جدال احسن

نقد و بررسی شبهات وهابیان

بسم الله الرحمن الرحیم

جدال احسن: نقد و بررسی شبهات وهابیان

نویسنده:

جعفر سبحانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

جدال احسن: نقد و بررسی شبهات وهابیان

مشخصات کتاب

سرشناسه : سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۸ -

عنوان و نام پدیدآور : جدال احسن: نقد و بررسی شبهات وهابیان/ تالیف جعفر سبحانی.

مشخصات نشر : تهران: نشرمشعر، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۳۲۸ص.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۳۴۲-۱

موضوع : وهابیه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

موضوع : شیعه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

رده بندی کنگره : BP۲۰۷/۶/س۲ج۴ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۶

شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۹۴۲۳۶

ص:۱

دیباچه

ص:۲

ص:۳

ص:۴۰

ص:۵

ص:۶

ص:۷

ص:۸

ص:۹

ص:۱۰

ص:۱۱

ص:۱۲

ص:۱۳

ص:۱۴

ص:۱۵

الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

قرآن تنها کتاب الهی است که از تحریف مصون مانده است و با اطمینان و یقین می‌توان همه کلماتش را کلام خداوند دانست؛ کلامی که جز صدق نمی‌گوید و جز به‌سوی هدایت و سعادت دعوت نمی‌کند.

بر اساس آیه ۱۲۵ سوره نحل، قرآن دعوتش را بر پایه حکمت، اندرز نیکو و جدال احسن بنا نهاده و مسلمانان را به آن فرا خوانده است. اما برخی فرقه‌های اسلامی روشی دیگر در پیش گرفته و اساس کار خود را بر تهمت و شایعه بنا نهاده‌اند؛ به‌گونه‌ای که هر اندیشه‌ای غیر از اندیشه خود را شرک و کفر می‌دانند و هر رفتاری را که با ضوابط آنان نسازد بدعت می‌نامند.

وهابیان نمونه بارز این نوع مرام‌اند که البته خود را داعیه‌دار

ص:۱۶

مسلمانی و پیشگام توحیدمداری نیز می‌خوانند. حربه وهابیان در برخورد با مخالفان خود، نسبت دادن آنان به کفر و شرک و بدعت است. اینان برای پیشبرد اهداف خود، هر وسیله‌ای را موجه می‌دانند و به هر شبهه و شایعه‌ای بی‌بنیاد، تمسک می‌جویند. آنچه در این مجموعه بدان پرداخته شده، نمونه‌ای از شبهات و شایعاتی است که این فرقه علیه پیروان اهل‌بیت (علیهم السلام) می‌پراکنند و این ضلالت خود را صراط مستقیم و پیروان هدایت‌یافته اهل بیت (علیهم السلام) را گمراه، کافر و مشرک قلمداد می‌کنند. حضرت آیت الله العظمی سبحانی (حفظه‌الله) در این کتاب، بر اساس آموزه قرآنی و جدال احسن، به پاسخ‌گویی شبهات و رد تهمت‌ها پرداخته و چهره تزویر مدعیان توحیدمداری را برملا کرده است. از خداوند می‌طلبیم به استاد معظم عمری طولانی و با برکت در جهت خدمت به مکتب اهل‌بیت (علیهم السلام) عطا کند و این اثر را چراغی فراروی حقیقت‌جویان قرار دهد.

انه ولی التوفیق

گروه کلام و معارف

پژوهشکده حج و زیارت

ص:۱۷

مقدمه

الحمدلله رب العالمین والصلاهٔ والسلام علی سیدنا و نبینا محمد و علی آله الطاهرین

تبیین، اثبات و دفاع عقلانی از گزاره‌های اعتقادی و پاسخ به شبهات در حوزه معارف دین، وظیفه اصلی علم کلام و علمای دین است. با اینکه معارف اهل بیت (علیهم السلام) کاملاً آشکار، منطقی و بر پایه فطرت بشری است، متأسفانه در سال‌های اخیر، وهابیان، این معارف الهی را شرک‌آمیز خوانده و پیروان آن را تکفیر کرده‌اند.

اثر حاضر با هدف تبیین گزاره‌های اصلی اعتقادات شیعه و پاسخ به شبهات این حوزه، تدوین شده است. امید است خدای متعال از این اقدام ناچیز راضی باشد و آن را وسیله هدایت و ارشاد رهپویان حق قرار دهد.

مؤلف

ص:۱۸

ص:۱۹

بخش اول: توحید و شرک

اشاره

ص:۲۰

ص:۲۱

فصل اول: اقسام و مراتب توحید

اشاره

گرایش به توحیـد و گریز از شـرک، از مهم‌ترین مسائل اعتقادی است که کلیهٔ تعالیم آسـمانی از آن نشأت می گیرد و زیربنای سایر معارف توحیدی که انبیای الهی در کتب و کلمات خود بر آن تأکید ورزیده‌اند، محسوب می‌شود.
از آنجا که عالمان دینی در آثار خود، اقسام و مراتب توحید را برشـمرده‌اند، ما نیز به صورتی گذرا به هر یک از آنها با استشـهاد به آیات قرآن کریم اشاره می کنیم:

اول: توحید در ذات

منظور از توحید ذاتی؛ یگانگی خداوند متعال و مانند نداشتن او است. چرا که وجود مثل و مانند برای او محال و ناممکن است.
خداوند در قرآن می‌فرماید: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ؛ «هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بیناست» . (شوری:۱۱)

ص:۲۲

و نیز می‌فرماید:

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ (اخلاص:۱ - ۴)

خداونـد یکتا و یگانه است. خداونـدی است که همهٔ نیازمندان قصد او می‌کنند. (هرگز) نزاده و نه زاده شده و برای او هیچ‌گاه شبیه و مانندی نبوده است.

دوم: توحید در خالقیت

یعنی؛ در صحنهٔ گیتی، خالق و پدیدآورنده‌ای غیر از خداوند نیست و هرآنچه جامهٔ وجود پوشیده است، از آسمان‌ها و زمین، کوه‌ها و دریاها، عناصـر و معادن، گیاهان و درختان و. . . همه مخلوق خداونـد هسـتند و اصل وجود آنها و افعال و آثارشان همه مخلوق و معلول او است. آفتـاب و گرمـای آن، مـاه و نور افروزی آن، آتش و سوزاننـدگی آن و سـایر اسـباب و علـل و مسـببات و معلول‌ها، جملگی آفریدهٔ حق تعالی هسـتند: قُلِ اللَّهُ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ الْواحِدُ الْقَهَّارُ ؛ «بگو خدا خالق همه چیز است و اوست یکتا و پیروز» . (رعد: ۱۶)

همچنین می‌فرماید:

اللَّهُ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (زمر: ۶۲)

خداوند آفریدگار همه چیز است و حافظ و ناظر بر همه اشیاء می‌باشد.

ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ (انعام:۱۰۲)

ص:۲۳

این است خداوند، پروردگار شما؛ هیچ معبودی جز او نیست؛ آفریدگار همه چیز اوست؛ پس او را بپرستید.

از سوی دیگر خواست و مشیّت الهی بر آن است که هر چیزی، از طریق اسباب و وسایل خاص خود موجود شود، لذا مخلوق دانستن جهان، به معنای نفی رابطهٔ علیت در بین موجودات نیست.

سوم: توحید در ربوبیّت

تدبیر جهان به دست مدبر یگانه و کارگزار واحدی است و هیچ موجودی یاری‌رسان او نیست، تنها خداوند است که مدبر سراسر هستی می‌باشد، چنان‌که می‌فرماید:

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ یُدَبِّرُ الْأَمْرَ (یونس:۳)

پروردگار شما خداوند است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز [شش دوره] آفرید، سپس بر تخت (قدرت) قرار گرفت و به تدبیر کار (جهان) پرداخت.

اللَّهُ الَّذِی رَفَعَ السَّماواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ یَجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّی یُدَبِّرُ الْأَمْرَ (رعد:۲)

خدا همان کسی است که آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که برای شما دیدنی باشد برافراشت. سپس بر عرش استیلا یافت (و زمام تدبیر جهان را در کف قدرت گرفت) و خورشید و ماه را مسخر ساخت که هر کدام تا زمان معین حرکت دارند. کارها را او تدبیر می‌کند.

ص: ۲۴

چهارم: توحید در تشریع و قانون‌گذاری

حق قانون‌گذاری و وضع قانون برای انسان‌ها، مختص خداوند است. تنها او صلاحیت قانون‌گذاری برای جوامع بشری را دارد و دیگران از این صلاحیت برخوردار نیستند.

خداوند متعال می‌فرماید: إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ ؛ «حکم تنها از آن خداست، فرمان داده که غیر از او را نپرستید» . (یوسف:۴۰)

این آیه، حاکمیت را منحصر در خداوند می‌داند و منظور از حاکمیت در این آیه، حاکمیت در بُعد تشریع و قانون‌گذاری می‌باشد.

بر طبق آیهٔ مذکور، هیچ‌کس جز خداوند نمی‌تواند امر و نهی کند و چیزی را حلال یا حرام نماید.

از آنجا که منظور از حاکمیت در اینجا حاکمیت تشریعی است، در ادامهٔ آیه جملهٔ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ ذکر شده است. پس معنای «امر» در این آیه، همان «امر تشریعی» است.

قرآن در فرازی دیگر می‌فرماید:

أَ فَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (مائده:۵۰)

آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می‌خواهند؟ ! و چه کسی بهتر از خدا برای قومی که اهل یقین هستند، حکم می‌کند؟ !

این آیه قوانین را به دو نوع «الهی و جاهلی» تقسیم می‌کند. آنچه زاییده فکر بشر است و مورد تأیید وحی الهی نیست، غیر الهی و جاهلی به شمار می‌رود.

ص:۲۵

پنجم: توحید در اطاعت و بندگی

بـدین معنا که تنها طاعت و فرمان برداری از خداوند واجب است و اوامر و نواهی اوست که باید انجام پذیرد. اطاعت از غیر خداوند جز با اجازه و امر او روا نیست. در غیر این صورت هر اطاعتی حرام و موجب شرک در اطاعت خواهد بود:

وَ ما أُمِرُوا إِلاَّ لِیَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ (بیّنه:۵)

و به آنها دستوری داده نشده بود جز آنکه خدا را بپرستند درحالی‌که دین خود را برای او خالص کنند.

«دین» در این آیه به معنای اطاعت است. یعنی؛ تنها بایـد از او اطاعت کننـد نه از غیر او. البته اطاعت از پیامبر (ص) نیز واجب است، امّا به دلیل دستور خداوند:

وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ لِیُطاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ (نساء:۶۴)

ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای اینکه به فرمان خدا از وی اطاعت شود.

در آیه‌ای دیگر اطـاعت از پیـامبر (ص) را از مظـاهر اطـاعت خداونـد می‌دانـد: مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطـاعَ اللَّهَ ؛ «کسـی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است» . (نساء:۸۰)

بنـابراین اطـاعت از پیامبر (ص) ، اولی الامر و والـدین، با اذن و امر خداونـد واجب است و در غیر این صورت نه تنها اطاعت از آنها واجب نیست، بلکه جایز هم نمی‌باشد. مُطاع بالذّات فقط خداوند است و دیگران با اذن و امر او مُطاع می‌باشند.

ص:۲۶

ششم: توحید در حاکمیت

حق حکومت بر انسان‌ها مخصوص خداوند متعال است و حکومت دیگران باید در نهایت به حکومت خداوند منتهی شود؛ زیرا حکومت در جوامع بشری با تصرف و اِعمال قدرت بر جان و مال و محدود نمودن آزادی افراد همراه است و این امور از حق ولایت حاکمان بر مردم ناشی می‌شود و اگر ولایت حاکمان مشروعیت نداشته باشد، تمام اقدامات آنان نامشروع و عدوانی است. بدون تردید ولایت حقیقی از آنِ خداوندی است که مالک حقیقی، خالق و مدبر انسان‌هاست و هیچ‌کس بدون اذن او، حق حکمرانی بر بندگانش را ندارد:

إِنِ الْحُکْمُ إِلاَّ لِلَّهِ یَقُصُّ الْحَقَّ وَ هُوَ خَیْرُ الْفاصِلِینَ (انعام:۵۷)

حکم و فرمان، تنها از آنِ خداست، حق را از باطل جدا می‌کند و او بهترین جداکننده [حق از باطل] است.

در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

أَلا لَهُ الْحُکْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحاسِبِینَ (انعام:۶۲)

بدانید که حکم و داوری مخصوص اوست و او سریع‌ترین حسابگران است.

بنابراین حکومت بر مردم چه به صورت قضاوت و فصل خصومت و چه به صورت حکومت در بُعد اجرایی و سیاسی، حق ویژهٔ خداوند است و غیر او، تنها به اذن او از چنین حقی برخوردارند. در غیر این صورت حکومت آنان، حکومت طاغوت خواهد بود و قرآن کریم در آیات بسیاری از آن نهی نموده است.

ص:۲۷

هفتم: توحید در عبادت

بدین معنا که عبادت، منحصر در خداوند است. این اصل مورد قبول و وفاق تمام مذاهب اسلامی است. با پذیرش این اصل است که انسان، هویت اسلامی می‌یابد و مسلمان شمرده می‌شود. إِیَّاکَ نَعْبُدُ ، شعار همه روزهٔ مسلمانان است که حداقل ده بار در روز آن را تکرار می کننـد. بنابراین پرسـتش غیر خداونـد، شـریک نمودن غیر خداوند با او در عبادت است و موجب بیرون رفتن انسان از دایرهٔ اسلام می‌شود.

در این اصل کلی که عبادت و پرستش، ویژهٔ خداوند است تردید و اختلافی نیست، بلکه در بعضی مصادیق و موارد است که سئوال پیش می‌آید، آیا عبادت خداوند صورت می گیرد یا عبادت غیر او؟

مثلاًـ برگزاری مجـالس جشن و سـرور در اعیـاد مـذهبی، آیا عبادت شخصـیتی که به احترام او مجلس تشـکیل شـده است محسوب می‌شود یا فقط احترام و تکریم او است نه بیش از آن؟ اگر عبادت محسوب شود، بـدون تردیـد حرام و شـرک است و اگر احترام و تکریم باشد، جایز و بلکه مستحب است.

ص:۲۸

ص:۲۹

فصل دوم: شبهات

شبهه ۱: چگونه قرآن درباره خدا می‌گوید: (یَداهُ مَبْسُوطَتانِ) ؟

می گوینـد: صـفات خبری که در قرآن آمده‌انـد حاکی از جسـمانیت خدا است، مانند اینکه می‌فرماید: بَلْ یَداهُ مَبْسُوطَتانِ ؛ «بلکه دو دست او گشوده است» (مائده: ۶۴) یا یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ ؛ «دست خدا بالای دست‌هاشان است» (فتح: ۱۰) و امثال آنها. . . .

پاسخ

قرآن، معجزه جـاودانه پیـامبر (ص) اسـت و از نظر شـیرینی بیـان و برتری معـانی، نمـونه‌ای نـدارد، و یکی از ملاکـات بلاـغت، به کارگیری مجاز در کلام است و بزرگان گفته‌اند:

«کلام البلغاء مشحون بالمجاز» . بنابراین، این نوع صفاتی که نمونه‌هایی از آن را متذکر شدید، از باب مجاز و تشبیه است.

مثلاً در محاورات عمومی می گویند: فلانی دستش بسته است یا

ص:۳۰

دستش باز است و هر دو کنایه از بخل و بخشش است، یا اینکه می گویند: دست بالای دست بسیار است، کنایه از قدرت برتر است. اگر قرآن می‌فرماید: يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ کنایه از تسلّط او بر بیعت‌کنندگان است.

کسانی که راه تجسیم را در پیش گرفته‌اند، داوری آنان درباره این الفاظ این است که باید بر معنی حقیقی حمل شوند، از این جهت برای خدا دست و پا و چشم و گوش ثابت کرده‌اند و او را به سان انسان می‌پندارند که فقط درباره ریش و شرمگاه او نمی‌توان سخن گفت و اثبات بقیه اعضا برای او اشکالی ندارد.

این گروه، چشم بسته به قرآن می‌نگرند، در حالی که قرآن می‌فرماید: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ؛ «چیزی همانند او نیست» . (شوری: ۱۱)

یکی از علمای وهابی که منکر مجاز در قرآن بود، و معتقد بود که این الفاظ را باید بر معانی ظاهری آنها حمل کرد، و طرفداران مجاز در قرآن را اهل تأویل می‌شمرد با یکی از علمای شیعه روبرو شد و آنچه توانست درباره شیعه و اینکه آنها قرآن را تأویل می کنند، سخن گفت: اتفاقاً آن عالم وهابی کور و نابینا بود. این عالم شیعی به او گفت: متأسفم که حضرت‌عالی در روز رستاخیز از رؤیت خدا و پیامبرش محرومید. آن عالم وهابی وحشت‌زده گفت: چرا؟ او در پاسخ گفت به گواه این آیه که مَنْ کانَ فِی هذِهِ أَعْمی فَهُوَ فِی الْآخِرَةِ أَعْمی وَ أَضَلُّ سَبِيلًا ؛ «هر که در این جهان کور [دل] است، در آن جهان نیز

ص:۳۱

کور و گمراه‌تر باشد» . (اسراء:۷۲) آن وهـابی نابینـا گفت: این آیه مربوط به نابینایی قلب و روح است، نه نابینایی ظاهری. آن عالم شیعی گفت: این همان تأویل است که شما منکر آن هستی. او در پاسخ جز فحش و دشنام چیزی نداشت که بگوید.

چگونه می‌توان مجاز و تأویل را در قرآن، منکر شد درحالی‌که قرآن، همه گناهان را به دست‌های انسان نسبت می‌دهد و می‌فرماید: ذلِکَ بِما قَدَّمَتْ یَداکَ وَ أَنَّ اللَّهَ لَیسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ (انفال: ۵۱)

این کیفر به خاطر چیزی است که دست‌های شما پیشاپیش فرستاده‌اند و خدا بر بندگان ستم نمی‌کند.

مسلّماً همه گناهان انسان با دست او انجام نمی‌گیرد، بخشی با چشم و بخشی با گوش و برخی با زبان و همچنین. . . ولی قرآن همه را مجازاً به دست نسبت داده است، چون عضو فعال در انسان، دست او است و گناه، منسوب به خود انسان است.

ص:۳۲

شبهه ۲: ملاک ایمان و کفر، چیست؟

دیده می‌شود برخی از فرق اسلامی، فرقه‌های دیگر را تکفیر می‌کنند، آیا این کار صحیح است؟

پاسخ

ملاک ایمان و کفر در اختیار کسی نیست که بتواند آن را الگو قرار دهد و جمعی دیگر را مؤمن و جمعی را کافر قلمداد نماید، بلکه الگوی آن، سیره پیامبر (ص) است که در چه شرایطی، مؤمن بودن افراد را می‌پذیرفت؟

در عصر رسول خدا (ص) ، ملاک ایمان، شهادت به سه چیز بود: توحید، نبوت و معاد. (۱)اگر کسی به این سه مسئله اعتراف می‌کرد، او را مسلمان می‌شمرد، بنابراین، همه فرق اسلامی که بر این سه اصل، ایمان دارند، همگان در حظیره ایمان وارد شده‌اند. پیامبر (ص) ،

۱- ایمان به معاد لازمه ایمان به توحید و رسالت بود.

ص:۳۳

امیرمؤمنان را به جنگ خیبریان فرستاد. علی (ع) چند گام به سمت خیبر رفت سپس از آن نقطه صدا زد: یا رسول الله نبرد با خیبریان تا چه حدی است؟ فرمود:

«حتّی یشهدوا أن لا إله إلاّ الله و أنّ محمّداً رسول الله» .(۱)

البته یک رشته مسائل در اسلام، حالت ضروری و بدیهی پیدا کرده مانند خاتمیت پیامبر و جسمانی بودن معاد، و یا جسم نبودن خدا و محبت و دوستی خاندان رسالت هرگاه کسی یکی از آنها را منکر شود، از آن نظر که انکار آنها در نظر منکر، ملازم با انکار یکی از اصول سه‌گانه است، چنین فردی از حظیره اسلام، بیرون می‌رود.

پیامبر گرامی (ص) ، هنگامی که از مردم، اعتراف به ایمان می‌گرفت، هرگز از آنها سؤال نمی‌کرد که:

- آیا به زیارت قبور انبیا و اولیا می‌روید یا نه؟

- آیا به اولیا توسل می‌جویید یا نه؟

امثال اینها یک رشته مسائل فقهی و یا کلامی هستند که در کتاب‌های فقهی مطرح می‌شوند. اثبات و نفی آنها، ارتباطی به کفر و ایمان ندارد.

۱- صحیح بخاری، ج ۲، مناقب علی ع ؛ صحیح مسلم، ج ۷، باب فضائل علی ع ، ص ۱۲۱.

ص:۳۴

شبهه ۳: طلب شفا و شرک

چگونه می گویید: ای امام عزیز! فرزند ما را شفا بده! درحالی که شافی خداست و این نوعی شرک است؟

پاسخ

در گذشته، یادآور شدیم که ملاک توحید و شرک در دست ما نیست که کاری را عین توحید و کار دیگر را شرک قلمداد کنیم، بلکه برای خود، معیار و میزانی دارد که باید کارها با آن معیار سنجیده شود و ما این معیار را با دو مثال روشن می کنیم.

قرآن مجید، تدبیر جهان آفرینش، از جمله شفای بیماران را به خود خدا نسبت داده است، و منحصر به او شمرده است، و در سوره‌های مختلف می‌فرماید: یُدَبِّرُ الْأَمْرَ ؛ «اوست که جهان را اداره می کند» . (یونس: ۳ و ۳۱؛ رعد: ۲؛ سجده: ۵)

ولی درحالی که تدبیر را منحصراً از آن خود می‌داند، در سوره النازعات می‌فرماید: فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً ؛ «پس به آن تدبیرکنندگان کارها

ص:۳۵

-فرشتگانی - که تدبیر امور خلق می کنند» (نازعات: ۵) ، مسلماً در قرآن تناقض نیست. خود قرآن می‌فرماید:

وَ لَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً (نساء: ۸۲)

[آیا در قرآن نمی‌اندیشند؟] و اگر از نزد غیر خدا می‌بود در آن ناسازگاری و ناهمگونی بسیار می‌یافتند.

ولی تفسیر هر دو آیه این است: تدبیر مستقل و غیر وابسته به جایی، از آن خداست. اما به حکم اینکه این جهان، جهانِ اسباب و مسبّبات است، یک رشته مدبرهایی هستند که به اذن خداوند در تدبیر جهان و ارسال ارزاق به بشر مؤثرند و فرشتگانی برای این کار، گمارده شده‌اند. مدبّر بودن اینها منافاتی با انحصار تدبیر در خدا ندارد، زیرا اینها جنود الهی و کارگزاران عالم آفرینش به اذن خدا هستند.

مثال دیگر

همگان معتقدیم که شافی خداست و ابراهیم خلیل در این مورد چنین می گوید: وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ؛ «و چون بیمار شوم بهبودم بخشد» (شعراء: ۸۰) . ولی در عین حال، خدا می‌فرماید: «ما در عسل شفا قرار دادیم» : فِيهِ شِفاءٌ لِلنَّاسِ ؛ «در آن برای مردم شفاست» (نحل:۶۹) ، تو گویی این معجون شفابخش است. همچنین حضرت مسیح، تصریح می کند که من بیماران را بهبود می‌بخشم و شفا می‌دهم،

ص:۳۶

اما به اذن خدا، چنان‌که می‌فرماید:

وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُحْيِ الْمَوْتى بِإِذْنِ اللَّهِ (آل‌عمران: ۴۹)

و به خواست و فرمان خدا نابینای مادرزاد و پیس را بهبود می‌بخشم و مرده را زنده می‌کنم.

بنابراین منطق قرآن این است که شفا، و حتی زنده کردن مردگان، به صورت استقلالی و بدون استمداد از کسی، ویژه خداست ولی شفا، و حیات‌بخشی به اذن الهی و امر او و به عنوان اینکه کارگزار عالم آفرینش است، به وسیله اولیای خدا انجام می‌گیرد، با توجه به این آیات، روشن می‌شود که درخواست شفا به نحوی که حضرت مسیح یادآور آن است، نه تنها شرک نیست، بلکه عین توحید است و با آیات قرآن، کمال انطباق را دارد.

ص:۳۷

شبهه ۴: آیا در قرآن از توسل به اولیای خدا که درگذشته‌اند، نهی شده است؟

می گویند: در دو جای سوره بقره از واسطه قرار دادن بت‌ها و مردگان و. . . منع شده است. شفاعت قابل قبول در قرآن برای مؤمنان است و شفاعت پیامبر (ص) هم به اذن خدا فقط برای مؤمنان است، یعنی پیامبر خدا (ص) حق شفاعت برای پدر و مادر و عمویش را ندارد!

پاسخ

نخست سؤال می‌شود: در کجای سوره بقره از واسطه قرار دادن مردگان، منع شده است؟ آیات مربوط به شفاعت در سوره بقره عبارتند از:

۱. مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاَّ بِإِذْنِهِ (بقره: ۲۵۵)

کیست آن که جز به خواست و فرمان او نزد وی شفاعت کند؟

۲. وَ اتَّقُوا یَوْماً لا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئاً وَ لا یُقْبَلُ مِنْها شَفاعَهٌ وَ لا یُؤْخَذُ مِنْها عَدْلٌ وَ لا هُمْ یُنْصَرُونَ (بقره: ۴۸)

ص:۳۸

و بترسید از روزی که کسی به کار کسی نیاید و از او شفاعتی پذیرفته نشود و از او برابری - عوضی که خود را بازخرد - نستانند و نه یاری شوند.

۳. وَ اتَّقُوا یَوْماً لا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئاً وَ لا یُقْبَلُ مِنْها عَدْلٌ وَ لا تَنْفَعُها شَفاعَةٌ (بقره: ۱۲۳)

و بترسید از روزی که کسی به کار کسی نیاید و از او برابری -عوضی که خود باز خرد - نپذیرند و او را هیچ شفاعتی سود ندهد.

۴. أَنْفِقُوا مِمّا رَزَقْناکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لا بَیْعٌ فِیهِ وَ لا خُلَّةٌ وَ لا شَفاعَةٌ (بقره: ۲۵۴)

از آنچه شما را روزی کرده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه روزی بیاید که در آن نه داد و ستدی باشد و نه دوستی و نه شفاعتی.

اینها مجموع آیاتی است که پیرامون شفاعت در سوره بقره آمده است، در کدام یک از این آیه‌ها از ممنوعیت شفاعت مردگان سخن می‌گوید؟

۱. آیه نخست می‌گوید شفاعت شافعان به اذن خداست.

۲. آیه دوم، نفی شفاعتی است که بنی‌اسرائیل، ادعا می‌کردند، زیرا ابتدای آیه خطاب به آنهاست وَ اتَّقُوا یَوْماً لا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئاً .

۳. آیه سوم نیز شفاعت بدون اذن را نفی می‌کند و مربوط به شفاعتی است که امت یهود معتقد بودند.

ص:۳۹

۴. آیه چهارم هرچند مطلق شفاعت را نفی می‌کند، امّا به قرینه آیات دیگر نفی شفاعتی را می‌کند که اهل کتاب و مشرکان بدان معتقد بوده‌اند.

اکنون سؤال می‌شود در کدام یک از این آیات آمده است که اولیای الهی که درگذشته‌اند را نمی‌توان واسطه قرار داد؟ سخن گفتن بی‌دلیل آسان است، ولی اثبات آن مشکل!

ص:۴۰

شبهه ۵: توسل به پیامبر (ص)

آیا این آیه درباره منافقان است؛ آنجا که خداوند می‌فرماید:

وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ لِيُطاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً (نساء: ۶۴)

و هیچ پیامبری نفرستادیم مگر برای آنکه به فرمان خدا فرمانش برند و اگر آنان هنگامی که بر خود ستم کردند نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر برای آنان آمرزش می‌خواست هرآینه خدای را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

پاسخ

در شأن نزول آیه، دو نظر هست:

۱. یکی از یهودیان مدینه با یکی از مسلمانان منافق، اختلافی داشت، بنا گذاشتند یک نفر را به عنوان داور در میان خود برگزینند، مرد یهودی چون به عدالت و بی‌نظری پیامبر اسلام (ص) ، اطمینان

ص:۴۱

داشت، گفت: من به داوری پیامبر شما راضیم، ولی مرد منافق یکی از بزرگان یهود، به نام کعب بن اشرف را برگزید؛ زیرا می‌دانست با هدیه می‌تواند نظر او را به خود جلب کند و به این ترتیب با داوری پیامبر، مخالفت کرد.(۱)

۲. بعضی از تازه‌مسلمانان، طبق عادت زمان جاهلیت، در آغاز اسلام، داوری‌های خود را نزد دانشمندان یهود و یا کاهنان می‌بردند و این آیه در حق همین افراد، وارد شده است، نه منافقان.(۲)

در هر حال، این فرد، خواه منافق باشد، خواه فرد تازه مسلمان، نوعی مخالفت با فرمان خدا کرده است. خداوند درباره این فرد، یادآور می‌شود که اگر آنها نزد پیامبر (ص) بیایند و خود، استغفار کنند و پیامبر هم درباره آنان استغفار کند؛ یعنی شفاعت نماید، خدا گناهان آنان را می‌بخشد. بنابراین، آیه، یک ضابطه کلی است و اختصاص به موردی مانند فرد منافق یا تازه مسلمان ندارد، بر فرض اینکه درباره منافق هم باشد، اگر شفاعت پیامبر (ص) درباره آنان پذیرفته باشد، درباره دیگران، به طریق اولی پذیرفته خواهد شد. اگر منافق مجاز است که درخواست شفاعت کند، مؤمن واقعی به طریق اولی از این حق بهره‌مند می‌باشد.

این آیه، کاملاً توسل جستن به پیامبر (ص) یا اولیای الهی را یک امر

۱- مجمع البیان، ج۳، ص ۶۸

۲- المنار، ج۵، ص ۲۲۲.

ص:۴۲

شرعی می‌داند، و صریحاً می‌گوید که آمدن به سراغ پیامبر (ص) و او را در درگاه خدا، شفیع قراردادن و وساطت و استغفار او برای گنهکاران مؤثر است و موجب پذیرش توبه و رحمت الهی است.

اگر وساطت و دعا و شفاعت خواستن از پیامبر (ص) ، شرک بود، چگونه ممکن بود که قرآن، چنین دستوری را به گنهکاران بدهد، منتهی باید خطاکار، نخست خود، توبه کند، سپس برای قبول توبه خود، از استغفار پیامبر (ص) ، بهره بگیرد.

بدیهی است پیامبر آمرزنده گناه نیست. او فقط می‌تواند طلب آمرزش کند و برای پذیرفته شدن شفاعت او خدا گناه آنان را می‌بخشد.

از این گذشته، تأثیر استغفار پیامبر (ص) درباره مؤمنان، اختصاصی به این آیه ندارد، بلکه در سوره توبه نیز آمده است:

وَ ما کانَ اسْتِغْفارُ إِبْراهِیمَ لِأَبِیهِ إِلاَّ عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَها إِیَّاهُ (توبه:۱۱۴)

و آمرزش‌خواهی ابراهیم برای پدرش -عموی مشرکش که به جای پدر سرپرست او بود - نبود، مگر از برای وعده‌ای که به او داده بود.

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ (محمد:۱۹)

پس بدان که هیچ خدایی جز خدای یکتا نیست و برای گناه خود و برای مردان و زنان مؤمن آمرزش بخواه.

ص:۴۳

البته در مورد بحث، امر به استغفار هست. ناگفته پیداست چیزی که خدا به آن امر کرده، درخواست آن از پیامبر، جز تأکید امر الهی، چیز دیگری نیست.

از آیات سوره یوسف استفاده می‌شود که این رسم دیرینه جامعه توحیدی بوده و لذا آن‌گاه که پرده از جنایات برادران یوسف برداشته شد، آنها جز این چاره ندیدند که به پدر پناه ببرند تا برای آنان استغفار کند:

قالُوا یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنَّا کُنَّا خاطِئِینَ (یوسف: ۹۷)

گفتند: ای پدر برای گناهان ما آمرزش بخواه، همانا ما گناهکار بودیم.

و چون ما در این مورد در گذشته نیز سخن گفته‌ایم به همین مقدار، بسنده می‌کنیم.

ص:۴۴

شبهه ۶: توسل و بت‌پرستی (برداشت نادرست از آیه ۳۸ سوره زمر)

خدا در آیه ۳۸ سوره زمر چنین می‌فرماید:

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كاشِفاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ

و اگر از آنها بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده؟ حتماً می‌گویند: خدا، بگو آیا هیچ درباره معبودانی که غیر از خدا هستند و آنها را می‌خوانند، اندیشیده‌اید که اگر خدا زیانی برای من بخواهد آیا آنها می‌توانند آن را برطرف سازند؟ و یا اگر رحمتی برای من اراده کند، آیا آنها توانایی دارند، جلو رحمت او را بگیرند؟ بگو: خدا مرا کافی است و همه متوکلان باید بر او توکل کنند.

توضیح شبهه اینکه می‌گویند: شیعیان غیر خدا را نمی‌پرستند، لکن توسّل و وساطت ائمه قطعاً به مرده‌پرستی و بت‌پرستی کشیده می‌شود!

ص:۴۵

پاسخ

این آیه در مورد مشرکان است. مشرکان، درحالی‌که خدا را آفریدگار آسمان‌ها و زمین می‌دانستند، ولی غیر او را یعنی بت‌ها را می‌پرستیدند، زیرا آنها را مالکان کارهای الهی می‌دانستند.

این گروه بت‌پرست که در توحید ذاتی مشکلی نداشتند، ولی در توحید ربوبی معتقد بودند که کارهای خدا مانند: ۱. مغفرت از گناهان؛ ۲. پیروزی در جنگ؛ ۳. عزت در زندگی و مانند آنها، به بت‌های آنها تفویض شده است.

قرآن در نقد این نظر می‌فرماید: از بتان کاری ساخته نیست. اگر خدا بخواهد زیانی به کسی برساند آنها نمی‌توانند جلوگیری کنند و اگر بخواهد سودی به کسی برساند، نمی‌توانند جلوگیری کنند. بنابراین، باید بگوییم خدا کافی است و در امور بر او توکل کنیم.

با توجه به تفسیر آیه، روشن شد که تشبیه توسّل به اولیای الهی، به عمل مشرکان، تفسیر به رأی است که جایگاه چنین مفسری به فرموده پیامبر (ص) آتش است؛ زیرا مشرکان، در توحید ربوبی، به تمام معنی مشرک بودند و تصور می‌کردند که کارهای خدا به واسطه‌ها واگذار شده است، و لذا آنان را فعّال مایشاء در سرنوشت بندگان می‌دانستند، درحالی‌که موحّدان در تمام مراحل موحدند:

۱. توحید در ذات خدا، یعنی اینکه مثل و نظیری ندارد.

۲. توحید در صفات، علم و قدرت او عین ذات اوست، نه زائد بر ذات.

ص:۴۶

۳. توحید ربوبی، یا توحید افعالی همه کارهای جهان در دست خداست و هیچ گاه تفویضی انجام نگرفته است.

۴. توحید در عبادت. فقط او را باید پرستید، نه غیر او را.

اکنون اگر فردی با این اعتقاد، متوسل به اولیای الهی بشود، جز این نیست که از آنها طلب دعا کند که خدا حاجت او را برآورده کند. در این درخواست نه برای خدا مثلی قائل شده و نه کار خدا را به اولیای الهی تفویض کرده است.

اینکه می گوید: وساطت، سرانجام سر از بت‌پرستی درمی‌آورد، باید از او پرسید پس آیات قرآنی را چگونه تفسیر می کند که به مسلمانان و به قول وهابیان به منافقان می گوید: به سراغ پیامبر (ص) بروید تا او در حق شما دعا کند. آیا خدا از سرانجام توسل که به بت‌پرستی کشیده می‌شود –نعوذبالله – آگاه نبود؟ !

اگر واقعاً توسّل، ما را به شرک می کشاند، پس اعمال مکه درست شبیه اعمال مشرکان است. بوسیدن حجرالاسود و طواف بر گرد خانه‌ای که از سنگ و گل است، سعی میان دو کوه، و قربانی کردن در منی، همه و همه شبیه اعمال مشرکان است، پس چرا خدا به اینها امر کرده است؟ اشتباه اینجاست که این اعمال، به دو صورت انجام می گیرد: یکی شرک است و دیگری عین توحید.

مسلمانان چهارده قرن، به پیروی از پیامبر (ص) و یارانش، به اولیای الهی متوسل شدند و هیچ گاه از خط توحید دور نشدند.

ص:۴۷

شبهه ۷: آیا توسل به پیامبر (ص) و ائمه اطهار (علیهم السلام) با توحید عبادی سازگار است؟

گفته‌اند: توسل به ارواح مقدسه، نوعی پرستش آنهاست، از این جهت با توحید عبادی - که تنها پرستش خداست - منافات دارد.

پاسخ

نخست بایـد مفهوم «عبادت و پرسـتش» را توضـیح داد، آن‌گاه به مسـئله «توسل» و اینکه با توحید در پرسـتش منافات دارد یا ندارد، پرداخت.

عبادت این است که انسان در برابر موجودی خضوع کنـد که او را خالق جهان و رازق انسان و بخشـنده و بخشاینـده بدانـد، و لااقل تصور کند که برخی از کارهای خدا به او سپرده شده است، چنان‌که مشـرکان، چنین تصوّری می‌کردند. این نوع خضوع از آن خدا است و شایسته هیچ موجودی نیست و لذا می‌گوییم: إِیَّاکَ نَعْبُدُ ؛ «فقط تو را می‌پرستیم» . (فاتحه: ۵)

ص:۴۸

ولی خضوع در برابر موجودی که او را بنده شایسته خدا بداند، و هرگز تصور نکند که او خدای جهان است و یا کسی است که کارهای جهان به او تفویض و واگذار شده، فقط تکریم و احترام است، مانند تکریم پدر و مادر و تکریم معلم و استاد و تکریم امیران و رهبران و. . . .

با توجه به این تعریف، توسل، یعنی درخواست دعا از انسان والامقام، ارتباطی با پرستش او ندارد، به دلیل اینکه در همین جهان، از همین انسان‌های والا درخواست دعا می‌شود، حتی خدا امر کرده که به سراغ آنها برویم و آنها در حق ما استغفار کنند.(۱)

نقطه حساس، تفسیر عبادت است، باید دید نگرش متوسّل به پیامبران و امامان چگونه است؟ هرگاه آنان را بندگان صالح و والای خدا بداند، هر نوع خضوع درباره آنان، تکریمی بیش نخواهد بود و توسل به آنان جز این نیست که از آنان بخواهد که در حق او دعا کنند؛ زیرا دعای آنان مستجاب می‌گردد.

۱- ر. ک: نساء: ۶۴.

ص:۴۹

شبهه ۸: توسل به انبیا و اولیا

اگر گفته شود مردم با توسل به اهل‌بیت (علیهم السلام) شفا گرفته‌اند. می‌توان گفت: برای شفا دو شرط لازم است:

۱. اذن خداوند به شافی؛

۲. جلب رضایت خدا.

اگر این کار را کردیم دیگر نیازی به اذن خداوند به شافی نیست و خود خداوند شفا می‌دهد!

پاسخ

همه کارها در جهان هستی بر اساس یک رشته اسباب و علل انجام می‌گیرد، و همگان به امر الهی فعال و کارسازند و چنان نیست که خداوند همه کارها را مستقیماً انجام دهد، بلکه فیض و رحمت او، از طریق اسبابی که خود آفریده و به آنها سببیت بخشیده است، به مخلوقات می‌رسد. بررسی آیات قرآنی این اصل را به روشنی ثابت می‌کند. ما از میان آیات فراوان فقط به چند آیه بسنده می‌کنیم.

ص:۵۰

قرآن مجید، درباره ذوالقرنین به یک سنت الهی که متأسفانه مورد انکار وهابیان است، اشاره می کند و می‌فرماید:

۱. إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَباً * فَأَتْبَعَ سَبَباً (کهف: ۸۴ و ۸۵)

ما در روی زمین به او قدرت دادیم و اسباب هر چیزی را در اختیار او نهادیم و او هر سببی را دنبال کرد و به کار گرفت.

این آیه به روشنی حاکی است که مشیت الهی در جهان، با به کارگیری اسباب، تحقق می‌یابد و هر نوع غفلت و یا تغافل، نوعی بی‌اعتنایی بر این سنت می‌باشد.

۲. وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَكُمْ فَلا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْداداً وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (بقره: ۲۲)

از آسمان آبی فرو فرستاد و با آن، از میوه‌ها برای شما روزی قرار داد، پس برای خدا شریکانی قائل نشوید درحالی‌که می‌دانید.

حرف «ب-» در جمله فَأَخْرَجَ بِهِ به‌معنی «سببیّت» است، و مضمون این آیه در آیات دیگر هم آمده است.

۳. فِيهِ شِفاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (نحل: ۶۹)

در آن (عسل) برای مردم شفاست، و در آن نشانه‌ای است برای کسانی که می‌اندیشند.

قرآن در این آیه «عسل» را مایه شفا برای مردم می‌شمارد، درحالی‌که شافی حقیقی خداست.

ص:۵۱

۴. وَ تُبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِی ؛ «تو کور و پیس را با اجازه من بهبودی می‌بخشی» . (مائده: ۱۱۰)

در این آیه خدا شفابخشی را به حضرت مسیح نسبت می‌دهد، درحالی‌که شفابخش اصلی خداست.

بنابراین، فیاض و شفابخش واقعی خداست، ولی فیض الهی از طریق اسباب به مردم می‌رسد و مردم از توسل به اسباب بی‌نیاز نیستند.

در طول حیات انسانی همه انسان‌ها، حتی انبیا و اولیا از داروهای طبیعی بی‌نیاز نبوده‌اند و از این طریق شفای الهی را دریافت می‌کرده‌اند. به عقل هیچ انسانی نرسیده که شفابخش واقعی خداست، دیگر چه نیازی به این داروها داریم؟ !

از این بیان، دو نکته روشن شد:

۱. شفادهنده واقعی که مبدأ همه حرکات و آثار است، خداست.

۲. توجه به اسباب که فیض الهی از طریق آنها به ما می‌رسد، منافاتی با شافی بودن خدا ندارد، زیرا سنت الهی بر همین منوال است که از این طریق به شفای واقعی برسیم.

با توجه به این دو مطلب روشن می‌شود توسل به رجال الهی و کسانی که مقربان درگاه الهی‌اند و دعاهای آنان، در نزد خدا پذیرفته و مستجاب است، نوعی توسل به اسبابی است که خدا، ما را به آن دعوت کرده است.

خداوند آن گروه از مؤمنان را ستایش می‌کند که درباره برادران پیشین خود دعا کنند که خدا آنان را ببخشد، چنان‌که می‌فرماید: رَبَّنَا

ص:۵۲

اغْفِرْ لَنا وَ لِإِخْوانِنَا الَّذِینَ سَبَقُونا بِالْإِیمانِ ؛ «خدایا ما را و برادران ما را که پیش از ما ایمان آورده‌اند ببخشای» . (حشر: ۱۰)

درحالی‌که خداوند می‌تواند بدون دعای برادران، آنان را ببخشد، ولی اصرار دارد که این فیض از طریق سبب خاص به نام دعای برادر دینی برسد.

نتیجه می‌گیریم که فیوض مادّی و معنوی از طریق اسباب و مسبّبات به انسان‌ها می‌رسد و شفای بیماران نیز ازاین قاعده مستثنی نیست که از یک انسان والا بطلبیم که دعا کند که بیمار، شفا پیدا کند.

اگر می‌گوییم که پیامبر (ص) شفا داد، مقصود این است که ما به دعای او متوسل شدیم و از طریق او، شفای الهی به ما رسید. حتی چه بسا امکان دارد که خدا به خود پیامبر (ص) که در عالم برزخ در پیشگاه او زنده و حاضر است، توانایی دهد که بنده‌ای را شفا دهد، چنان‌که این قدرت را به حضرت مسیح (ع) داده بود و او چنین می‌گفت: وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُحْيِ الْمَوْتى بِإِذْنِ اللَّهِ (آل‌عمران: ۴۹)

اگر واقعاً با وجود خدا دیگر نیازی به اسباب نیست، چرا این همه اسباب در آیات الهی برای نزول رحمت معرفی شده‌اند؟ و چرا حضرت مسیح بیماران صعب العلاج را شفا داد؟

پیامبر (ص) نابینا را شفا می‌بخشد

محدّثان عالی‌قدر اهل سنت از عثمان بن حنیف نقل می‌کنند که نابینایی خدمت پیامبر (ص) رسید و عرض کرد: «در حق من دعا کن تا من

ص:۵۳

بینایی خود را بازیابم» . پیامبر (ص) فرمود: «اگر علاقه‌مندی به همین حالت بمانی، که پاداش می‌بری و اگر می‌خواهی بینا شوی، این کار را انجام بده: وضو بگیر و دو رکعت نماز بخوان، سپس این دعا را بخوان:

اللّهمّ إنّی أسألُکَ، وَ أَتَوجَّهُ إلَیْکَ بِنَبِیِّکَ مُحَمّدٍ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ، یا مُحَمَّدُ إنّی أتَوَجَّهُ بِکَ إلی رَبِّی فی حاجَتی هذِه فَتَقْضِی لِی، اللّهمَّ شَفِّعْهُ فِیَّ.

قالَ ابنُ حنیف: فَوَاللهِ ما تَفَرَّقْنا وَ طالَ بِنا الحدیثُ حَتّی دَخَلَ عَلَیْنا کَأنْ لَمْ یَکُنْ بِهِ ضُرٌّ.(۱)

پروردگارا! من از تو درخواست می‌کنم به‌وسیله پیامبرت محمد، که پیامبر رحمت است رو به‌سوی تو می‌آورم. ای محمد! من درباره حاجتم، به وسیله تو به خدایم متوجه می‌شوم تا حاجتم را برآوری. پروردگارا! شفاعت او را درباره من بپذیر.

ابن حنیف می‌گوید: به خدا سوگند! از هم جدا نشده بودیم و هنوز مشغول گفت‌وگو بودیم که آن فرد نابینا بر ما وارد شد درحالی‌که گویا هیچ آثاری از نابینایی نداشت.

این حدیث به روشنی دلالت می‌کند که این نابینا به واسطه توسل به پیامبر (ص) روشنایی چشم خود را باز یافت و گواه بر این توسل جمله «اللّهمّ إنّی أسألُکَ، وَ أَتَوجَّهُ إلَیْکَ بِنَبِیِّکَ» است.

لفظ «بنبیّک» متعلق به دو فعل پیش است: «أسألک» و «أتوجه إلیک» ،

۱- مسند احمد، ج۴، ص ۱۳۸؛ مستدرک حاکم، ج۱، ص ۳۱۳؛ سنن ابن ماجه، ج۱، ص ۴۴۱ و دیگر اسانید.

ص:۵۴

به این اکتفا نکرده و نام پیامبر (ص) را می‌برد: «محمدّ نبی الرحمهٔ» .

اصولاً ـ افرادی که مـانع از توسل به اولیای الهی هسـتند، نوعی عـداوت و دشـمنی با خانـدان رسالت دارنـد، چون نمی‌تواننـد مقام و موقعیت آنها را در جامعه بپذیرند و از این طرف هم کینه باطنی دارند، ناچار می‌شوند کینه خود را در قالب یک رشـته استدلال‌های واهی مطرح کنند.

در پایان، شگفت‌آور، تناقضی است که در سخن این آقایان دیده می‌شود. از یک طرف می‌گوید برای شفا دو شرط لازم است:

۱. اذن خدا؛

۲. رضایت خدا.

معنی این کلام این است که اگر دو شرط موجود بود شافی کار خود را انجام می‌دهد.

از طرف دیگر می‌گوید: اگر این کار را کردیم دیگر نیازی به اذن خداوند به شافی نیست و خود خداوند شفا می‌دهد.

این دو شرط برای این است که جز خدا، شافی دیگری به اذن الهی داشته باشیم ولی پس از تحصیل هر دو شرط چنین شرطی منتفی می‌گردد؛ بنگر تناقض را فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ ! !

ص:۵۵

شبهه ۹: مغالطه در مورد توسل به اولیای الهی

گاهی با آیه پنجم سوره احقاف، استدلال می‌شود که درخواست حاجت از غیر خدا ممنوع است زیرا آنها از خواسته ما بی‌خبرند. اینک متن آیه و ترجمه آن:

وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ وَ هُمْ عَنْ دُعائِهِمْ غافِلُونَ (احقاف: ۵)

چه کسی گمراه‌تر است از آن کس که معبودی غیر خدا را می‌خواند که تا قیامت هم به او پاسخ نمی‌گوید و از خواندن آنها (کاملاً) بی‌خبر است؟ ! (و صدای آنها را هیچ نمی‌شنود) .

پاسخ

یکی از انواع تفسیر به رأی این است که آیاتی را که درباره مشرکان وارد شده، درباره مسلمانان تفسیر کنیم. آیه یادشده مربوط به مشرکان است که معتقد به خدایی بت‌های خود بوده‌اند و آنها را خدایان کوچک پنداشته و تصوّر می‌کردند که کارهای خدای بزرگ در دست

ص:۵۶

آنهاست و قرآن به این حقیقت اشاره می کند:

وَ جَعَلَ لِلَّهِ أَنْداداً لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ. . . (زمر: ۸)

و برای خداوند همتایانی قرار می‌دهد تا مردم را از راه او منحرف سازد. . . .

و در آیه دیگر مقام بت‌ها را در نزد مشرکان، چنین توصیف می کند:

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْداداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ (بقره: ۱۶۵)

برخی از مردم همانندهایی برای خدا برمی گزینند و مانند خدا به آنها عشق می‌ورزند.

بنابراین بت‌ها را امثال خدا و همانند او می‌پنداشتند و حتی در جنگ‌ها همراه خود می‌بردند تا آنها را کمک کنند و قرآن به این حقیقت اشاره می کند: وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ ؛ «به جز خدا، خداگونه‌هایی را برگزیدند شاید یاری شوند» . (یس: ۷۴)

و نیز عزّت و ذلّت را در دست بت‌ها می‌دانستند و قرآن، این اندیشه باطل را از آنان نقل می کند: وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا ؛ «جز خدا، خداگونه‌هایی برگزیدند تا برای آنان آبرویی باشند» . (مریم: ۸۱)

بنابراین، قرآن در مورد این گروه خیره‌سر می‌فرماید: وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ ، یعنی مشرکان، عصر رسالت را خطاب می کند که از بت‌های چوبی و فلزی، درخواست حاجت می کردند، درحالی که آنها نمی‌شنیدند و نمی‌دیدند.

ص:۵۷

این چه ارتباطی به موحّدانی دارد که نه به الوهیت و خدایی امامان و صالحان معتقدند و نه می گویند که کارهای خدا به آنان سپرده شده، بلکه آنها را انسان‌هایی والا می‌دانند که از قرب و منزلت بیشتری نزد خدا برخوردارند و اگر دعا کنند خدا دعای آنها را در درگاه الهی مستجاب می کند، و آنان سخنان ما را می‌شنوند.

با این بیان فرق دو نوع دعا روشن شد: دعای مشرکان و دعای موحدان.

اوّلاً: مشرکان بت‌ها را ندّ و مثل خدا می‌پنداشتند ولی موحدان برای خدا ندّ و مثلی قائل نبوده و انبیا و اولیا را مخلوق خدا می‌دانند.

ثانیاً: مشرکان تصوّر می کردند که کارهای خدا به بت‌ها واگذار شده، درحالی که موحّدان، به چنین تفویضی نمی‌اندیشند و خدا را مدبّر جهان می‌دانند و کراراً در قرآن، این آیه را می‌خوانند: يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ، «او امور جهان را تدبیر می کند» . (یونس: ۳ و ۳۱؛ رعد: ۲؛ سجده: ۵) و بدان اعتقاد دارند. با وجود این تفاوت‌های ریشه‌ای چگونه می‌توان این دو گروه را به هم تشبیه کرد؟

ثالثاً: بت‌های آنان سنگی و چوبی بودند و شنوایی نداشتند تا پاسخ بگویند ولی انبیا و اولیا پس از رحلت از این جهان، زندگی خاصّی در آن جهان دارند و لذا ما بر پیامبر (ص) سلام می کنیم و می گوییم: «السلام علیك أيّها النبی» ، و در زیارت به او خطاب می کنیم و همچنین آیات و روایات بر حیات برزخی آنان گواهی می‌دهد. ازاین‌رو هر نوع تشکیک در این مورد انکار مسلمات قرآن و احادیث است.

ص:۵۸

شبهه ۱۰: آیا گفت‌وگو با درگذشتگان می‌تواند ملاک توحید و شرک باشد؟

می گویند ما باید فقط از خدا بخواهیم نه از انسان‌ها، اگر بگوییم یا امام حسن یا امام حسین (علیهما السلام) ، این شرك است، چون از غیر خدا خواسته‌ایم.

پاسخ

ملاك توحید و شرك را به دست شما و ما نداده‌اند که هرچه را بخواهیم عین توحید، و هرچه را نخواهیم، عین شرك قرار دهیم، بلکه توحید و شرك برای خود، معیار و میزانی دارد، آن هم مأخوذ از کتاب، سنّت و عقل است. اینك مطالبی را به ترتیب یادآور می‌شویم تا روشن شود که درخواست دعا از انبیا و اولیا عین توحید است.

۱. اگر درخواست چیزی از انسان‌ها شرك باشد، پس باید تمام مردم روی زمین، حتی وهابی‌ها مشرك باشند، چون همه انسان‌ها در زندگی از یکدیگر چیزی می‌خواهند، پدر از پسر، و فرمانده از فرمانبر

ص:۵۹

و مریض از پزشک و. . . .

اگر بگویند این نوع خواسته‌ها چون از زنده است، شرک نیست ولی خواستن از مرده شرک است، این پاسخ بدتر از مطلب پیشین است، زیرا مرگ و زندگی، ملاک شرک و توحید نیست که درخواست از زنده عین توحید، و همان درخواست از مرده شرک باشد، بلکه موت و حیات می‌تواند ملاک مفید و غیر مفید بودن یا مؤثر بودن و نبودن درخواست‌ها باشد. نه ملاک توحید و شرک، بنابراین باید بگویید: درخواست از «میت» (البته اگر میت باشد) فائده ندارد، نه اینکه شرک است.

۲. اگر درخواست از انسان‌ها شرک است، و باید از خدا خواست، پس چرا مسلمانان به حکم قرآن، مأمورند به حضور پیامبر (ص) برسند و از او بخواهند تا درباره آنها دعا کند تا گناهان آنها بخشوده شود. چنان‌که می‌فرماید:

وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِیماً (نساء: ۶۴)

اگر آنان که به خود ستم کردند، ای رسول خدا به حضور تو برسند و خود استغفار کنند و از تو هم بخواهند که برای آنان طلب مغفرت کنی، مطمئناً خدا را آمرزنده و مهربان می‌یابند.

در این آیه، خدا دستور می‌دهد که ما مسلمانان از غیر او بخواهیم که برای ما دعا کند، حتی قرآن منافقان را نکوهش می‌کند، که هرگاه به آنان گفته شود، به حضور رسول خدا (ص) برسید تا در حق شما

ص:۶۰

استغفار کند، آنان از این مطلب سرپیچی می کنند و کبر می‌ورزند. (۱)

فرزندان یعقوب پس از روشن شدن گناهشان به پدر می گویند: یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنَّا کُنَّا خاطِئِینَ ، پدر هم در پاسخ می گوید: سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّی (یوسف: ۹۸) این می‌رساند که در فطرت انسانی این مسئله نهفته است که اگر انسانی از مقام بالاتر چیزی بخواهد که او واسطه بین وی و خدا باشد عین توحید است.

۳. ممکن است گفته شود تمام این درخواست‌ها از زنده‌هاست ولی پاسخ آن روشن است. کسانی که انبیا و اولیا را که برتر از شهدا هستند، مرده می‌پندارند و معتقدند که هیچ نوع درک و آگاهی ندارند، برخلاف قرآن سخن گفته‌اند. از نظر قرآن، نه تنها انبیا و اولیا حتی فردی که به کمک رسولان مسیح (حواریون) پرداخته است، زنده می‌باشد چنان‌که می‌فرماید: قِیلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قالَ یا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ * بِما غَفَرَ لِی رَبِّی وَ جَعَلَنِی مِنَ الْمُکْرَمِینَ (یس: ۲۶و۲۷) به این فرد گفته شود: به بهشت در آی، او پس از انتقال از این دنیا پیامی به مردم دنیا فرستاد و گفت: ای کاش مردم من می‌دانستند که خدا مرا بخشید و مرا از عزیزان قرار داد. گوینده این کلام حبیب نجّار است. پس از آنکه قوم وی او را سنگسار کردند، پس از رخت بربستن از دنیا این جمله را گفت: من اینک در بهشتم و از گرامی داشتگان هستم.

۴. اگر واقعاً افرادی که از این جهان رخت برمی‌بندند، حیاتی نداشته

۱- ر. ک: منافقون: ۵.

ص:۶۱

باشند، پس معنی تلقین که یکی از مراسم عبادی تدفین میت است، چیست؟ میّت درحالی‌که زیر خاک قرار می‌گیرد به او خطاب می‌کنند که اگر دو فرشته سراغ او آمدند بگوید:

«الله جلّ جلاله ربّی. . .» .(۱)

۵. بخاری در صحیح (۲)خود بابی دارد به نام

«المیت یسمع خفق النعال» یعنی مرده صدای کفش تشییع‌کننده را می‌شنود، و در این مورد روایت نقل می‌کند. اگر واقعاً مرگ پایان زندگی است، شنیدن میت صدای کفش‌های تشییع کنندگان چه معنی دارد؟ !

۶. همه مسلمانان در تشهد خود، به پیامبر (ص) خطاب می‌کنند و می‌گویند:

«السلام علیک أیها النّبی» اگر خطاب مرده به تعبیر شما شرک است، پس خود وهابیان هم مشرک هستند.

۷. مشکل وهابیان این است که هنوز برای توحید و شرک، ملاکی معین نکرده‌اند و لذا هر نوع ندا و درخواست یا خضوع و فروتنی را در برابر غیر خدا، پرستش (عبادت) تلقی می‌کنند و اگر ملاک آن را روشن می‌کردند تمام مشکل آنها حل می‌شد. اینک ما به صورت فشرده یادآور می‌شویم:

حقیقت عبادت این است که انسان در برابر موجودی خضوع کند یا از او درخواست چیزی کند درحالی‌که معتقد باشد که او خداست و یا اینکه مخلوق خداست، اما کارهای خدایی به او تفویض شده است،

۱- الفقه علی المذاهب الأربعۀ

۲- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۶۴؛ السنن الکبری، ج ۳، ص ۳۸۳؛ مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۳۲۲.

ص:۶۲

مانند آفرینش گری، تدبیر جهان، رازقیّت؛ امّا اگر ندا و درخواست انسان از موجودی خالی از چنین عقیده‌ای باشد، پرستش تحقق نمی‌پذیرد، بالأخص اگر او در برابر بندگان صالح خدا قرار بگیرد و از آنها بخواهد که چون نزد خدا مقام و تقربی دارند، درباره او دعا کنند، چنین کاری جز توحید، چیز دیگری نیست.

۸. اینکه می گویید آنها زنده‌اند، اما رابطه ما با آنها قطع‌شده است، برخلاف گفتار پیامبر (ص) است. او وقتی که در جنگ بدر اجساد مشرکان را در گودالی ریخت با آنها شروع به سخن گفتن کرد. مسلمانانی که تازه شرک را ترک کرده بودند، اعتراض کردند که با اجساد مردگان سخن می گویی؟ حضرت فرمود:

«والذی نفس محمد بیده والله ما أنتم بأسمع لما أقول منهم» .(۱)

با توجه به این، شفیع بودن قطعی پیامبر (ص) و درخواست دعا از او و کلیه کسانی که شفیع مأذون هستند، عین توحید است.

۹. گفتار آقایان درست مخالف عمل و سیره ابوبکر است؛ وقتی وی از درگذشت پیامبر (ص) آگاه شد، وارد خانه حضرت گردید، آن گاه خود را به روی او افکند و بوسید، و گریه کرد. و با او چنین گفت‌وگو نمود

: «بأبی أنت وأُمّی یا نبی الله. . .» ، چه ندا و درخواستی بالاتر از

«یا نبی الله» (۲)است؟ چه شد گفتن یا نبی الله عین ایمان شمرده می‌شود

۱- صحیح بخاری، کتاب جنائز، باب الدخول علی المیت، ح ۱۲۴۱

۲- کتاب المغازی، باب دعاء النبی علی کفار قریش، ح ۳۹۷۹.

ص:۶۳

ولی ندای یا حسین شرک.

۱۰. درخواست دعا از اولیای الهی چه در حال حیات و چه در حال ممات، مورد اذن بلکه امر الهی است؛ زیرا آیه ۶۴ سوره آل‌عمران که به مسلمانان دستور می‌دهد از پیامبر (ص) درخواست کنند تا درباره آنان از خدا مغفرت بطلبد مقید به حال حیات دنیوی نیست و همه مسلمانان جهان از این آیه معنی عام و مطلق فهمیده‌اند و لذا در کنار قبر او با او سخن می‌گویند و درخواست دعا می‌کنند و خود صحابه پیامبر عملاً پس از درگذشت او به این آیه تجسم می‌بخشیدند. همه مسلمانان جهان از دور و نزدیک به زیارت قبر رسول خدا (ص) می‌شتابند و از او درخواست دعا و شفاعت می‌کنند، آیا این اجماع مسلمانان در طول چهارده قرن حجّت نیست؟

بخاری نقل می‌کند که پیامبران بزرگوار از آدم گرفته تا نوح تا برسد به ابراهیم و موسی و عیسی (علیهم السلام) در روز قیامت از پیامبر (ص) می‌خواهند که شفاعت کند و به او می‌گویند:

یا محمد أنت رسول الله وخاتم الأنبیاء اشفع لنا إلی ربّک ألاتری ما نحن فیه . (۱)

ای محمد! تو رسول خدا و خاتم پیامبرانی در درگاه خداوند ما را شفاعت کن آیا نمی‌بینی که ما گرفتاریم.

این گواه بر آن است که او شفیع مأذون است و خدا این اذن را به

۱- صحیح بخاری، کتاب تفسیر قرآن، ح ۴۷۱۲؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۲۴۸.

ص:۶۴

او داده است وَ لا یَشْفَعُونَ إِلاَّ لِمَنِ ارْتَ-ضی ؛ «و جز برای کسانی که او بپسندد و خشنود باشد شفاعت نمی‌کنند» . (انبیاء: ۲۸) بنـابراین درخواست دعـا و شـفاعت از شـفیع مأذون است، درحالی‌که وهابیان درخواست شـفاعت از پیامبر (ص) را ممنوع و شـرک اعلام می‌کنند.

ص:۶۵

شبهه ۱۱: تحقق اذن به شفاعت در روز قیامت

می گویند: به حکم آیه مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاَّ بِإِذْنِهِ ؛ «کیست آن که جز به خواست و فرمان او نزد وی شفاعت کند؟» (بقره:۲۵۵) شفاعت باید به اذن خدا باشد، ولی این اذن در روز قیامت محقق می گردد.

پاسخ

این شبهه حاوی دو مطلب است:

۱. شفاعت به اذن الهی منوط است.

۲. این اذن در قیامت محقق می‌شود.

مطلب نخست، جای بحث و گفت‌وگو ندارد، زیرا شفاعت، حق الهی است، قرآن می‌فرماید: قُلْ لِلَّهِ الشَّفاعَهُ جَمِیعاً ؛ «بگو: خدای‌راست همه شفاعت» (زمر: ۴۴) و آیات زیادی گواهی بر این مطلب می‌دهند، حتی قرآن، شفاعت فرشتگان را نپذیرفته و آن را منوط به اذن الهی دانسته است و می‌فرماید:

ص:۶۶

کَمْ مِنْ مَلَکٍ فِی السَّماواتِ لا تُغْنِی شَفاعَتُهُمْ شَیْئاً إِلاَّ مِنْ بَعْدِ أَنْ یَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَرْضی (نجم: ۲۶)

چه بسا فرشتگانی در آسمان‌ها که شفاعت آنها سودی نمی‌رساند مگر آنکه خدا برای هرکس که می‌خواهد اجازه دهد و خشنود باشد.

اما مطلب دوم که می‌گوید: این اذن فقط در روز قیامت محقق می‌شود، این سخن فقط در مورد شفاعت کبری است که پیامبران از آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی (علیهم السلام) به حضورش می‌رسند و درخواست می‌کنند که درباره اهل محشر شفاعت کنند.(۱)

و اما شفاعتی جز آن در حال حیات پیامبر تحقق پذیرفته است به گواه اینکه خدا گنهکاران را مأمور می‌کند تا به حضور پیامبر برسند تا در حق آنان استغفار کند، چنان‌که می‌فرماید: وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِیماً. (نساء: ۶۴)

و شفاعت پیامبر (ص) جز دعا و درخواست او از درگاه الهی چیزی نیست.

لفظ شفاعت از شفع به معنی جفت گرفته شده و در مورد شفاعت درخواست گنهکار به دعای شفیع، ضمیمه می‌شود و شفاعت محقق می‌گردد.

در صحیح بخاری بابی هست با عنوان: «

إذا اسْتَشْفَعُوا إلی الإمامِ

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۲۶.

ص:۶۷

لِیَسْتَقِی لَهُمْ لَمْ یَرُدَّهُمْ » ؛ «هنگامی که مردم از امام خود درخواست شفاعت کنند که برای آنان باران بطلبد، درخواست آنان را رد نمی‌کند» .

و نیز بابی دارد با عنوان: «

إذَا اسْتَشْفَعَ الْمُشْرِکُونَ بِالْمُسْلِمِینَ عِنْدَ الْقَحْطِ » ؛ «هنگامی که مشرکین هنگام قحطی از مسلمانان طلب شفاعت نمایند» .(۱)

روایات این دو باب گواهی می‌دهند که درخواست شفاعت، همان درخواست دعا است و نباید آن را به صورت دیگر تفسیر کرد.

چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید: شفاعت به معنی درخواست دعا به کار رفته است، قرآن، کسانی را که شفاعت پیامبر (ص) را در همین دنیا نمی‌پذیرفتند نکوهش می‌کند و یکی از علائم نفاق می‌داند، آنجا که می‌فرماید:

إِذا قِیلَ لَهُمْ تَعالَوْا یَسْتَغْفِرْ لَکُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَ رَأَیْتَهُمْ یَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَکْبِرُونَ (منافقون: ۵)

هنگامی که به آنها گفته شود بیایید تا رسول خدا برای شما استغفار کند سرهای خود را از روی استهزا و کبر و غرور تکان می‌دهند و آنها را می‌بینی که از سخنان تو، روی برگردانیده و تکبر می‌ورزند.

۱- صحیح بخاری، ج ۱.

ص:۶۸

شبهه ۱۲: آیا تبرک جستن به آثار اولیا، موجب شرک می‌شود؟

گفته‌اند: تبرک جستن، درخواست خیر از غیر خدا است، و این نوعی اندیشه همتایی برای خداست.

پاسخ

عالم آفرینش بر اساس اسباب و مسبّبات آفریده شده است. برکات دنیوی خدا از طریق عوامل طبیعی به ما می‌رسد. خورشید، نور می‌افشاند و به انسان‌ها و جانداران، حیات می‌بخشد، و. . . و این مسئله‌ای است که عقل و خرد و نقل و قرآن بر آن گواهی می‌دهند.

تبرک‌جستن، نوعی درخواست خیر از عوامل مقدسی است که می‌توانند مجرای خیر الهی باشند. در زمان حضرت مسیح، برخی از برکات الهی از طریق ایشان به مردم می‌رسید، مانند شفای بیماران صعب العلاج و زنده کردن مردگان و در حقیقت شافی واقعی و محیی حقیقی خداست، امّا او فیض خود را از طریق بندگان والای خود به مردم می‌رسانـد. عین این سخن درباره پیامبر و امامان و دیگر

ص:۶۹

انسان‌های والا، درست است.

اراده خداوند بزرگ تعلّق گرفته بود که دیدگان نابینای یعقوب را شفا بخشد ولی آن از طریق پیراهن یوسف انجام گرفت، چنان‌که می‌فرماید:

فَلَمَّا أَنْ جاءَ الْبَشِيرُ أَلْقاهُ عَلى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً (یوسف: ۹۶)

هنگامی که مژده‌آور آمد و آن را بر چهره‌اش افکند، دوباره بینا شد.

صحابه پیامبر (ص) ، نوزادان خود را به حضور پیامبر می‌آوردند و پیامبر با انگشت خود، کام آنها را برمی‌داشت، به امید اینکه رحمت حق از طریق پیامبر خاتم (ص) به فرزندانشان برسد.

البته چیزی که تبرّک به آن جسته می‌شود، باید از نظر شرع، دلیلی بر قداست و والایی آن باشد و یا منتسب به چنین انسانی باشد.

صحابه پیامبر (ص) با آب وضوی پیامبر تبرّک می‌جستند و اجازه نمی‌دادند قطره‌ای از آن بر زمین بریزد؛ زیرا معتقد بودند که رحمت و برکات خدا از همین طریق به آنها می‌رسد.

ص:۷۰

شبهه ۱۳: سجده‌کردن به قبرها شرک است

شما شیعیان به قبرها سجده می کنید و این کار شرک است.

پاسخ

این سخن، احتمالاتی دارد که همگی دروغ و بی‌اساس است:

۱. بر روی قبرها سجده می کنند؛

۲. قبرها را قبله قرار می‌دهند؛

۳. به‌سوی قبرها سجده می کنند.

هر کدام از اینها مقصود باشد، دروغ و بی‌اساس است.

ما فقط برای خدا سجده می کنیم. سجده حالت یک عبادت ذاتی و جهانی دارد که فقط از آن خداست و اگر هم در امّت‌های پیشین، سجده بر انسان جایز بود، ولی امت اسلامی، سجده بر غیر خدا را حرام می‌داند و اگر دیده می‌شود که برخی از زائران حرم‌های شریف، به مجرد ورود سجده می کنند، مقصود، سجده شکر به درگاه الهی است که آنها را موفق به چنین عملی کرده است. بزرگان اسلام، هرگاه

ص:۷۱

نعمت جدیدی به آنها می‌رسد، قبل از بهره گیری از آن، برای خدا سجده می کنند، تا شکرانه فوری را قبل از استفاده از آن نعمت به‌جا بیاورند.

ص:۷۲

شبهه ۱۴: آیا سجده بر تربت حسینی شرک است؟

نماز خواندن بر روی قبور شـرک است. و شما این کار را انجام می‌دهید؛ زیرا شما از خاک مرده، مهر درست می کنید و بر روی آن نماز می‌خوانید؟

پاسخ

وهابیان، در این مورد مغالطه می کنند، زیرا باید پرسید:

۱. آیا شیعیان روی قبور نماز می‌خوانند؟ یا در کنار قبر؟

۲. آیا شیعیان به‌سوی قبر نماز می‌خوانند یا به‌سوی قبله؟

۳. بر فرض اینکه هر دو تهمت درست باشد، چه ارتباطی با شرک دارد؟

شرک از مقوله عقاید و باورهاست. حداکثر، این عمل، باید حرام باشد، نه شرک؛ زیرا فرد انجام‌دهنده این کار نه برای خدا شریکی قائل شده و نه افعال اختصاصی خدا را به غیر او نسبت داده است.

یادآور می‌شویم که هرگز کسی بر روی قبر نماز نمی‌خواند و

ص:۷۳

اصولاً امکان این کار در مشاهد مشرفه وجود ندارد، و هیچ‌کس به‌سوی قبر هم نماز نمی‌خواند، بلکه زائران خانه خدا و دیگران در مشاهـد مشرّفه در نقاطی نماز می‌گزارنـد که پیکرهای پاک اولیای الهی در نقطه‌ای نه‌چندان دور از محلّ نماز آنها به خاک سپرده شـده است و چون آن سرزمین به وجود آنهـا تبرّک یـافته است از این نظر، در آن منطقه نماز می‌گزارنـد و معتقدنـد مـدفن آنها از فضیلت خاصی برخوردار است، و این مطلب دور از تعالیم اسلام نیست زیرا:

۱. قرآن دستور می‌دهد که در جایگاه ایستادن ابراهیم (ع) نماز بگزاریم؛ چنان‌که می‌فرماید: وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِيمَ مُصَلًّى ؛ «از جای توقف ابراهیم برای خود نمازگاهی برگزینید» . (بقره: ۱۲۵)

۲. همه مسلمانان در مسجدالنبی نماز می‌گزارند و کسی، کار آنها را شرک نناميده است. و این از آن‌روست که مسجدالنبی علاوه بر شرافت ذاتی خود، به خاطر دفن پیامبر (ص) در آن، متبرک شده است.

۳. خداوند جای پای مادر اسماعیل را محل عبادت قرار داده و دستور داده است که در «مسعی» ، هفت بار «سعی» انجام شود و علت گزینش این کـار، جز این نیست که این نقطه جـای پـای زن پـاک و باایمـانی است که برای رضـای خـدا در این سـرزمین بی‌آب و علف، سکنی گزید و برای پیدا کردن آب آنجا را هفت بار دور زد.

۴. حجر اسـماعیل، مـدفن گروهی از پیـامبران است و از احترام خاصّی برخوردار است و همگـان در آنجا نماز می‌خوانیم. اگر واقعاً همه اینها شرک است، پس در همه دنیا موحّدی وجود ندارد! !

ص:۷۴

سجده بر تربت

مطلب دومی که در شبهه یادآور شده این بود: «دلیل بر اینکه شما بر قبور نماز می‌خوانید، تربت حسینی است که شما بر آن سجده می‌کنید» باید گفت: شخص شبهه‌کننده از فقه خود و احادیث پیامبر (ص) آگاهی ندارد.

از افتخارات پیامبر (ص) یکی این است که فرمود:

«جُعلتْ لِی الأرضُ مَسجداً وَ طَهوراً»(۱)؛ «زمین برای من، سجده‌گاه و پاک‌کننده قرار داده شده است» .

این حدیث می‌رساند که مسلمانان باید بر روی زمین یعنی سنگ و خاک سجده کنند و در تیمم نیز باید بر روی خاک تیمم کنند. بنابراین، سجده بر غیر زمین، فاقد شرط صحت نماز است، و لذا از زمان پیامبر (ص) تا چند قرن، مسلمانان بر خاک مسجد وسنگریزه‌های مساجد سجده می‌کردند.

صحابه پیامبر (ص) برای جلوگیری از داغ‌شدن سنگ‌ریزه‌ها به وسیله آفتاب سوزان عربستان، آنها را در مشت خود نگاه می‌داشتند و به هنگام سجده بر زمین می‌گذاشتند و بر روی آنها سجده می‌کردند، حتی اگر مسلمانی بر گوشه عمامه خود سجده می‌کرد، پیامبر (ص) آن را از زیر پیشانی او می‌کشید و می‌فرمود: «

ترّب وجهک» (۲)؛ «صورتت را بر خاک بگذار» و ده‌ها روایت در این زمینه هست که جای بازگویی آنها نیست.

۱- صحیح بخاری، کتاب التیمم، ح ۳۳۵

۲- کنز العمال، ج ۷، ص ۴۶۵، ح ۱۹۸۱۰.

ص:۷۵

امروز متأسفانه سنّت، بدعت شده و بدعت (سجده بر فرش) جای سنت را گرفته است! ازاین‌رو، شیعیان، پای‌بند هستند بر خاک سجده کنند، ولی چون همه جا خاک فراهم نیست، مقداری خاک را به صورت مهر (خشک و قالب‌گیری شده) درمی‌آورند تا همه‌جا همراه آنها باشد و به سنت پیامبر خدا (ص) عمل کنند. و هرگز ملتزم نیستند که این تربت، تربت حسینی باشد، بلکه هر خاک پاک برای آنها سجده‌گاه است، امّا اگر تربت حسینی را ترجیح می‌دهند به خاطر روایاتی است که از پیشوایان اسلام وارد شده که سجده بر این خاک، مایه پذیرفته‌شدن نماز انسان است؛ زیرا آن خاک با خون شهیدان عجین شده و بر خاکی سجده می‌کنند که بیش از هفتاد تن از شهدای عالی‌مقام در آنجا به خاک سپرده شدند و شهادت با عزّت و ایمان را بر زندگی ننگین با کافران و ظالمان ترجیح داده‌اند.

سجده بر تربت حسینی، یادآور خاطره شیرمردانی است که برای پایداری اسلام و جلوگیری از نابودی دین، جان‌های عزیز خود را فدا کردند، و عشق به آنها، عشق به خدا و رسول خداست.

مسروق از اعاظم تابعان جز بر زمین بر چیز دیگری سجده نمی‌کرد، حتی در کشتی همراه خود خاکی می‌برد و بر آن سجده می‌کرد.(۱)

عمر بن عبدالعزیز روی حصیر می‌ایستاد و خاکی بر روی آن

۱- الطبقات الکبری، ج۶، ص ۹۵۳؛ المصنف عبدالرزاق، ج۲، ص ۵۸۳.

ص:۷۶

می‌ریخت و بر آن سجده می‌کرد. (۱)اینان هیچ‌گاه متهم به شرک نشدند. حال، اگر در جست‌وجوی سیره سلف صالح هستیم، این، سیره سلف صالح است.

بالاخره سجده بر زمین مظهر خضوع بیشتر است؛ زیرا انسان پیشانی خود را بر روی خاک می‌نهد و می‌گوید: « سبحان ربّی الأعلی » ، این نوع خضوع شایسته مقام ربوبی است یا سجده بر لباس‌های فاخر و فرش‌های گران‌قیمت؟ « قاتل الله الجهل و الجهالهٔ » .

۱- . فتح الباری، ج۱، ص ۴۱۰.

ص:۷۷

شبهه ۱۵: آیا سوگند به غیر خدا جایز است؟

اشاره

معمولاً مسلمانان و به‌ویژه شیعیان، به غیر خدا سوگند یاد می‌کنند، آیا چنین سوگندی جایز است؟

پاسخ

در مقام فصل خصومت و قضاوت، جز سوگند به خدا، چیزی کارساز نیست. فقط سوگند به خدا و اسمای حسنای او می‌تواند منکر را تبرئه کند، و اما در غیر این مقام، قرآن مجید، قریب ۴۰ سوگند به غیر خدا دارد، و هدف از سوگندهای قرآن یکی از دو چیز است:

۱. سوگند به خورشید و ماه و شب و روز در سوره «الشمس» برای راهنمایی انسان به رموز آفرینش و عظمت آن در این دو موجود است. خدا با این سوگندهای متوالی در انسان، ایجاد انگیزه کرده که با پی‌گیری با عظمت خلقت، آشنا شود. به همین سبب، در جای دیگر می‌فرماید:

الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ (آل عمران: ۱۹۱)

ص:۷۸

همان‌ها که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و آن گاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می کنند؛ و در اسرار آفرینش آسمان‌ها و زمین می اندیشند. . . .

۲. سوگند به موجودی غیر خدا به خاطر تکریم و تقدیس او، چنان‌که می‌فرماید: لَعَمْرُکَ إِنَّهُمْ لَفِی سَکْرَتِهِمْ یَعْمَهُونَ ؛ «به جان تو سوگند، اینها در مستی خود سرگردانند!» (حجر: ۷۲)

خدا در این آیه، به جان پیامبر (ص) ، سوگند می‌خورد، اگر واقعاً سوگند به غیر خدا آن هم به منظور اظهار قداست و کرامت چیزی، حرام یا قبیح و زشت بود، چرا خدا خود به این کار دست می‌زند؟ قرآن کتاب هدایت است نه ضلالت. بنابراین، سوگند خوردن به امامان و انبیا، نوعی اظهار کرامت و قداست و پاکی آنهاست، علاوه بر این، یک نوع اظهار علاقه به این انسان‌های کامل است.

شگفت اینجاست که وهابیان که سوگند به غیر خدا را تجویز نمی کنند، ولی در صحیح مسلم می‌خوانند که پیامبر (ص) بارها به جان پدر کسی سوگند خورده است، اینک متن روایات:

۱. مسلم در صحیح خود نقل می کند که:

جاءَ رَجلٌ إِلَی النَّبِیِّ فَقالَ: یا رَسولَ اللهِ، أیُّ الصَّدقهِ أعظَمُ أجْراً؟ فَقالَ: أما و أبِیک لَتُنبَّأنّه، أنْ تَصَدَّقَ وَ أنتَ صَحیحٌ شَحیحٌ، تَخشَی الفَقرَ وَ تَأمُلُ البَقاءَ.(۱)

۱- صحیح مسلم، ج۳، ص ۹۴، باب أفضل الصدقه از کتاب زکات.

ص:۷۹

مردی حضور پیامبر [(ص)] آمـد و گفت: ای پیامبر خـدا! پاداش کـدام صـدقه بزرگ‌تر است؟ فرمود: سوگنـد به پدرت از آن آگاه می‌شوی و آن اینکه صدقه دهی درحالی‌که سالم هستی و به آن حرص داری، از فقر می‌ترسی و به فکر زیستن در آینده هستی.

۲. مسلم در صحیح خود نقل می‌کند که:

جاءَ رَجلٌ إلَی رَسولِ اللهِ – مِن نَجدٍ – یَسألُ عَنِ الإسلامِ، فَقالَ رَسولُ الله (ص) : خَمس صلواتٍ فِی الیَومِ وَ اللَّیلِ.

فَقالَ: هَلْ عَلیَّ غَیرُهنّ؟ قالَ: لا، إلاّ أنْ تَطَوَّع، وَ صِیامُ شَهرِ رَمضانَ.

فَقالَ: هَل عَلیَّ غَیرُه؟

قالَ: لا، إلاّ أنْ تَطَوَّع، وَ ذَکرَ لَهُ رَسولُ الله الزَّکاةَ.

فَقالَ الرَّجلُ: هَلْ عَلیَّ غَیرُها؟ قالَ: لا، إلاّ أنْ تَطوَّع. فَأدْبَرَ الرَّجُلُ وَهُوَ یَقُولُ: وَاللهِ لا أزیدُ عَلی هذا وَ لا أنقُصُ مِنه. فَقالَ رَسُولُالله (ص) : أفلَحَ – وَ أبیه – إنْ صَدَقَ. أوْ قالَ: دَخلَ الجَنَّهُ –وَ أبیه – إنْ صَدَقَ.(۱)

مردی از اهل نجد به حضور پیامبر [(ص)] رسید و از اسلام سؤالاتی نمود، پیامبر [(ص)] فرمود [پایه‌های اسلام امور زیر است]:

الف) پنج نماز در روز و شب، مرد نجدی گفت: آیا غیر از اینها باز نمازهایی هست؟

۱- صحیح مسلم، ج۱، ص ۳۲، باب ما هو الإسلام.

ص:۸۰

فرمود: خیر، ولی نمازهای مستحب هست.

ب) روزه ماه رمضان، آن مرد پرسید، غیر از آن باز روزه‌ای هست؟

فرمود: خیر، ولی روزه مستحب هست.

ج) زکات، آن شخص پرسید آیا زکات دیگری هست؟

فرمود: خیر، ولی زکات مستحب هست.

آن مرد حضور پیامبر (ص) را ترک کرد درحالی‌که می‌گفت نه کم می‌کنم و نه زیاد.

پیامبر (ص) (بر پدر وی سوگند یاد کرد و) گفت: سوگند به پدرش رستگار می‌شود، اگر راست بگوید.

یا فرمود: به پدرش سوگند که اگر راست بگوید وارد بهشت می‌شود.

ص:۸۱

شبهه ۱۶: آیا نامگذاری به عبدالنبی و عبدالحسین شرک است؟ !

می گویند: بسیاری از مسلمانان بالاخص شیعیان، نام فرزندان خود را عبدالنبی و عبدالرسول می گذارند و حال آنکه همه ما بندگان خدا هستیم، نه بنده بندگان فرزانه او.

پاسخ

عبودیت و بندگی، انواع و اقسامی دارد که اضافه برخی از آنها اختصاص به خدا دارد، و برخی دیگر به غیر خدا نیز اضافه می‌شوند.
۱. بندگی تکوینی که مربوط به آفرینش است این نوع بندگی باید به خدا نسبت داده شود. اگر حضرت مسیح می گوید: «انّی عبدالله» و در مورد پیامبر (ص) می گوییم «عبده و رسوله» ، مقصود عبودیت و بندگی است که از آفرینش سرچشمه می گیرد یعنی چون خدا آفریدگار ماست، همه ما مخلوق او هستیم، نه مخلوق و بنده کسی دیگر، چنان‌که می‌فرماید:

ص:۸۲

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمنِ عَبْداً (مریم: ۹۳)

هیچ کس در آسمان‌ها و زمین نیست، مگر آنکه به بندگی خداوند رحمان درمی‌آید.

۲. بنـدگی قانونی، از نظر قوانین اسـلام هرگاه مسـلمانان پس از فرو نشسـتن جنگ، کافران را اسـیر گرفتنـد، آنان بندگان مسـلمانان خواهند شد چنان‌که قرآن می‌فرماید:

وَ أَنْكِحُوا الْأَيامى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَ إِمائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَراءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ. . . (نور: ۳۲)

پس مردان و زنان بی‌همسـر را همسر دهید و همچنین غلامان و کنیزان درستکار خود را اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند آنان را از فضل خود بی‌نیاز می‌کند، خداوند گشایش‌دهنده و آگاه است.

در این آیه، برای مسلمانان بندگانی را مطرح می‌کند. این بندگی، بندگی وضعی و قانونی است.

۳. عبودیت تشـریفی، و آن به خاطر احترامی است که برای طرف قائل است، امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید: «من علّمنی حرفاً فقد صیّرنی عبداً» (۱)؛ «هرکس سخنی به من بیاموزد مرا بنده خود کرده است» .

مسـلمانان به عنوان اظهـار مهر و مودّت به پیـامبران و امامان، خود را بنـده آنان معرفی می‌کننـد، یعنی همان‌طوری که بنـده قانونی و وضعی، مطیع مولای خود می‌باشد، آنان نیز مطیع آنها هستند.

۱- جامع السعادات، ج ۳، ص ۱۱۲.

ص:۸۳

از این نیز بگذریم، یکی از معانی عبد در لغت به معنای مطیع است بنابراین معنای عبدالرسول، مطیع الرسول و معنی عبدالحسین، مطیع الحسین است و مسلماً قرآن ما را به اطاعت رسول و اولی الأمر دعوت کرده است؛ چنان‌که می‌فرماید: أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ ؛ «خدای را فرمان برید و پیامبر و صاحبان امر را» . (نساء: ۵۹)

ص:۸۴

شبهه ۱۷: چرا شیعیان، در برابر امامان به‌سان عبد می‌ایستند؟

پاسخ

تصور می کنند که ادب در محضر بزرگان مانند رسول خدا یک نوع پرستش آنهاست. تو گویی آنان بین ادب و احترام و پرستش حدّ و مرزی قائل نیستند. قرآن مجید به مسلمانان دستور می‌دهد که او را به‌سان دیگران صدا نزنید و صدای خود را از صدای او بلندتر نسازید. چنان که می‌فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ وَ لا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ کَجَهْرِ بَعْضِکُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُکُمْ وَ أَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ (حجرات: ۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نبرید و در برابر او بلند سخن مگویید – داد و فریاد نکنید – آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی می کنند، مبادا اعمال شما نابود گردد، درحالی که نمی‌دانید.

ص:۸۵

همگی می‌دانیم ادب برترین سرمایه‌هاست و در سوره نور می‌فرماید:

لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَیْنَکُمْ کَدُعاءِ بَعْضِکُمْ بَعْضاً (نور: ۶۳)

فراخواندن پیامبر را میان خود مانند فراخواندن برخی از شما برخی دیگر را مسازید.

هنگامی که پیامبر (ص) را صدا می‌زنید، با ادب و احترامی که شایسته اوست، صدا کنید، نه همچون صدا زدن یکدیگر، به خاطر شرافتی که محضر پیامبر دارد.

در روایت هست که

«إنّ بُیوتَ الأنبیاءِ وَ أولادِ الأنبیاءِ لا یَدْخُلُها الجُنبُ»(۱)؛ «شخص جنب نباید وارد خانه پیامبران و فرزندانشان بشود» .

بنابراین، هرگونه خضوع و خشوع در برابر امامان نشانه ادب و احساس عظمت آنهاست، وگرنه کسی آنها را نه خالق می‌داند و نه روزی رسان و نه مدیر و مدبر جهان و نه بخشاینده گناهان، بلکه انسان‌های والایی که باید در حضور آنان، با ادب ایستاد. همین‌طور که فرزندان در برابر پدران، و فرهیختگان در برابر دانشمندان چنین می‌کنند و اسلام نیز ادب را در برابر استادان و بزرگسالان و والدین تأیید و تأکید کرده است.

۱- بحارالانوار، ج۲۷، ص ۲۵۵.

ص:۸۶

همان‌طور که بردگان در برابر مالکان خود، مؤدب می‌ایستند، شیعیان نیز نسبت به امامان، دارای چنین حالتی هستند، آنها را به منزله سروران خود می‌دانند که باید در برابر آنان با ادب رفتار کنند.

جای تأسف است که آداب اسلامی، زیر سؤال می‌رود و در حقیقت سنّت، بدعت می‌شود و بدعت، سنت.

ص:۸۷

بخش دوم: نبوت

اشاره

ص:۸۸

ص:۸۹

فصل اول: نبوت

دلایل لزوم نبوّت

خداونـد حکیم انسان‌هـای والا‌یی را برای هـدایت و راهنمـایی بشـر برانگیخته و آنان را حامل پیام خویش برای افراد بشـر قرار داده است. اینان، همان پیامبران و رسولاننـد که واسـطهٔ جریان فیض هدایت از سوی خداوند به بندگان می‌باشـند، و این فیض از نخستین روزی که بشـر شایسـتگی بهره‌گیری از آن را یافته، از جانب خدا نازل گردیده و تا عصـر پیامبر گرامی اسـلام (ص) نیز ادامه داشـته است. باید دانست آیین هر پیامبری نسـبت به زمان و امت خود کامل‌ترین آیین بوده است، و اگر این فیض الهی مسـتمر نبود بشـر به حدّ کمال نمی‌رسید.

از آنجا که خلقت انسان، فعل خدای «حکیم» است طبعاً آفرینش او هدف و غرض دارد، و با توجه به اینکه در وجود انسان علاوه بر غرایز که با حیوان مشترک است، عقل و خرد نیز هست باید غرض و هدف از خلقت وی، هدفی معقول باشد.

ص:۹۰

از طرف دیگر، عقل و خرد انسان هرچند در پیمودن راه تکامل او مؤثر و لازم است، امّا کافی نیست، و اگر در هدایت انسان به عقل و خرد قناعت شود، او هرگز راه کمال را به‌طور کامل نخواهد شناخت. برای نمونه، پی‌بردن به مبدء و معاد یکی از مهم‌ترین مسائل فکری بشر بوده است. بشر می‌خواهد بداند از کجا آمده، چرا آمده، و به کجا خواهد رفت؟ ولی عقل و خرد به تنهایی از عهده تبیین کامل این مسائل برنمی‌آید. گواه روشن این امر آن است که، با همهٔ ترقی که بشر معاصر در علم و دانش کرده است، هنوز بخش عظیمی از انسان‌ها بت‌پرست می‌باشند.

نارسایی عقل و دانش بشر منحصر به موضوع مبدء و معاد نیست، بلکه وی در بسیاری از مسائل حیاتی نیز نتوانسته است طریق استواری را برگزیند. دیدگاه‌های مختلف و متعارض بشر در مسائل اقتصادی، اخلاقی، خانوادگی و غیره نشانهٔ نارسایی وی از درک صحیح این مسائل می‌باشد، و به همین علت است که می‌بینیم مکتب‌های متعارض پدید آمده است.

با توجه به نکتهٔ فوق، عقل صحیح حکم می‌کند که به مقتضای حکمت الهی باید مربیان و رهبران الهی مبعوث شوند تا راه صحیح زندگی را به بشر بیاموزند.

کسانی که تصور می‌کنند هدایت‌های عقلی می‌تواند جایگزین هدایت‌های آسمانی شود باید به دو مطلب توجه کنند:

۱. خرد و دانش بشر در شناخت کامل انسان و اسرار هستی و

ص:۹۱

گذشته و آیندهٔ سیر وجودی او ناقص و نارساست، درحالی‌که آفرینندهٔ بشر به حکم اینکه هر صانعی مصنوع خود را می‌شناسد، از انسان و ابعاد و اسرار وجود او کاملاً آگاه است و در قرآن به این دلیل اشاره کرده، می‌فرماید:

أ لا یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ (ملک:۱۴)

آیا آن‌کس که آفریده است (به آفریدهٔ خود) علم ندارد، و اوست دقیق و آگاه.

۲. انسان به مقتضای غریزهٔ حب ذات، آگاهانه یا ناخودآگاه، پیوسته به دنبال منفعت‌جویی‌های شخصی است و در برنامه‌ریزی نمی‌تواند از دایرهٔ منافع فردی و گروهی به‌طور کامل صرف‌نظر کند. طبعاً برنامه‌های بشری از جامعیت کامل برخوردار نخواهد بود، ولی برنامهٔ پیامبران چون از جانب خداوند است از چنین نقصانی منزه است.

با توجه به این دو نکته باید گفت که بشر هیچ‌گاه از هدایت‌های الهی و برنامه‌های پیامبران بی‌نیاز نبوده و نخواهد بود.

قرآن و اهداف نبوت

قرآن هدف از بعثت پیامبران را امور زیر دانسته است:

۱. استحکام مبانی توحید و مبارزه با هر نوع انحراف در این زمینه؛ چنان‌که می‌فرماید:

وَ لَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ (نحل:۳۶)

ص:۹۲

در میان هر امتی پیامبری را برانگیختیم تا خدا را پرستش کنید و از پرستش مظاهرِ طغیان، بپرهیزید.

بدین‌منظور پیامبران الهی پیوسته با مشرکان درگیر بوده و در این راه رنج‌های بزرگی را متحمل شده‌اند.

رسول خدا (ص) دربارهٔ هدف بعثت پیامبران می‌فرماید:

وَ لِیعقِلَ العِبادُ عَن رَبِّهِم ما جَهِلُوهُ، فَیَعْرِفُوهُ بربُوبیَّتِه بَعْدَ ما أنکروا، وَ یُوَحّدوه بِالأُلوهیةِ بَعدَ ما عَضدُوا. ۱

[پیامبران را برانگیخت] تا بندگان وی آنچه را که دربارهٔ توحید و صفات خدا نمی‌دانند فراگیرند و به ربوبیت و پروردگاری و یگانگی او بعد از انکار و عناد، ایمان بیاورند.

۲. آشنا کردن مردم با معارف و پیام‌های الهی و راه و روش تزکیه؛ چنان‌که می‌فرماید:

هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ (جمعه:۲)

او کسی است که در میان امیین پیامبری را برانگیخت تا آیات حق را برآنان فرو خواند و آنان را از رذایل اخلاقی پاکیزه گرداند و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزد.

۳. برپا داشتن قسط در جامعهٔ بشری؛ چنان‌که می‌فرماید:

لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمِیزانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (حدید:۲۵)

&

۱) . توحید، شیخ صدوق، ص ۴۵.

ص:۹۳

ما پیامبران را با دلایل روشن فرستادیم و همراه آنان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم قسط را به پا دارند.

مسلماً برپا داشتن قسط در گرو این است که انسان‌ها عدالت را در ابعاد و زمینه‌های مختلف بشناسند، و از طریق حکومت الهی آن را تحقق بخشند.

۴. داوری در موارد اختلاف؛ چنان‌که می‌فرماید:

کـانَ النَّاسُ أُمَّةً واحِـدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّيـنَ مُبَشِّـرِيـنَ وَ مُنْـذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُـمُ الْكِتـابَ بِـالْحَقِّ لِيَحْكُـمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَـا اخْتَلَفُوا فِيهِ (بقره:۲۱۳)

مردم یک دسته بیش نبودند (تا اینکه در میان آنان اختلاف پدید آمد) ، سپس خدا پیامبران را، نویدبخش و بیم‌دهنده، برانگیخت و همراه آنان کتاب را فرو فرستاد تا بین مردم در آنچه اختلاف کرده‌اند داوری کند.

بدیهی است اختلافات مردم منحصر به عقاید نبوده، بلکه شئون مختلف زندگی را در برمی‌گیرد.

۵. اتمام حجت بر بندگان؛ چنان‌که می‌فرماید:

رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً (نساء:۱۶۵)

پیامبرانی نویددهنده و بیم‌دهنده را برانگیخت تا پس از آمدن پیامبران، مردم حجت و عذری نزد خدا نداشته باشند، و خداوند قدرتمند و حکیم است.

ص:۹۴

مسلّماً خدا در آفرینش انسان هدفی برای خلقت دارد که این هدف از طریق تنظیم برنامه‌ای کامل در همهٔ شئون زندگی بشر صورت می‌پذیرد، و این برنامه باید به‌گونه‌ای از طریق خدا به بشر برسد که حجت بر وی تمام شود و بعداً عذر نیاورد که من راه و رسم درست زندگی را نمی‌دانستم.

ص:۹۵

فصل دوم: شبهات نبوت

شبهه ۱: عصمت پیامبران و آیه (ظَلَمْتُ نَفْسِی)

می‌گویند: شیعیان معتقدند که پیامبران معصومند درحالی‌که حضرت موسی که یکی از پیامبران است آن مرد قبطی را کشت و خودش چنین گفت:

رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ (قصص: ۱۶)

پروردگارا! من بر خودم ستم کردم پس مرا ببخش، خدا نیز او را بخشید، او بخشنده و مهربان است.

اگر معصوم بود، چرا می‌گوید: ظَلَمْتُ نَفْسِی ؟ !

پاسخ

کشتن فرد قبطی، ترک اولایی بود که موسی (ع) مرتکب شد؛ زیرا کشتن آن فرد از نظر شریعت حرام نبود، به‌ویژه که حالت دفاعی داشت؛ زیرا او دید مظلومی در چنگال ستمگری گرفتار شده است.

ص:۹۶

موسی باید به یاری او می‌شتافت و نباید او را تنها می‌گذاشت، ولی دفاع از مظلوع به کشته شدن فرد ستمگر انجامید که می‌خواست فرد اسرائیلی را اذیت کند.

اینکه می‌گوید ظَلَمْتُ نَفْسِی به خاطر آن است که این عمل پیامدی داشت و آن اینکه مأموران فرعون، به دنبال موسی بودند که او را دستگیر کنند و او ناچار شد، فوراً خاک مصر را به‌سوی مدین ترک کند و در راه چه سختی‌ها و آسیب‌ها دید و در خود مدین نیز ده سال به چوپانی پرداخت. تمام این گرفتاری‌ها نوعی ستم بر خویش بود که خود را به دشواری انداخت نه ستم بر خدا و اینکه در آیه قبل می‌فرماید: هذا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ مقصود این است که این کار نابهنگام بود؛ زیرا اگر موسی (ع) صبر می‌کرد، سرانجام این قبطی مانند دیگر پیروان فرعون در دریا غرق می‌شد. بنابراین عمل او ذاتاً حرام نبوده، بلکه سبب شد که موسی به زحمت بیفتد.

نظیر این تعبیر را درباره حضرت آدم نیز می‌خوانیم، وقتی آدم، از شجره منهیه خورد و آثار تکوینی آن را دید، گفت:

رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ (اعراف: ۲۳)

پروردگارا! ما بر خویش ستم کردیم و اگر ما را نبخشایی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود.

تعبیر ظَلَمْنا أَنْفُسَنا روشن‌ترین گواه است که بر خویشتن ستم کردند، نه بر خدا با شکستن قانون او، و نشانه ستم بر خویش این

ص:۹۷

است که سبب شد از آن زندگی آرام و دل‌پذیر به زندگی ناآرام و پرآشوب دنیوی فرود آیند.

در پایان یادآور می‌شویم که اعتقاد به عصمت انبیا، از خصایص شیعه نیست، بزرگان اهل‌سنت نیز پیامبران را پس از نیل به مقام نبوت معصوم می‌دانند.

ص:۹۸

شبهه ۲: علم غیب مختص و غیر مختص

اشاره

می گوینـد: این سـخن که «پیامبر برگزیده از میان مخلوقات خدا بوده و به اذن خدا عالم به غیب بوده است» ، اشـتباه است زیرا پیامبر در قرآن می گوید: إِنَّما أَنَا بَ-شَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی إِلَیَّ. . . ؛ «همانا من آدمی هستم همچون شما که به من وحی می‌شود. . .» . (کهف: ۱۱۰؛ فصلت: ۶)

بدین جهت، آگاهی از غیب اختصاص به خدا دارد.

پاسخ

بعضـی، نتوانسـته‌اند «علم غیب مختص به خدا» را از «علم غیب غیر مختص به او» جدا سازند و لذا مغالطه نموده و همه را دربست از آن خدا دانسـته‌اند، درحالی که اگر به قرآن مراجعه می کردند، و اهل فهم و انصاف بودند این گونه سـخن نمی گفتند. توضیح اینکه: علم غیب بر دو نوع است:

۱. علم غیب ذاتی و نامحدود

آگاهی از غیب به صورت «علم ذاتی» و نه اکتسابی، آن هم

ص:۹۹

نامحدود –نه محدود –، از آن خداست و هیچ موجودی با او در این صفت شریک نیست، نه تنها آگاهی از غیب به این معنا از آن خداست، حتی آگاهی از شهادت و غیر غیب نیز به صورت ذاتی و نامحدود از آن خداست، چنان‌که در قرآن به‌طور مکرر می‌فرماید: عالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ . بنابراین آیاتی که علم غیب را از آن خدا می‌داند و از غیر خدا سلب می‌کند، مقصود، علم غیب ذاتی نامحدود است مانند:

قُلْ لا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَ ما يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (نمل: ۶۵)

بگو کسی در آسمان‌ها و زمین جز خدا از غیب آگاه نیست و نمی‌دانند که چه زمانی برانگیخته خواهند شد.

و یا در آیه دیگر از زبان پیامبر (ص) نقل می‌کند:

وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَ ما مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (اعراف: ۱۸۸)

بگو اگر غیب می‌دانستم، خیرات و نعمت‌های فراوانی را به دست می‌آوردم و هیچ بدی به من نمی‌رسید، من جز یک بیم‌دهنده و مژده‌دهنده برای کسانی که ایمان دارند، نیستم.

و چون پیامبر (ص) ذاتاً و از درون، آگاه از غیب نبوده و آگاهی او چنان‌که معلوم است محدود بوده، لذا خویش را به شیوه مذکور در آیه توصیف می‌کند.

ص:۱۰۰

۲. علم غیب اکتسابی و محدود

این نوع آگـاهی، که به تعلیم الهی است، از امکان عقلی برخوردار است، و آیات و روایات گواهی روشن بر برخورداری انبیا از این آگـاهی است. تنها در سوره یوسف، حضـرت یعقوب و یوسف (علیهما السـلام) به‌طور مکرر از پس پرده خبر داده‌انـد و هرگز جنبه اعجاز نداشته، بلکه به تعلیم الهی بوده است، اینک اشاره‌ای به آنها داریم:

الف) یوسف (ع) در رؤیا دیـد که آفتاب و ماه و یازده سـتاره برای او سـجده می‌کنند، پدر به تعلیم الهی از پس پرده غیب، یعنی از آینده درخشان فرزند خود آگاه شد و فرمود: خواب خود را برای برادرها بازگو نکن.

ب) آن‌گاه که برادران یوسف از پـدر درخواست کردنـد که اجازه دهـد او را با خود برای گردش ببرنـد، گفت: از آن می‌ترسم که گرگ او را بخـورد، در اینجـا نیز از دروغ‌گـویی فرزنـدان خـود در آینـده گزارش داد، به همین دلیـل، وقـتی برگشـتند و دروغی را ساختند، همه را تکذیب کرد و گفت: بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنْفُسُکُمْ أَمْراً . (یوسف: ۱۸)

ج) آن‌گاه که یوسف به زندان افتاد، از آینده دو زندانی خبر داد و گفت: یکی از شـما ساقی ملك و دیگری به دار آویخته می‌شود و مرغان هوا مغز او را می‌خورند. (۱)

د) آن‌گاه که خواب پادشاه را برای او بیان کردند، او به تعلیم الهی

۱- ر. ك: یوسف: ۴۱.

ص:۱۰۱

از هفت سال فراوانی و هفت سال خشکسالی آینده مصر گزارش داد.(۱)

ه) آن‌گاه که پس از سالیان درازی کسی را از مصر فرستادند تا خبر زنده بودن یوسف را به یعقوب بدهند، پیش از آنکه آن پیک به سرزمین کنعان برسد، پدر گفت: به راستی که من بوی یوسف را احساس می‌کنم (۲)، ولی فرزندان آن را اشتباه خواندند.

این همه گزارش‌ها همگی نوعی آگاهی از غیب، به اذن خدا بود. شما بگویید برخی از آنها نوعی تعبیر خواب است ولی خود تعبیر خواب، نوعی آگاهی از غیب است.

و) صالح، پس از پی شدن شتر، به قوم خود چنین گفت: تَمَتَّعُوا فِي دارِكُمْ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ ذلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ ؛ «شما سه روز از زندگی بهره گیرید و این یک وعده قطعی است» . (هود: ۶۵)

جناب صالح از کجا از سرنوشت قوم خود آگاه شد، جز به تعلیم خدا؟ خواه نام آن را وحی بگذارید یا غیر وحی.

ز) حضرت نوح (ع) از آینده قوم خود به صورت قطعی گزارش می‌دهد نخست می‌گوید: خدایا! حتی یک نفر هم از آنها را زنده مگذار. آن‌گاه از غیب خبر می‌دهد و می‌گوید:

إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبادَكَ وَ لا يَلِدُوا إِلَّا فاجِراً كَفَّاراً (نوح:۲۷)

۱- ر. ك: یوسف: ۴۷

۲- ر. ك: یوسف: ۹۴.

ص:۱۰۲

[خدایا] اگر آنها را زنده بگذاری، بندگان تو را گمراه می‌کنند و جز فرزندان تبهکار و خداناشناس به دنیا نمی‌آورند.

اینها گزیده‌هایی از آگاهی انبیا از غیب است که در قرآن مجید آمده که هرگز جنبه اعجازی هم نداشته است حتی اگر جنبه اعجازی باشد، دلیل بر این است که این نوع آگاهی از غیب، مخصوص خدا نیست.

آگاهی از غیب در سخنان پیامبر خاتم (ص)

صحیح بخاری و مسلم و کتاب‌های سیره، مالامال از گزارش‌های غیبی است که پیامبر (ص) از آنها خبر داده است که فقط به عنوان نمونه دو مورد را یادآور می‌شویم:

۱. آن‌گاه که عماریاسر با پشتی مالامال از سنگ برای ساختن مسجد حضور پیامبر خدا (ص) رسید، عرض کرد: «ای رسول خدا! آنان مرا با این بار سنگین به حد مرگ رساندند» . حضرت از زنده ماندن او خبر داد و گفت: اینها قاتل تو نیستند، مرگ تو به دست گروهی شورشگر و متجاوز است.

وَیْحَ عَمّارٍ تَقْتُلُه الفِئةُ الباغیةُ یَدعُوهُم إلی الجَنَّةِ وَ یَدعُونَه إلَی النّارِ.(۱)

بیچاره عمار! گروه ستمگر او را می‌کشند عمار آنان را به بهشت ولی آنها او را به آتش دعوت می‌کنند.

۱- صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب التعاون فی بناء المسجد، ح ۴۴۷.

ص:۱۰۳

۲. پیـامبر (ص) به علی (ع) فرمود: «تُقاتِلُ النّاکثینَ وَ القاسِطینَ وَ المارِقینَ» (۱)؛ «تو با پیمان‌شـکنان و سـتمکاران و شورشگران نبرد می‌کنی» .

محققان و محـدثان، پیرامون اخبار غیبی رسول خـدا، تحت عنوان «ملاحم» مطالب فراوانی دارنـد که برای علاقمنـد به مقام و منزلت رجال آسمانی بسیار سودمند است.

همچنین علاقمندان برای آگاهی اولیای الهی از غیب به کتاب «آگاهی سوم» مراجعه فرمایند.

۱- مستدرک حاکم، ج۳، ص ۱۴۰.

ص:۱۰۴

شبهه ۳: نامه‌ای که نوشته نشد!

این سخن که «پیامبر (ص) در آخرین روزها قلم و کاغذی خواست تا برای امّت چیزی بنویسد که گمراه نشوند، ولی برخی از حاضران در مجلس، او را به هذیان‌گویی متهم کردند» جعلیاتی است که ساخته‌اند. واقعیت این است که عایشه به پیامبر در آخرین روزهای عمرش گفت: «برای جلوگیری از فتنه احتمالی قلم و کاغذ بیاورند تا برای همه جانشین خود را معرفی کند» . پیامبر (ص) فرمود: «درحالی‌که خدا به چیزی راضی است که امّت به آن راضی هستند، دیگر چه نیازی به نوشتن است؟»

پاسخ

۱. اینکه پیامبر (ص) در آخرین روزها قلم و کاغذی خواست تا برای امت چیزی بنویسد که گمراه نشوند، ولی برخی او را به هذیان‌گویی متهم کردند عین مطلبی است که در صحیح بخاری آمده است. اینک ما متن حدیث را از صحیح بخاری با شماره حدیث می‌نویسیم و

ص:۱۰۵

سپس ترجمه آن را می‌آوریم تا حق روشن شود. بخاری از ابن عباس نقل می کند:

لمّا اشْتَدَّ بِالنَّبِیِّ وَجَعُه، قالَ: ائْتُونِی بِکتابٍ أَکتُبْ لَکُم کِتاباً لاتَضِلُّوا بَعدَه، قالَ عُمرُ: إنَّ النَّبِیَّ (ص) غَلَبَه الْوَجَعُ وَ عِندَنا کِتابُ اللهِ حَسبُنا، فَاخْتَلَفُوا وَ کَثُرَ اللَّغَطُ. قالَ: قُومُوا عَنّی وَلایَنبغِی عِندی التَّنازُعُ. فَخرجَ ابنُ عَبّاسٍ یَقولُ: إنَّ الرَّزیَّةَ کُلَّ الرَّزیَّةِ ما حالَ بَینَ رَسولِ الله (ص) وَ بَینَ کِتابِه.(۱)

آن گاه که بیماری پیامبر سخت شد، فرمود: برگی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید. عمر گفت: دردِ بیماری بر پیامبر چیره شده، ما قرآن را داریم و همان برای ما بس است. کسانی که در حضور پیامبر بودند، بر سر این مسئله با هم اختلاف پیدا کردند و سر و صدا بالا گرفت، پیامبر فرمود: از نزد من برخیزید، شایسته نیست که در حضور من با هم دعوا کنید. ابن‌عباس از مجلس بیرون رفت و می گفت: بزرگ‌ترین مصیبت آن است که نگذاشتند پیامبر آنچه می‌خواست، بنویسد.

بخاری این حدیث را در چند جا آورده است، علاوه بر شماره‌ای که یادآور شدیم در شماره‌های ۳۰۵۳، ۳۱۶۸، ۴۴۳۱، ۴۴۳۲، ۵۶۶۹، ۷۳۶۶ نیز همین حدیث آمده است.

اکنون سؤال می کنیم: آیا صحیح بخاری را در قم ساخته‌اند؟ !

آیا آنچه که گفته می‌شود جز آن است که در صحیح بخاری آمده

۱- صحیح بخاری، ح ۱۱۴.

ص:۱۰۶

است؟

۲. آیا گفتار عمر که

«حسبنا کتاب الله» در حضور پیامبر (ص) صحیح است؟ و آیا مخالف قرآن نیست که می‌فرماید:

ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (حشر: ۷)

و آنچه را پیامبر به شما داد بگیرید و از آنچه شما را بازداشت بازایستید.

فرض کنیم گفتار عمر (کتاب خدا کافی است) صحیح است، پس صحاح سته و کلیه کتاب‌های حدیث را باید به دور بریزیم و تمام دانشکده‌های حدیث را ببندیم، چون با وجود کتاب خدا نیازی به چیز دیگری نیست؟ پس باید پیروان خلیفه اسم خود را «اهل کتاب» بگذارند نه «اهل سنت» . چون کتاب برای آنها کافی است و سنت مورد نیاز آنها نیست!

۳. پیامبر (ص) که هیچ‌گاه از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید، بلکه به تصدیق قرآن: إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْیٌ یُوحی (نجم: ۴) همگی وحی الهی است. آیا صحیح است که گفتار او را به نحوی که خلیفه گفت تفسیر کنیم، و بگوییم

«غلبه الوجع» (بیماری بر او غلبه کرد و خدای نکرده هذیان می‌گوید) .

۴. بخاری در موارد دیگری که حدیث را نقل کرده به جای

«غلبه الوجع» می‌گوید: مردی در آن مجلس گفت:

«إِنَّ الرَّجُلَ لَیَهْجُر» ؛ « این مرد هذیان می‌گوید!» ، و نامی از خلیفه نمی‌برد.

آیا این نوع تعبیر، اهانت به پیامبر (ص) نیست؟

۵. آیا جلوگیری از آوردن قلم و کاغذ، مخالفت با امر پیامبر نیست؟

ص:۱۰۷

قرآن می‌فرماید: فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ . (نور: ۶۳)

ضمیر عَنْ أَمْرِهِ به پیامبر (ص) برمی‌گردد نه به خدا؛ زیرا ماقبل آیه این است:

لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِواذاً فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ. . . (نور: ۶۳)

فراخواندن پیامبر را میان خود مانند فراخواندن برخی از شما برخی دیگر را مسازید. به‌راستی خدا کسانی را که خود را از میان شما پنهانی و در پناه یکدیگر بیرون می‌کشند، می‌شناسد. پس آنان که از فرمان او [پیامبر] سرپیچی کنند باید بترسند. . .

۶. کسانی که جلوی نگارش نامه را گرفتند، می‌دانستند که پیامبر (ص) چه خواهد نوشت، او می‌خواست جانشین خود را معین کند و خلیفه جلو آن را گرفت، اتفاقاً خود خلیفه بعدها به این مطلب اعتراف کرد، و ابن ابی‌الحدید از احمد بن ابی‌طاهر، مؤلف تاریخ بغداد چنین می‌نویسد:

روی ابن عباس۲ قال: دخلت علی عمر فی أوّل خلافته، ثم قال: من أین جئت یا عبدالله؟ قلتُ: من المسجد، قال: کیف خلّفت ابن عمک؟ فظننته یعنی عبدالله بن جعفر، قلت: خلّفته یلعب مع أترابه، قال: لم أعْنِ ذلک، إنّما عنیت عظیمکم أهل‌البیت، قلت: خلّفته یمتح بالغُرْب علی نخیلات من فلان،

ص:۱۰۸

وهو یقرأ القرآن، قـال: یا عبـدالله، علیک دماء البُـدْن إن کتمتنیها، هل بقی فی نفسه شـیء من أمر الخلافـهٔ؟ قلت: نعم، قال: أیزعم أنّ رسول الله (ص) نصّ علیه؟ قلت: نعم، وأزیدک، سألت أبی عمّا یدّعیه، فقال: صدق، فقال عمر: لقد کان من رسول الله (ص) فی أمره ذرو طرف من قول لا یثبت حُجّـهٔ، ولا یقطع عـذراً، ولقد کان یربع فی أمره وقتاً ما، ولقد أراد فی مرضه أن یصـرّح باسـمه فمنعت من ذلـک إشـفاقاً وحیطـهٔ علی الإسـلام، لا ورب هـذه البنیـهٔ لا تجتمع علیه قریش أبـداً! ولو ولیها لانتفضت علیه العرب فی أقطارها، فعلم رسول الله (ص) أنّی علمت ما فی نفسه، فأمسک، وأبی الله إلّا إمضاء ما حتم.(۱)

ابن عبـاس می‌گویـد: در نخستین روزهـای خلافت عمر نزد او رفتم. او به من گفت: از کجا می‌آیی؟ گفتم: از مسـجد. پرسـید: پسـر عمویت چه کار می‌کرد؟ گمان کردم مقصودش عبـدالله بن جعفر است. گفتم: او با همسالانش مشـغول بازی است. گفت: مقصودم او نبود. بزرگ خاندان پیامبر را می‌گویم. گفتم: او مشغول آبکشی برای بوستان‌های فلانی است، درحالی‌که زیر لب قرآن را زمزمه می‌کنـد. عمر گفـت: اگر دروغ بگـویی و چیزی را از مـن پنهـان کنی، قربـانی شـتران بر تـو واجـب باشـد. آیـا او هنـوز بـه خلافـت می‌اندیشد؟ گفتم: آری. گفت: آیا فکر می‌کند که رسول خدا بر خلافت او تنصیص کرده است؟ گفتم:

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۲، ص ۲۱.

ص:۱۰۹

آری و می‌افزایم: من از پدرم پرسیدم که آنچه علی ادعای آن را دارد چگونه است؟ او گفت: راست می گوید. پیامبر بر خلافت او تنصیص کرده است. عمر گفت: پیامبر اشاره‌هایی به این مطلب کرده بود، ولی هرگز حجت را تمام نمی‌کرد و عذر مخالفان را از میان نمی‌برد، و زمانی، تصمیم بر این کار داشت، و در دوران بیماری خواست نام او را آشکارا بیاورد، من به خاطر دلسوزی برای پیامبر و حفظ اسلام، از این کار جلوگیری کردم. سوگند به پروردگار این خانه، هرگز قریش بر گرد او جمع نمی‌شدند، و قبایل عرب در همه سرزمین‌ها بر او می‌شوریدند. پیامبر آنچه که من در دل داشتم، دریافت، و دست نگه داشت، و خدا نیز جز آنچه حتمی بود چیزی نخواست. . . .

این بخش از تاریخ می‌رساند که پیامبر (ص) چه هدفی از درخواست کاغذ و قلم داشت و چرا خلیفه از این کار جلوگیری کرد و سخن پیامبر را سخنی از روی بیماری و عدم هشیاری دانست.

نکته دیگر اینکه: عمر طبق این روایت خود را دلسوزتر از پیامبر و آگاه‌تر از او معرفی می کند، گویا پیامبر (ص) به‌اندازه او، از اوضاع و احوال آگاهی نداشت.

شگفت‌آور چیزی است که به عایشه نسبت می‌دهند که او به پیامبر (ص) گفت: وصیی برای خود تعیین کن و او هم به نحوی پاسخ داد که در شبهه آمده است، مدرك این سخن کجاست؟ آیا در صحاح و تواریخ صحیح چیزی هست؟ یا از اکاذیب و جعلیات محسوب می‌شود.

ص:۱۱۰

ص:۱۱۱

بخش سوم: قرآن

اشاره

ص:۱۱۲

ص:۱۱۳

فصل اول: پیرامون قرآن

قرآن یا معجزهٔ جاودان

تاریخ قطعی گـواهی می‌دهـد که پیـامبر اسـلام (ص) دعـوت خـود را بـا معجزات گونـاگون مطرح سـاخته است. ولی در میـان این معجزات، حضرت روی یکی از آنها - که در حقیقت معجزهٔ جاودان اوست - تأکید اساسی داشت و آن قرآن کریم است.

پیـامبر اسـلام (ص) نبوت خویش را بـا آوردن این کتـاب آسـمانی اعلاـن نموده و جهانیان را به مقابلـهٔ با آن دعوت کرد، و به رغم تحـدّی آشـکار و قاطع قرآن، هیـچ‌کس نتوانست در عصـر بعثت ماننـد آن را بیاورد. امروز نیز پس از گذشت قرن‌ها، قرآن همچنان تحدّی خود را اعلان کرده و می گوید:

لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلی أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لایَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً (اسراء:۸۸)

ص:۱۱۴

بگو اگر انس و جن دور هم گردآینـد که کتـابی مانـند این قرآن بیاورنـد، نمی‌تواننـد نظیر آن را بیاورنـد، هرچنـد برخی از آنان به برخی دیگر یاری رسانند.

قرآن در اینجا در مقام تحـدّی می‌گویـد: ای پیامبر، بگو اگر می‌توانند، کتابی مثل این قرآن بیاورند، و در جای دیگر به کمتر از این حـدّ نیز تنزّل فرمـوده و می‌گویـد: بگـو اگر می‌تواننـد،ماننـده ده سوره و حـتی یـک سوره از سوره‌هـای قرآن را بیاورنـد. چنـان‌که می‌فرماید: قُلْ فَأْتُوا بِعَشْ-رِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَیاتٍ ؛ «بگو: اگر راست گویید شما هم ده سوره بربافته مانند این بیاورید» . (هود:۱۳)

همچنین می‌فرماید: قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ ؛ «بگو: اگر راست گویید پس سوره‌ای مانند آن بیاورید» . (یونس: ۳۸)

کتاب‌هـای آسـمانی که پیـامبران پیشـین آن را عرضه کرده‌انـد، مع الأـسف پس از آنـان بتدریـج در اثر غرض ورزی خودکامگـان دسـتخوش تحریف گردیـده است. این مطلب را، علاوه بر قرآن، شواهـد تاریخی هم تأیید می‌کند. چنان‌که مطالعهٔ خود این کتب و دقت در محتوای آنها نیز بر آن دلالت دارد، زیرا در آنها مطالبی وارد شـده است که هرگز نمی‌توانـد مورد تأییـد وحی الهی باشـد. بگـذریم که انجیل کنونی بیشتر صورت زندگی‌نامـهٔ حضـرت مسیح را دارد که در آن ماجرای به دار آویخته شدن وی نیز توضـیح داده شـده است. امّا به رغم تحریفات آشـکار در کتب آسـمانی پیشـین، قرآن کریم از هر نوع افزایش و کاهش مصون مانـده است. پیامبر گرامی اسلام (ص) ۱۱۴ سورهٔ کامل قرآنی از

ص:۱۱۵

خود به یادگـار نهـاده و تحویـل جهـان داده است و نویسـندگان وحی -خصوصاً حضـرت علی (ع) که از روز نخست وحی الهی را می‌نوشت- آن را نگاشته‌اند. خوشبختانه، با وجود گذشت ۱۵ قرن از نزول قرآن، نه چیزی از آیات و سوره‌های قرآن کم شـده و نه چیزی بر آنها افزوده شده است.

ص:۱۱۶

ص:۱۱۷

فصل دوم: شبهات

شبهه ۱: تحریف‌ناپذیری قرآن

اشاره

می گویند: محدّث نوری معتقد است قرآن تحریف شده است، لابد دیگران نیز با او در این موضوع همسو می‌باشند.

پاسخ

اتهام به تحریف، دستاویز مسیحیان است که می‌خواهند قرآن را از اعتبار بیندازند و بگویند قرآن نیز مانند انجیل، دستخوش تحریف و دگرگونی شده است. آن‌گاه کسانی نادانسته در این راه، آلت دست آنان می‌شوند و هر فرقه‌ای گروه مقابل را متهم به تحریف می‌کند. عوامل ناپیدای مسیحیان در میان وهابیان و همفکران آنان، شیعه را متهم به تحریف و عوامل ناپیدای آنان در میان شیعیان نیز گروه مخالف را به تحریف متهم می‌سازند و حق این است که همه مسلمانان، جز یک گروه منحرف، قرآن را تحریف‌ناپذیر می‌دانند.

ص:۱۱۸

اوّلاً: این مطلب را بر خود قرآن عرضه کنیم، قرآن در این مورد، بهترین داور است. آیات قرآن به روشنی گواهی می‌دهد که اراده قطعی خدا بر این تعلق گرفته که این کتاب خاتم که بر قلب پیامبر (ص) فرود آمده است، تا ابد از هر نوع دستخوش تحریف مصون و محفوظ بماند و خداوند حفظ و حراست آن را برعهده گرفته است. چنان‌که می‌فرماید: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ ؛ «ما قرآن را فرو فرستادیم و ما آن را حفظ می‌نماییم» . (حجر: ۹)

مولوی این حقیقت قرآنی را به نظم درآورده می گوید:

مصطفی را وعده کرد الطاف حق

گر بمیری تو نمیرد این سبق

من کتاب و معجزت را حافظم

بیش و کم کن را ز قرآن رافضم

من تو را اندر دو عالم رافعم

طاغیان را از حدیثت دافعم

کس نتاند بیش و کم کردن درو

تو، به از من حافظی دیگر مجو

در آیه دیگر می‌فرماید: لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ (فصلت: ۴۲)

هیچ‌گونه باطلی نه از پیش رو و نه از پشت سر، سراغ آن نمی‌آید، چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است.

در حقیقت این آیه، تعبیر دیگری از آیه پیش به شمار می‌آید و معنای آن این است که حتی کلمه‌ای از آن، کم نمی‌شود و چیزی بر آن افزوده نمی‌گردد و دست تحریف‌گران از دامان بلندش کوتاه بوده

ص:۱۱۹

و هست.

جمله مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ ؛ «نه از پیش رو و نه از پشت سر» کنایه از همه‌جانبه بودن است، یعنی از هیچ سو و ناحیه، بطلان و فساد به سراغ این کتاب نمی‌آید و نخواهد آمد.

قرآن، فقط قانون اساسی برای مسلمانان نبود، بلکه همه چیز آنان را تشکیل می‌داد. مخصوصاً در آغاز اسلام، کتابی جز آن نداشتند و قرائت و حفظ و تعلیم و تعلم، مخصوص به قرآن بود، چنین کتابی هرگز دستخوش تحریف نمی‌شود.

صحت نقل قرآن از نسلی به نسل دیگر آن‌قدر واضح و روشن است که کسی در آن شک و تردید نمی‌کند، مانند اطلاع ما از شهرهای بزرگ دنیا و حوادث مهم تاریخی؛ آیا مثلاً کسی می‌تواند در وجود شهرهایی چون مکه و مدینه و یا لندن و پاریس شک کند هرچند هرگز به این شهرها مسافرت نکرده باشد؟ و آیا کسی می‌تواند حمله مغول به ایران و یا انقلاب کبیر فرانسه و یا جنگ‌های جهانی اول و دوم را منکر شود؟ چرا نمی‌تواند، چون همه آنها به تواتر به ما رسیده است. آیات قرآن نیز همین گونه است.

سخنان علی (ع) درباره قرآن

سخنان امیرمؤمنان در نهج البلاغه، بهترین گواه بر تحریف‌ناپذیری قرآن است. در خطبه ۱۳۳ می‌فرماید:

وَ کِتَابُ اللهِ بَیْنَ أَظْهُرِکُمْ نَاطِقٌ لا یَعْیَا لِسَانُهُ وَ بَیْتٌ لا تُهْدَمُ

ص:۱۲۰

أَرْكَانُهُ وَ عِزٌّ لا تُهْزَمُ أَعْوَانُه.

کتاب خدا در میان شما، سخنگویی است که هرگز زبانش به کندی نمی‌گراید و خانه‌ای است که هیچ‌گاه ستون‌هایش فرو نمی‌ریزد و مایه عزت است، چنان‌که یارانش هرگز شکست نمی‌خورند.

آیا کتابی که - نعوذ بالله - دستخوش تحریف شده باشد، می‌تواند دارای چنین اوصافی باشد؟ در خطبه ۱۷۶ می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعِظْ أَحَداً بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ حَبْلُ اللهِ الْمَتِينُ وَ سَبَبُهُ الأَمِينُ.

خدای پاک، هیچ‌کس را به چیزی مانند قرآن، اندرز نداده است. چرا که آن ریسمان استوار الهی و وسیله مطمئن اوست.

و امّا کتاب محدّث نوری به نام «فصل الخطاب» یک کتاب روایی است نه کتاب عقیدتی و روایاتی که پیرامون تحریف نقل کرده به چند دسته تقسیم می‌شوند:

۱. قسمتی از این روایات مجعول است و برای بی‌اعتبار ساختن قرآن، درست شده‌اند. مانند روایات فراوانی که از احمد بن محمد سیّاری نقل شده‌اند که در مجموع ۱۸۸روایت است، و می‌دانیم که سیاری در کتب رجال ما «فاسد المذهب» و «غیر قابل اعتماد» معرفی شده است.

۲. برخی از روایات، جنبه تفسیری دارد، مثلاً در تفسیر اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ جمله «صراط علی» آمده است که جنبه تفسیری

ص:۱۲۱

دارد نه اینکه جزء آیه باشد.

۳. بسیاری از روایات او، «مرسل» (بی‌سند) است.

۴. برخی از روایـات به قـدری خنـده‌آور است که انسان از عقل و خرد جاعلان آن در تعجب است، مثلًا در آیه ۳ سوره نساء: وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تُقْسِطُوا فِی الْیَتامی می گوید: بین این فقره و فقره بعد فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ یک سوم قرآن، افتاده است!

بسیار خنـده‌آور است که کسـی ادعا کنـد قرآن با آن همه نویسـندگان و وحی نگاران و آن همه قاریان و حافظان، ده جزئش برباد رفته است وکسی هم آگاه نشده است.

ضمناً علمای شـیعه، پس از انتشار این کتاب، ردّیه‌های متعـددی بر آن نوشـته‌اند چه در حال حیات مؤلف و چه بعد از آن، و بهترین ردّیه، کتاب «البیان فی تفسـیر القرآن» نگارش مرجع عالی‌قدر آیت الله خویی است که بحث گسترده‌ای در آن کرده است و پیش از ایشان محقق عالی‌قدر شیخ محمد جواد بلاغی (د.۱۳۵۲) در مقدمه تفسیر «آلاء الرحمن» و اخیراً دوست عزیز از دست رفته، آیت الله معرفت در کتاب مستقلی به نام «صیانهٔ القرآن عن التحریف» و همچنین دیگران به آن پرداخته‌اند.

ولی ما برای اینکه بهانه به دست دشـمن نـدهیم، روایات تحریف که در صـحیحین آمـده است را منعکس نمی کنیم. اگر بنا باشد به مقابله بپردازیم در صـحیح بخاری و مسلم، روایات تحریف زیاد به چشم می‌خورد و همچنین در کتاب‌های تفسیر بالأخص در تفسیر طبری و

ص:۱۲۲

الدر المنثور سیوطی.

کسانی که تحریف‌پذیری قرآن را به علمای امامیه نسبت می‌دهند، دروغگویانی بیش نیستند. اینک ما نام برخی از علمای پیشین را که تحریف را نفی کرده‌اند در اینجا می‌آوریم.

البته نقل نام همه آنها و کلمات آنها در اینجا نمی‌گنجد.

۱. شیخ المحدّثین، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق، د.۳۸۱) در رساله عقاید می‌گوید:

اعتقادنا أنّ القرآن الذی أنزله الله تعالی علی نبیّه محمد هو ما بین الدّفتین ومن نسب إلینا أنّا نقول إنّه أکثر من ذلک فهو کاذب.(۱)

اعتقاد ما درباره قرآن این است که آنچه خدا بر پیامبرش حضرت محمد (ص) نازل کرده همین است که میان دو جلد قرآن وجود دارد و هرکس به ما نسبت دهد که قرآن، بیش از این بوده، دروغگوست.

۲. شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان (د.۴۱۳) در دو کتاب خود:

الف) اوائل المقالات، ص ۵۴؛

ب) المسائل السرویهٔ، ص ۲۰۶.

تصریح می‌کند که از قرآن چیزی کم نشده است.

۱- الاعتقادات، صص ۹۳و ۹۴.

ص:۱۲۳

۳. سید مرتضی علم الهدی علی بن الحسین (د.۴۳۶) در جواب المسائل الطرابلسیات سخنی در نفی تحریف دارد که طبرسی آن را در مجمع البیان نقل کرده است.

۴. شیخ طوسی (د.۴۶۰) در مقدمه تفسیر خود می‌نویسد:

سخن در فزونی و کاستی قرآن، شایسته جایگاه این کتاب نیست؛ زیرا همگان بر این نظرند که فزونی در قرآن باطل است و کاستی نیز. سید مرتضی نیز همین را تأیید کرده و می‌گوید روایاتی نزد شیعه و اهل سنت هست که گویا بخشی از آیات قرآن کم شده یا از جای خود به جای دیگر منتقل شده، اینها «خبر واحد» هستند و اصلاً نه برای علم و نه برای عمل سودمند نیستند و بهتر است، اصلاً به آنها نپردازیم و به آنها توجه نکنیم، زیرا به سادگی می‌توان آنها را توجیه و تأویل کرد.(۱)

۵. ابوعلی فضل بن حسن طبرسی (د.۵۴۸) در مقدمه تفسیر می‌نویسد:

سخن در کم و زیادشدن قرآن، از نظر مفسران، اصلاً جایی ندارد، زیرا همگان می‌دانند که چیزی بر قرآن افزوده نشده و از نظر کاستی نیز، گرچه گروهی از حشویه (ظاهربینان) از شیعه و سنی روایاتی را آورده‌اند که گویا در قرآن دگرگونی و کاستی پدید آمده است، ولی آنچه صحیح و مورد اعتماد مذهب ماست و سید مرتضی نیز از آن دفاع کرده این است که در قرآن

۱- تبیان، ج ۱، ص ۳، چاپ نجف.

ص:۱۲۴

هیچ‌گونه دگرگونی و کاستی روی نداده است سید مرتضی در این‌باره بسیار کامل و گسترده سخن گفته است.(۱)

۶. علّامه حلی (د.۷۲۶) در اجوبهٔ المسائل المهناویه در پاسخ سید مهنا که می‌پرسد:

سرور ما درباره کتاب خدا چه می‌فرماید: آیا در روایت صحیح نزد یاران ما چیزی هست که نشان دهد، قرآن کاهش یا افزایش یافته یا ترتیب آن دگرگون شده؟ یا چیز درست و معتبری نداریم؟ . . .

در پاسخ گفت: حق آن است که هیچ دگرگونی و پس و پیشی در آن نشده و هیچ افزایش و کاهشی در آن راه نیافته است. پناه می‌بریم به خدا از اینکه کسی چنین اعتقادی پیدا کند، زیرا این به معنای دستبرد زدن به معجزه پیامبر (ص) است که به صورت تواتر نقل شده است.(۲)

۷. محقق اردبیلی (د.۹۹۳) می‌نویسد:

باید آنچه را به عنوان قرآن می‌خوانیم، به تواتر بدانیم، و نمی‌توان به شنیدن از یک نفر عادل، بسنده کرد. . . و اگر تواتر آن ثابت شود، دیگر، از هرگونه نادرستی، در امان است. . . و از این گذشته در کتاب‌ها ثبت شده تا جایی که حرف حرف آن را شمرده‌اند و همه حرکات آن را ضبط کرده‌اند و رسم‌الخط و

۱- مجمع البیان، ج۱، ص ۱۵، فن خامس مقدمه تفسیر

۲- اجوبهٔ المسائل المهناویه، مسئله ۱۳، ص ۱۲۱.

ص:۱۲۵

مسائل دیگر آن را به دقت تنظیم کرده‌اند، تا جایی که گمانی نیرومند، بلکه علم یقینی به دست می‌آید که هیچ فزونی و کاستی بدان راه نیافته است.(۱)

۸. شیخ جعفر کاشف الغطاء (د.۱۲۲۸) می‌نویسد:

در سوره‌ها و آیه‌های قرآن چه بسم الله و چه کلمات و حروف دیگر، هیچ فزونی راه نیافته است. . . همچنین از کاستی محفوظ است، زیرا خدا حافظ و نگهبان آن است، چنان‌که صریح قرآن و اجماع علما در همه زمان‌هاست. . . و روایاتی چند که نشان از کاستی قرآن دارد، بدیهی است که نادرست است و نمی‌توان به آنها عمل کرد. . . و باید آنها را تأویل کرد.(۲)

ما در اینجا به نقل کلمات این هشت دانشمند بزرگ بسنده می‌کنیم، تفصیل در این مورد و نقل کلمات دیگر بزرگان در طول زمان تا برسد به عصر حاضر نیاز به نگارش کتاب مستقلی دارد.

۱- مجمع الفائده، ج۲، ص ۲۱۸

۲- کشف الغطاء، کتاب القرآن من کتاب الصلاة، المبحث السابع والثامن، صص ۲۹۸ و ۲۹۹.

ص:۱۲۶

شبهه ۲: اعتقاد به تحریف به خاطر نبودن نام امامان در قرآن!

می گویند: یکی از علل اعتقاد شیعیان به تحریف قرآن، نبودن نام امامان در قرآن است.

پاسخ

باید طراح شبهه را محاکمه کرد، اولاً تهمتی بر شیعه زده، سپس برای آن علتی نیز تراشیده است.

اوّلاً ـ چنان که در بحث‌های پیش گذشت، شیعه قائل به تحریف قرآن نبوده، بلکه تحریف‌ناپذیری آن را کاملاً ـ باور دارد و ده‌ها تفسیر عربی و فارسی بر قرآن نوشته‌اند و مبنای آنها همین قرآن موجود است.

در مشهد مقدس، در کتابخانه آستان قدس رضوی قریب شش هزار قرآن خطی وجود دارد که تاریخ کتابت آنها از قرن اول هجری تا به امروز است و هیچ تفاوتی با قرآن رایج ندارند، بدتر از این سخن، انگیزه‌ای است که طراح شبهه برای این تهمت تراشیده است، هرگز شیعه معتقد نیست که همه چیز باید به وسیله قرآن بیان گردد، بلکه

ص:۱۲۷

علاوه بر قرآن، سنت پیامبر (ص) که از خود او یا اوصیای او به دست ما می‌رسد مانند قرآن محترم است و امامت امامان به وسیله سنت پیامبر (ص) اعلام شده است.

ما این شبهه‌پردازان را نصیحت می‌کنیم که با این تهمت‌ها و دروغ‌ها برای خود عذاب آخرت را فراهم نسازید.

ص:۱۲۸

ص:۱۲۹

بخش چهارم: اهل بیت و امامت

اشاره

ص:۱۳۰

ص:۱۳۱

فصل اول: امامت و خلافت

اشاره

مراجعه به تاریخ صدر اسلام و در نظر گرفتن شرایط موجود منطقه و جهان در زمان رحلت پیامبر اکرم (ص) ، به‌روشنی لزوم تنصیصی بودن منصب امامت را اثبات می کند؛ زیرا به هنگام درگذشت آن حضرت، خطری سه گانه و مثلث‌وار آیین اسلام را تهدید می کرد: یک ضلع این مثلث خطر را امپراتوری روم، ضلع دیگر آن را امپراتوری ایران، و ضلع سوم را گروه منافقان داخلی تشکیل می‌داد. در اهمیت خطر ضلع نخست همین بس که پیامبر (ص) تا آخرین لحظه از فکر آن فارغ نبود، و به همین علت در همان روزها بلکه ساعت‌های آخر عمر خویش سپاه عظیمی را به رهبری اسامهٔ بن زید برای نبرد با رومیان بسیج و اعزام کرد و متخلفان از آن را نیز نفرین نمود. ضلع دوم نیز دشمن بد سگالی بود که نامهٔ پیامبر (ص) را پاره کرد و به فرماندار یمن نوشت که پیامبر (ص) را دستگیر کند و یا سر او را از تن جدا کرده برای او

ص:۱۳۲

بفرستد، و بالاخره در باب خطر سوم هم باید دانست که این گروه پیوسته در مدینه یا بیرون از آن مزاحم پیامبر بودند و با توطئه‌های رنگارنگ خویش دل وی را خون می‌کردند و در سوره‌های مختلف قرآن دربارهٔ سنگ‌اندازی‌های آنان سخن فراوان رفته است، تا آنجا که یک سوره در قرآن، به نام آنها و در شرح افکار و اعمال سوء آنهاست.

اکنون سؤال می‌شود، آیا با وجود چنین مثلث خطری صحیح است که پیامبر اکرم (ص) ، امت اسلامی و آیین اسلام را، که دشمن از هر سو در کمین آن نشسته بود، بدون رهبر به حال خود رها سازد؟ !

بی‌شک پیامبر (ص) می‌دانست که زندگی عرب، زندگی‌ای قبیله‌ای است، و در میان افراد قبایل تعصب نسبت به سران قبیله با جان آنان در هم آمیخته است. بنابراین، واگذاری تعیین رهبر به چنین مردمی، مایهٔ چند دستگی و نزاع قبایل خواهد بود، و دشمن از این اختلاف بهره‌گیری خواهد کرد. برپایهٔ همین حقیقت است که شیخ الرئیس ابوعلی سینا می‌گوید: «تعیین جانشین از طریق نص پیامبر (ص) بر آن، به واقع نزدیک‌تر است، چون با تعیین جانشین هر نوع نزاع و اختلاف ریشه‌کن می‌گردد» .(۱)

اکنون که ثابت شد حکمت و آگاهی پیامبر (ص) ایجاب می‌کرد تا دربارهٔ رهبری امت اسلامی پس از خود اقدام مقتضی را به عمل آورد، باید دید کیفیت چاره‌اندیشی آن حضرت چگونه بوده است؟

۱- شفاء، الهیات، مقالهٔ دهم، فصل پنجم، ص۵۶۴.

ص:۱۳۳

در اینجا دو نظریه وجود دارد که به نقد و بررسی آنها می‌پردازیم:

۱. رسول گرامی (ص) ، به فرمان خداوند متعال، فرد ممتازی را که شایستگی رهبری امت اسلامی را داشته است برگزیده و او را به عنوان جانشین خود به مردم معرفی نموده است.

۲. پیامبر (ص) ، انتخاب رهبر را بر عهدهٔ مردم نهاده که پس از وی، خود فردی را انتخاب کنند، و این مطلب را بیان کرده است.

اکنون باید دید کدام یک از این دو نظریه از کتاب و سنت و سیرهٔ پیامبر (ص) و تاریخ اسلام استفاده می‌شود؟

دقت در زندگی پیامبر (ص) - از روزی که مأمور شد شریعت خود را به بستگان نزدیک و سپس به کلّ مردم اعلان کند، تا لحظهٔ مرگ آن حضرت - این مطلب را قطعی می‌سازد که آن حضرت بر مشخصّات خلیفهٔ بعد از خود، کراراً تصریح کرده و به اصطلاح در مسئلهٔ رهبری روش «تنصیص» را برگزیده است، نه روش «انتخاب مردم» را. این مطلب با امور یادشده در زیر ثابت می‌شود:

۱. حدیث یوم الدار

پس از گذشت ۳ سال از آغاز بعثت، خدای متعال پیامبر را مأمور ساخت که دعوت خود را آشکار سازد، و آیهٔ وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ (شعراء:۲۱۴) در این مورد نازل شد. پیامبر (ص) سران بنی‌هاشم را جمع کرد و فرمود: من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام.

ص:۱۳۴

خداوند به من امر کرده است که شما را به آن دعوت کنم. کدام یک از شما مرا در نشر این آیین یاری می‌کند تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟ حضرت سه مرتبه این سخن را تکرار نمود و در هر بار تنها علی (ع) ؛ آمادگی خود را اعلان کرد. در این موقع پیامبر (ص) فرمود:

«انّ هذا أخی ووصیّی و خلیفتی فیکم» .(۱)

۲. حدیث منزلت

پیامبر گرامی (ص) در موارد مختلف، منزلت و مقام امیر مؤمنان را نسبت به خود، همان منزلت و مقام هارون به موسی دانسته و فقط یک مقام از مقامات هارون را (که نبوت باشد) از علی (ع) سلب کرده و در حدیث قریب به تواتر فرموده:

«یا علی أنت منّی بمنزلهٔ هارون من موسی إلاّ أنّه لا نبیّ بعدی» .(۲)

به نص قرآن کریم، هارون مقام نبوت(۳)، خلافت(۴)، و وزارت (۵)را در زمان موسی دارا بود، و حدیث منزلت نیز همهٔ مقامات هارون را - به استثنای مقام نبوت - برای علی (ع) ثابت می‌کند. طبعاً اگر مقصود،

۱- مسند احمد، ج۱، ص۱۵۹؛ تاریخ طبری، ج۲، ص۴۰۶؛ تفسیر طبری جامع البیان ، ج۱۹، صص۷۴ و ۷۵؛ تفسیر سورهٔ شعراء: ۲۱۴

۲- صحیح بخاری، ج۶، ص۳؛ صحیح مسلم، ج۷، ص۱۲۰، باب فضایل علی ع ، ؛ سنن ابن‌ماجه، ج۱، ص۵ ۵، باب فضائل أصحاب النبی؛ مسند امام احمد، ج۱، صص ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۵ و ۲۳۰؛ سیرهٔ نبویه، ابن هشام، ج۴، ص۱۶۳ غزوهٔ تبوک

۳- وَ وَهَبْنا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنا أَخاهُ هارُونَ نَبِیًّا مریم: ۵۳

۴- وَ قالَ مُوسی لِأَخِیهِ هارُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی. . . اعراف:۱۴۲

۵- وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی طه:۲۹ .

ص:۱۳۵

اثبات همهٔ مقامات جز نبوت برای وی (ع) نبود نیازی به استثنای نبوت وجود نداشت.

۳. حدیث سفینه

پیـامبر گرامی (ص) ، اهـل بیت خویش را به کشـتی نوح تشبیه می‌کنـد که هرکس بر آن نشـست نجـات یـافت و هرکس که از آن تخلّف جست غرقهٔ طوفان شد؛ چنان‌که می‌فرماید:

«ألا إنّ مَثَلَ أَهلِ بَیتی فیکم مَثَلُ سَفینهِ نُوحٍ فی قَومِهِ مَنْ رَکِبها نَجی وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها غَرِق»(۱).

می‌دانیم که کشتی نوح، یگـانه ملجـأ و پناهگاه انسان‌ها برای نجات از طوفان بود. بنابراین طبق حـدیث سـفینه، اهل بیت پیامبر (ص) یگانه پناهگاه امت برای نجات از حوادث ناگواری هستند که چه بسا مایهٔ انحراف و گمراهی انسان‌ها می‌گردد.

۴. حدیث امان امّت

پیامبر اکرم (ص) اهل بیت خود را سبب وحدت کلمه و دوری امت از اختلاف معرفی می‌کند و می‌فرماید:

النُّجومُ أمانٌ لأَهْلِ الأَرْضِ مِنَ الغَرْق وَ أَهْلُ بَیْتی أَمانٌ لأُمَّتی مِنَ الإِخْتِلافِ، فإذا خالَفَتْها قَبیلهٌ مِنَ العَرَبِ اخْتلفُوا فَصارُوا

۱- مسـتدرک حـاکم، ج۳، ص۳۵۱؛ الصواعق المحرقـهٔ، ص۹۱؛ میزان الاعتـدال، ج۱، ص۲۲۴؛ تاریـخ الخلفاء، ص۵۷۳؛ الخصائص الکبری، ج۲، ص۲۶۶؛ ینابیع المودّهٔ، ص۲۸؛ فتح القدیر، ص۱۱۳ و کتب دیگر.

ص:۱۳۶

حزبَ إبلیس.(۱)

همان‌گونه که ستارگان وسیلهٔ نجات اهل زمین از غرق شدن در دریا هستند (زیرا، دریا نوردان به حکم وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ (نحل:۱۶) ، به وسیلهٔ ستارگان راه را از میان امواج پیدا می‌کنند و به ساحل می‌رسند) ، اهل بیت من نیز مایه نجات امت از دودستگی هستند. اگر گروهی از عرب با آنان به مخالفت برخیزند، دچار اختلاف شده و در نتیجه جزو حزب شیطان می‌گردند.

۵. حدیث ثَقَلَیْن

حدیث ثقلین، از احادیث متواتر اسلامی است که علمای فریقین آن را در کتاب‌های حدیث خود نقل کرده‌اند. پیامبر (ص) در این حدیث خطاب به امت اسلامی می‌فرماید: «در میان شما دو چیز گران‌بها را به عنوان امانت می‌گذارم و می‌روم» ، و سپس تمسک یکپارچه به هر دو را مایهٔ هدایت امت و اعراض از یکی از آن دو را مایهٔ ضلالت می‌داند، چنان‌که می‌فرماید:

إنّی تارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْن کِتابَ الله وَ عِتْرَتی أَهلَ بَیتی ما إنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلُّوا أَبَداً وَ إِنَّهُما لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوْضَ.(۲)

۱- مستدرک حاکم، ج۳، ص۱۴۹.

۲- صحیح مسلم، ج۷، ص۱۲۲؛ سنن ترمذی، ج۲، ص۳۰۷؛ سنن دارمی، ج۲، ص۴۳۲؛ مسند احمد، ج۳، صص ۱۴، ۱۷، ۲۶ و ۵۹ و ج۴، صص۳۶۶ و ۳۷۱ و ج۵، صص۱۸۲ و ۱۸۹؛ خصائص علویّه، نسائی، ص ۲۰؛ مستدرک حاکم، ج۳، صص۱۰۹، ۱۴۸ و ۵۳۳، و کتب دیگر. در این‌باره ضمناً می‌توان به رسالهٔ حدیث الثقلین از نشریات دارالتقریب بین المذاهب الإسلامیهٔ قاهره، مطبعهٔ مخیمر رجوع کرد.

ص:۱۳۷

این حـدیث، مرجعیت علمی اهـل بیت را، دوش به دوش قرآن کریم، به روشـنی ثـابت می‌کنـد، و بر مسـلمانان لازم می‌دارد که در امور دینی، همزمان به کتاب خـدا و رهنمود اهل بیت تمسک بجوینـد. ولی جای بسـی تأسف است که برخی از کسان همهٔ درها را می‌زنند، جز در خانهٔ اهل بیت را! حدیث ثَقَلین، که شیعه و سنّی در نقل آن اتفاق دارند، می‌تواند همهٔ مسلمانان جهان را به صورت امـتی واحـد گرد آورد، زیرا اگر در موضوع تعیین خلیفه و زمامـدار سیاسـی امت پس از پیـامبر، فریقین بـا هم اختلاـف داشـته و در برداشت تاریخی از مسـئله، منقسم به دو گروه باشـند، مرجعیت علمی هیـچ دلیلی برای تفرقه نداشـته و بایستی –بر طبق حدیث متفقٌ علیه ثقلین – با هم یکدست و یک صدا باشند.

اصولاً ـ در عصـر خلاـفت خلفـا نیز مرجعیت علمی، عملاًـ از آنِ علی (ع) بـود و اختلافـات در امـور دینی به وسـیلهٔ علی (ع) برطرف می‌شـد. در حقیقت، از روزی که اهل بیت پیامبر (ص) از ساحت مرجعیت کنار گذاشـته شدنـد، فرقه‌گرایی نیز آغاز شد و فرقه‌های متعدد کلامی یکی پس از دیگری پدید آمدند.

ص:۱۳۸

ص:۱۳۹

فصل دوم: شبهات

شبهه ۱: آیا آیه (إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ در حق همسران پیامبر است؟

می‌گویند: آیه إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً ؛ «همانا خداوند می‌خواهد از شما خاندان پیامبر، پلیدی را ببرد و شما را پاک کند، پاکی کامل» (احزاب: ۳۳) در حق همسران پیامبر است، زیرا در قسمت اول آیه آمده است: در خانه‌هایتان بنشینید و همانند زمان جاهلیت، آرایش و خودآرایی نکنید.

پاسخ

بحث درباره این آیه، گسترده‌تر از آن است که در قالب پاسخ به سؤالی بیاید، ولی ما نکاتی را یادآور می‌شویم:

قرآن، آنجا که درباره خانه‌های زنان پیامبر سخن می‌گوید، از واژه جمع بهره می‌گیرد، اینک موارد آن:

۱. وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِیَّةِ الْأُولی (احزاب: ۳۳)

ص:۱۴۰

و در خانه‌هاتان آرام گیرید و به شیوه جاهلیت پیشین به خودنمایی بیرون نیایید.

۲. وَ اذْکُرْنَ ما یُتْلی فِی بُیُوتِکُنَّ (احزاب: ۳۴)

و آنچه را در خانه‌هاتان خوانده می‌شود یاد کنید.

۳. یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلاَّ أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ (احزاب: ۵۳)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خانه‌های پیامبر درنیایید مگر شما را رخصت دهند.

ولی در این مورد، از واژه مفرد، استفاده می کند و می گوید: «اهل‌البیت» این دلیل بر این است که این بیت واحد، بیت خاصی است که ارتباطی به بیوت نبی و اهل آن ندارد، و «ال» در «البیت» ، «ال» عهد است یعنی یک خانه معهود و آن جز خانه حضرت زهرا (علیها السلام) خانه کس دیگری نیست.

۲. اینکه می گوید: «در قسمت اول آیه درباره زنان پیامبر سخن می گوید» ، اتفاقاً این بهترین شاهد، بر بطلان شبهه است؛ زیرا قرآن پیش از آیه تطهیر و بعد از آن درباره زنان پیامبر سخن می گوید و ضمائر را مؤنث می‌آورد:

۱. إِنِ اتَّقَیْتُنَّ ، ۲. فَلا تَخْضَعْنَ ، ۳. وَ قُلْنَ ، ۴. وَ قَرْنَ ، ۵. فِی بُیُوتِکُنَّ ، ۶. وَ لا تَبَرَّجْنَ ، ۷. وَ أَقِمْنَ الصَّلاةَ ، ۸. وَ آتِینَ الزَّکاةَ .

ولی در آیه تطهیر همه ضمائر مذکر است:

۱. عَنْکُمُ .

ص:۱۴۱

۲. يُطَهِّرَكُمْ .

سپس آیه دیگر را یادآور می‌شود که مربوط به زنان پیامبر است. ضمائر نیز در آن مؤنث است. می‌فرماید: فِی بُیُوتِکُنَّ .

اگر واقعاً آیه تطهیر مربوط به زنان پیامبر باشـد، چه شـد که خطاب پیش از آن و بعد از آن مؤنث است، ولی در وسط یعنی فقط در این آیه ضمائر مذکر هستند؟

آیا این دلیل بر دوگانگی مخاطب نیست؟

اینکه می‌گویـد گفتن اینکه زنـان پیـامبر از اهـل بیت پیـامبر نیسـتند، اهـانت به آنهـا است، نوعی مغـالطه است. زنان پیامبر مسـلماً از اهل‌بیت پیامبر می‌باشند ولی سخن در آیه تطهیر است و اینکه این آیه مخصوص گروه پنج نفره است و بس، و به دیگر سخن:

آنجا که سـخن درباره عصـمت و طهارت نفسانی اهل بیت باشـد، مقصود گروه خاصـی است که پیامبر (ص) با انـداختن عبا بر سـر آنها، آنان را معیّن کرده، ولی آنجا که درباره اهل‌بیت پیامبر به معنی وسیع سخن می‌گوید، همه زنان پیامبر را نیز در برمی‌گیرد.

تفصیل این مطلب را در «منشور جاوید» بخوانید.

ص:۱۴۲

شبهه ۲: آیه تطهیر یا مدال افتخار خاندان رسالت

می‌گوینـد: آنچه مـا از آیه می‌فهمیم این است که هر مسلمانی می‌توانـد طـاهر باشـد. خداونـد در قرآن طهـارت را برای هر انسـانی ممکن می‌دانـد و می‌فرمایـد: «اگر شـما توبه کنیـد، خداوند توبه را برای تطهیر شـما قرار داده است» ، پس هر انسانی می‌تواند تطهیر شود و این اختصـاص به اهـل‌بیت نـدارد، اگرچه این آیه در مورد اهـل‌بیت هم باشـد، ولی دلیـل محکمی بر فضـیلت آنها بر سایرین نیست! !

پاسخ

در قرآن به دو نوع طهارت اشاره شده است:

۱. طهـارت ظـاهری به معنای پاکیزگی لباس و بـدن، چنان‌که می‌فرمایـد: وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ ؛ «از آسـمان آبی برای شما فرو می‌فرستد تا با آن شما را پاکیزه سازد» . (انفال: ۱۱)

۲. پاکی از شرک و آلودگی‌های اخلاقی، مانند دو آیه یادشده در زیر:

ص:۱۴۳

الف) خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها (توبه: ۱۰۳)

ای رسول گرامی! از اموال آنان زکات بگیر و بدین‌وسیله آنان را پاک گردان و تزکیه ساز.

مقصود از طهارت در اینجا طهارت معنوی و اخلاقی است.

ب) فِيهِ رِجالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ (توبه:۱۰۸)

در آن مساجد، مردانی هستند که می‌خواهند از آلودگی‌ها پاک شوند و خدا چنین افراد پاکیزگی‌جو را، دوست دارد.

با توجه به این دو طهارت، موضوع سخن در آیه تطهیر طهارت به معنی دوم است؛ زیرا طهارت ظاهری، یک امر همگانی است و مؤمن و مشرک در آن یکسانند.

طهارت معنوی که مورد تأکید تمام شرایع آسمانی است به دو صورت مطرح می‌شود:

۱. گاهی به صورت تشریعی در مورد همه افراد، یعنی خدا فرمان می‌دهد که افراد، خود را از هر نوع آلودگی پاک سازند. این فرمان تشریعی، همگان، حتی فرعون را نیز در برمی‌گیرد؛ چنان‌که به موسی (ع) دستور می‌دهد:

اذْهَبْ إِلى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغى * فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلى أَنْ تَزَكَّى (نازعات:۱۷ و ۱۸)

به‌سوی فرعون برو که او سرکشی کرده است. بگو آیا می‌خواهی که از شرک و گناه پاک شوی؟ !

ص:۱۴۴

و نیز می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ التَّوّابِینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ ؛ «خدا توبه‌کاران را دوست دارد و پاکیزگان را دوست دارد» . (بقره: ۲۲۲) اصولاً ـ هدف تمام انبیا، دعوت به طهارت از شرک و گناهان و ناهنجاری‌هاست. چیزی که هست گروهی از این فرمان پیروی می‌کنند و گروهی سر برمی‌تابند و این اختصاص، به فرمان تطهیر ندارد، تمام فرمان‌های خدا که در کتاب و سنّت آمده است، همگانی است و جنبه تشریعی و قانونی دارد ولی گستردگی دعوت دلیل بر تحقق آن در همه افراد نیست؛ زیرا چه بسا گروهی به خاطر لجاجت از آن سرباز بزنند و این ضرری بر گستردگی اراده تشریعی خدا ندارد؛ زیرا اراده تشریعی مایه اجبار و الزام نیست بلکه انسان‌ها در برابر آن، مختار و آزادند، چه بسا ممکن است گوش به فرمان بدهد و چه بسا سربرتابد.

۲. گاهی به صورت تکوینی در مورد برخی از افراد، یعنی خدا روی یک رشته زمینه‌ها که فعلاً جای بازگویی آنها نیست، بر برخی از انسان‌های والاـ نوعی مصونیت از گناه را در نهاد آنها جای می‌دهد که دیگر گرد گناه نمی‌گردند و حتی اندیشه گناه هم در آنها پدید نمی‌آید، چنان‌که این افتخار نصیب حضرت مریم شد، خدا به ملائکه فرمان می‌دهد که به او بگویند:

یا مَرْیَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاکِ وَ طَهَّرَکِ وَ اصْطَفاکِ عَلی نِساءِ الْعالَمِینَ (آل‌عمران: ۴۲)

ای مریم! خدا تو را برگزید و از آلودگی‌های روحی و اخلاقی پاک گردانید، و تو را بر تمام زنان جهان برتری داد.

ص:۱۴۵

مقصود از تطهیر در این آیه، نه تطهیر جسمانی و ظاهری است و نه تطهیر تشریعی؛ زیرا اوّلی که مؤمن و مشرک را در برمی گیرد و اختصاص به مریم ندارد، دومی نیز از ویژگی‌های مریم نیست، زیرا خدا طهارت معنوی را از همگان خواسته است، طبعاً این طهارت، یک طهارت خاصی است، به این معنا وجود یک رشته زمینه‌های پیشین و بعدی، سبب شده است که در مریم گوهری پدید آید که (در عین اختیار) او را در برابر گناهان بیمه سازد و این همان عصمتی است که در انبیا هم هست.

با توجه به این مقدمه، روشن می‌شود که مقصود از تطهیر در آیه إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً (احزاب:۳۳)

همان تطهیری است که درباره مریم نیز بیان شد، یعنی خدا خواسته است که خاندان رسالت از هر نوع آلودگی پاک باشند و این خواستن، به معنای تشریعی و قانونی نیست که همگان را در برمی گیرد، بلکه خواست تکوینی است که درباره آن می گوید:

إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ (یس: ۸۲)

فرمان او جز این نیست که اگر وجود چیزی را بخواهد، با فرمان باش محقق می‌شود.

با این بیان، روشن می‌شود که این نوع تطهیر تکوینی که همان مصونیت از گناه و خلاف است، تاج فضیلت است که بر سر خاندان رسالت گذارده شده و دیگران در این مفخره با آنان

ص:۱۴۶

شریک نیستند. (۱)

با توجه به این بیان بی‌پایه بودن این سخن که می گوید «نتیجه اینکه این آیه دلیل محکمی بر افضلیت آنها بر سایرین نیست» ، روشن می گردد. اگر این گفتار صحیح است پس گفتار خدا درباره مریم وَ طَهَّرَكِ نیز افتخاری برای مریم نیست و حال آنکه قرآن، آن را به عنوان مدال افتخار برای او بازگو می کند؛ چنان‌که می‌فرماید: وَ إِذْ قالَتِ الْمَلائِکَةُ یا مَرْیَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفاكِ عَلى نِساءِ الْعالَمِينَ .

یکی از دلائل اینکه تطهیر در آیه ۳۳ احزاب، جنبه تکوینی و آفرینشی دارد و از ویژگی‌های این خانواده است، روایات فراوانی است که محدثان اهل‌سنت نقل کرده‌اند که پس از نزول آیه تطهیر پیامبر (ص) عبایی بر سر چهار نفر یعنی بر سر علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) افکند. آن‌گاه درحالی‌که با انگشت شهادت خود به طرف آسمان اشاره می‌کرد، گفت:

«اللّهم إنّ لِکُلِّ نَبِیٍّ أهلَ بَیتٍ وَ هؤلاء أهلُ بَیتی»(۲)؛ «پروردگارا! برای هر پیامبری خاندانی است و خاندان من اینانند» .

و هر روز که برای نماز صبح از خانه خارج می‌شد به در خانه

۱- و کاربرد اراده با لفظ مضارع «یرید» در اراده تکوینی در قرآن نمونه دارد، مانند: وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا

۲- تفسیر طبری، ج۲۲، صص ۵ - ۷؛ الدر المنثور، ج۵، صص ۱۹۸و ۱۹۹.

ص:۱۴۷

حضرت زهرا (علیها السلام) می‌رسید، آیه را تلاوت می‌کرد. (۱)راویان این احادیث هشت نفر از صحابه پیامبر هستند: ۱. ابوسعید خدری، ۲. انس بن مالک، ۳. عبدالله بن عباس، ۴. ابوهریره دوسی، ۵. سعد بن ابی‌وقاص، ۶. واثلة بن اسقع، ۷. بلال بن الحارث، ۸. ام سلمه.

گرفتاری ما این است که این سخنگویان، انسان‌های دور از حقایق قرآنی و حدیثی هستند، و مانند ضبط صوت آنچه در کلاس درس به آنها گفته شده بی‌کم و کاست تحویل می‌دهند.

شگفت‌آور اینکه به قرآن نسبت می‌دهد که در آن آمده است که: «اگر شما توبه کنید، خدا توبه را برای تطهیر شما قرار داده است» . در کجای قرآن چنین آیه‌ای آمده است؟

آری توبه مایه طهارت قلوب از گناهان و ناهنجاری‌هاست، ولی درستی معنا، یک مطلب و نسبت دادن این جمله به قرآن، مطلب دیگری است، و با این آیه ساختگی نمی‌توان آیه‌ای را که همه مفسران و راویان، آن را مدال افتخار اهل‌بیت (علیهم السلام) دانسته‌اند، انکار نمود.

۱- همان.

ص:۱۴۸

شبهه ۳: آیا مقصود از أَهْلَ الْبَیْتِ همسران پیامبر است؟

شیعیان می‌گویند: آیه تطهیر درباره خمسه طیبه یعنی پیامبر (ص) و علی و حسنین و فاطمه (علیهم السلام) نازل شده است، نه همسران پیامبر، به دلیل اینکه ضمیر در آنجا مذکر است؛ چنان‌که می‌فرماید: لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً ولی جواب آن این است که مذکر آوردن ضمیر به خاطر وجود شخص پیامبر (ص) است که در رأس اهل‌بیت یعنی همسران پیامبر قرار گرفته است.

پاسخ

اگر واقعاً علّت تذکیر ضمیر وجود پیامبر (ص) در رأس آنان است پس باید در آیات قبل و بعد نیز این نکته رعایت شود. و حال آنکه در آیات قبل و بعد همه ضمایر مؤنث است مانند:

۱. إِنْ کُنْتُنَّ ، ۲. تُرِدْنَ ، ۳. فَتَعالَیْنَ ، ۴. أُمَتِّعْکُنَّ ، ۵. أُسَرِّحْکُنَّ ، ۶. وَ إِنْ کُنْتُنَّ ، ۷. تُرِدْنَ اللَّهَ ، ۸. لِلْمُحْسِناتِ ، ۹. مِنْکُنَّ أَجْراً ، ۱۰. مِنْکُنَّ بِفاحِشَهٍ ، ۱۱. لَهَا الْعَذابُ ،

ص:۱۴۹

۱۲. یَقْنُتْ مِنْکُنَّ ، ۱۳. نُؤْتِها ، ۱۴. أَجْرَها ، ۱۵. أَعْتَدْنا لَها ، ۱۶. لَسْتُنَّ ، ۱۷. إِنِ اتَّقَیْتُنَّ ، ۱۸. فَلا تَخْضَعْنَ ، ۱۹. وَ قُلْنَ ، ۲۰. وَ قَرْنَ ، ۲۱. فِی بُیُوتِکُنَّ ، ۲۲. وَ لا تَبَرَّجْنَ ، ۲۳. وَ أَقِمْنَ ، ۲۴. وَ آتِینَ الزَّکاةَ ، ۲۵. وَ أَطِعْنَ اللَّهَ .

تمام ضمایر در این آیات که قبل از آیه تطهیر آمده جمع مؤنث است و مقصود از همگی همسران پیامبر است. چرا در این آیات یک بار هم ضمیر مذکر -آن هم به خاطر آنکه پیامبر (ص) در رأس آنهاست-نیامده.

این ضمایر ۲۵گانه قبل از آیه تطهیر است. پس از آیه تطهیر نیز ضمایر مؤنث است: ۲۶. وَ اذْکُرْنَ ، ۲۷. بُیُوتِکُنَّ .

بنابراین آنجا که قرآن درباره زنان پیامبر سخن می گوید، ضمایر را مؤنث می‌آورد، ولی تنها در آیه تطهیر که در میان آیات مربوط به زوجات پیامبر آمده، همه ضمایر را مذکر آورده است. این حاکی از آن است که مقصود از این آیه، همسران پیامبر نیست. از این گذشته روایات متضافر، بلکه متواتر از پیامبر اکرم (ص) داریم که رسول خدا (ص) خود، و همه چهار نفر را زیر عبا قرار داد و گفت:

«اللهم إنّ لکل نبی أهل بیت و هؤلاء أهل بیتی» .(۱)

۱- ر. ک: تفسیر طبری و تفسیر در منثور در ذیل آیه یادشده.

ص:۱۵۰

شبهه ۴: دین الهی به حکم آیه الیوم أکملت تکمیل شده است؛ لزوم نصب امام چه توجیهی دار د؟

پاسخ

مقصود از اکمال دین در آیه، اکمال از نظر فروع نیست؛ زیرا پس از نزول این آیه، احکام دیگری نیز بر پیامبر وحی شده است، مانند ارث کلاله و غیره بلکه مقصود از این اکمال، پی‌ریزی عوامل بقای آن است.

یک پدیده اجتماعی یا آسمانی همان‌طور که در گرو مؤسس و پدیدآورنده است در بقای خود نیز بی‌نیاز از اسباب نیست و یکی از عوامل بقاء آن نصب سرپرست آن است که پس از رحلت پیامبر (ص) به اداره امور بپردازد، اتفاقاً آیه أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ در همان روز غدیر نازل شده و با نصب علی (ع) کامل گشته است.

طراح شبهه تصوّر می‌کند نخست، دین تکمیل گشت، بعداً پیامبر (ص) علی (ع) را به امامت نصب نمود، آن‌گاه می‌گوید که پس از تکمیل دین، نصب علی (ع) به عنوان اکمال دین چه معنی دارد؟

ص:۱۵۱

شگفت اینجاست که افرادی که این شبهات را طرح می‌کنند، برگی از قرآن را نخوانده‌اند. همه انبیا، دارای اوصیایی بودند و هرگز کسی به فکرش خطور نکرد که وصی انبیا، پس از درگذشت پیامبر (ص) ، چه معنی دارد و این ملازم با نزول وحی بر وصی است. درحالی‌که خود پیامبر (ص) در حال حیات خود برای بقای دین، فردی را معین می‌کند که دینداران را سرپرستی کند.

ص:۱۵۲

شبهه ۵: مقصود از (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی) در سوره شوری چیست؟

از مبلغ وهابی سؤال شد، نظر شما در مورد آیه إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی چیست؟ چرا نسبت به اهل‌بیت پیامبر (ص) بی‌احترامی می کنید؟
او گفت: منظور از «قربی» اهل بیت پیامبر نیست، قربی با اهل بیت فرق دارد. اگر خداوند می‌خواست، می گفت:
«إلاّـ المودّهٔ فی أهـل بیتی» ، منظور آیه این است که مـا بایـد همه نزدیکـان پیامبر را دوست داشـته باشـیم. صـحابه هم جزء نزدیکان پیامبرند. زنان پیامبر نیز جزء نزدیکان او هستند.
پاسخ
گویا به گوش بعضـی نرسـیده است که تفسـیر به رأی یکی از گناهان بزرگ در اسـلام است. متأسـفانه این آیه، تفسـیر به رأی شده است و هیچ شاهدی هم برای گفتار نیامده است.
«قربی» در زبان عربی، به خویشاوندان نزدیک گفته می‌شود که نوعی

ص:۱۵۳

پیوند نسبی یا سببی با انسان داشته باشند (۱)، و در قرآن مجید، این واژه، ۱۶بار در ۱۲سوره آمده است و در تمام موارد به معنی بستگان و خویشاوندان به کار رفته است، حتی در آیه وَ الْجارِ ذِی الْقُرْبی (نساء:۳۶) نخستین احتمال، همسایگانی است که با انسان پیوند خویشاوندی داشته باشند. اینک ما به نقل چند آیه بسنده می‌کنیم:

۱. وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ بِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی (بقره: ۸۳)

و به پدر و مادر و خویشاوندان نزدیک و یتیمان نیکی کنید.

۲. وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینَ (بقره:۱۷۷)

و دارایی خود را با آن که دوست دارد به خویشاوندان نزدیک و یتیمان و بیچارگان بدهد.

۳. وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی (انعام: ۱۵۲)

اگر سخن گفتید، عدالت را پیشه خود کنید، هرچند درباره خویشاوندان نزدیک باشد.

بنابراین، تفسیر «قربی» به غیر این وجه، علاوه بر اینکه بر خلاف لغت است، بر خلاف تمام آیات قرآنی است.

و هرگاه به روایات مراجعه کنیم، روایات فراوان از پیامبر (ص) ، قربی را به اهل‌بیت (علیهم السلام) تفسیر می‌کند. اینک برخی از این روایات را

۱- راغب در مفردات، در ماده «قرب» می‌گوید: «لفظ «قربی» در موردی به کار می‌رود که ملاک نزدیکی دو نسبت باشد» . آن‌گاه آیاتی را که در آنها لفظ «قربی» آمده از آن جمله آیه مورد بحث را می‌آورد.

ص:۱۵۴

متذکر می‌شویم:

۱. احمد در کتاب «فضائل الصحابه» با سند خود، از سعید بن جبیر و او از عامر چنین نقل می‌کند:

لمّا نزلت

قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی

، قالوا: یا رسول الله من قرابتک؟ من هؤلاء الذین وجبت علینا مودّتهم؟ قال: علی و فاطمهٔ و ابناهما: و قالها ثلاثاً .(۱)

هنگامی که آیه قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی نازل شد، پرسیدند: ای پیامبر خدا، نزدیکان تو چه کسانی هستند. کسانی که دوستی آنان بر ما واجب است کیستند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو پسر آنها و سه بار این سخن را تکرار کرد.

۲. حاکم در کتاب «المستدرک علی الصحیحین» از امام علی بن الحسین (علیهما السلام) نقل می‌کند: وقتی امیرمؤمنان علی (ع) به شهادت رسید، حسین بن علی (علیهما السلام) در میان مردم خطبه خواند که بخشی از آن این بود:

إنّا مِنْ أهلِ الْبیتِ الَّذِینَ افْتَرضَ اللهُ مَوَدَّتَهم عَلی کُلِّ مُسلم فَقالَ تَبارکَ وَ تَعالی لِنبیِّه (ص) :

قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَهً نَزِدْ لَهُ فِیها حُسْناً

،

فَاقْتِرافُ الْحَسَنهِ مَودّتُنا أهلَ الْبیتِ.(۲)

۱- فضائل الصحابه، ج ۳، ص ۱۱۹

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج۳، ص ۱۷۲.

ص:۱۵۵

ما از خاندانی هستیم که خدا دوستی آنها را بر هر مسلمانی واجب ساخته است و به پیامبرش می‌فرماید: بگو من از شما بر این رسالت پاداشی نمی‌خواهم، جز اینکه خویشاوندان نزدیک مرا دوست بدارید و هرکس کار نیکی انجام دهد، آن را برایش افزایش می‌دهیم. انجام کار نیک در اینجا به معنی دوستی با ما خانواده است.

۳. سیوطی در «الدرّ المنثور» از مجاهد، او هم از ابن‌عباس نقل می‌کند که وی آیه را چنین تفسیر کرده است:

أن تحفظونی فی أهل بیتی وتودّوهم بی .(۱)

منظور این است که حق مرا در اهل‌بیتم حفظ کنید و آنها را به سبب من دوست دارید.

شگفت‌آور اینکه مأمور ارشادی می گوید: اگر مقصود اهل‌بیت (خویشاوندان نزدیک) بود، باید بگوید: «

إلاّ المودّة فی أهل بیتی » ، اگر مطلب ایشان درست است، پس باید خدا در پانزده مورد دیگری که این واژه آمده است، بفرماید: «

فی أهل بیتکم » ، چقدر رسوا است منطق این مأمور ارشادی! !

نکته دیگر اینکه «ال» در الْقُرْبی برای عهد است، و به یک معنی، نائب مناب «یای متکلم» است؛ یعنی «قربای» (نزدیکان من) ، بنابراین، صحابه یمنی و مدنی و یا کسانی که در دورترین نقاط شبه جزیره می‌زیستند، هرگز قربای پیامبر حساب نمی‌شوند، هرچند به عنوان یک

۱- الدرالمنثور، ج۶، ص ۷۰.

ص:۱۵۶

مسلمان که پیامبر (ص) را دیده‌اند از احترام خاصّی برخوردار باشند.

اگر بخواهیم این مطلب به صورت برهانی روشن شود، باید به سه مطلب توجه کنیم:

۱. استثنا همیشه باید با مستثنی‌منه، نوعی پیوند و رابطه داشته باشد، اگر می گویند: «

جاء القوم إلاّ زید » باید «مستثنی» در «مستثنی منه» داخل باشد و لذا استثنای منقطع در کلام فصیح وارد نمی‌شود، مگر به تأویل خاصی.

۲. در آغاز آیه، می‌فرماید: لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً ، من از شما در تبلیغ رسالتم پاداشی نمی‌طلبم. در اینجا درخواست هرنوع پادش را نفی می کند.

۳. در جمله إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی دوستی قربی را به عنوان پاداش می‌طلبد.

و ناگفته پیداست مودّت در صورتی -ولو به ظاهر -پاداش پیامبر (ص) می‌شود که نتیجه آن به خود او بازگردد، و این در صورتی است که قربی به خویشاوندان او تفسیر شود که نوعی تکریم پیامبر (ص) و شادمانی روح و روان اوست.

و امّیا اگر بگوییم مراد از قربی، کلیه کسانی است که پیامبر (ص) را دیده‌اند، از مکی و مدنی و یمانی و حبشی و. . . ، در این صورت استثنا معنی صحیحی پیدا نمی کند. دوست داشتن این همه انسان‌ها با جنسیّت‌های مختلف چه ارتباطی با پیامبر (ص) دارد که پاداش او حساب

ص:۱۵۷

شود؟

البته ممکن است پیامبر (ص) فرمان دهد که مسلمانان یکدیگر را دوست داشته باشند و بفرماید:

«تـوادّوا أو تحـابوا» ولی سـخن در جـای دیگری اسـت و آن اینکه آیـا از نظر ادبی و بلاـغتی صـحیح است که پیـامبر بگویـد: مزد و پاداشـی نمی‌طلبم جز دوست داشـتن صـحابه بیشـمار خودم که اصـلًا پیونـدی بـا او ندارنـد جز اینکه در حـال حیـات او به او ایمـان آورده‌اند، چنین سخن گفتن نظیر گفتار شاعری است که می گوید:

درختی در نهاوند سر بریدند

شبهه ۶: مقصود از (أُولِی الْأَمْرِ) کیست؟

ص:۱۵۸

که از مشک دلاویز تو مستم! باید مزد پیامبر (ص) به نوعی باشد که به ظاهر به او بازگشت کند، هرچند این مزد، نوعی مزد ظاهری است و الّا مزد واقعی او با خداست إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلی رَبِّ الْعالَمِینَ ؛ «مزد من جز بر پروردگار جهانیان نیست» . (شعراء: ۱۰۹)

می‌گویند: مقصود از أُولِی الْأَمْرِ در آیه أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ (شعراء: ۱۰۹) دولت‌مردان هستند و اطاعت آنها واجب است، اگرچه ظالم باشند.

پاسخ

آنچه در این شبهه آمده است، عقیده برخی از مفسران اهل‌سنت است که می‌گویند مقصود از اولی‌الامر زمامداران و حاکمان مصادر امور، در هر زمان و هر محیط هستند و معتقدند که مسلمانان موظفند از هر حکومتی به هر شکلی باشد، پیروی کنند، حتی اگر حکومت، حکومت سفیانی‌ها و مروانی‌ها باشد.

یادآور می‌شویم: این تفسیر هرگز با روح تعلیمات اسلام، سازگار نیست و ممکن نیست که پیروی از هر حکومتی بدون قید و شرط در ردیف اطاعت خدا و پیامبر (ص) باشد.

اصولاً از اینکه خدا «اولوالأمر» را عطف بر پیامبر و خدا می‌کند، و

ص:۱۵۹

اطاعت آنها را در ردیف اطاعت این دو قرار می‌دهد، نمی‌توان گفت که مراد حکام بلادند ولو ظالم و ستمگر و وابسته به قدرت‌های خارجی باشند، به گواه این که: آن‌گاه که ابراهیم، امامت و خلافت را برای ذرّیه خود، خواست، خدا گروه ظالم را استثنا کرد و فرمود: لایَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ ؛ «پیمان من به ستمکاران نرسد» . (بقره: ۱۲۴)

اگر طرف این سخن، اهل دانش و بینش باشند، می‌توانند واقعیت «اولی الامر» را دریابند و آن اینکه از یک طرف، اطاعت ظالم و ستمگر در اسلام، حرام است، و از طرف دیگر، خدا به صورت مطلق و بدون قید و شرط، اطاعت «اولی الامر» را واجب کرده است. با ملاحظه این دو مطلب می‌توان گفت که اولی‌الامری که اطاعت آنها به صورت مطلق واجب است، اولی الأمری است که معصوم و در غیاب معصوم، فرد عادل و پرهیزگار باشد.

خوشبختانه امام رازی به این نکته توجه کرده و بدان اعتراف نموده است. وی می گوید:

کسی که خدا اطاعت او را به‌طور قطع و بدون چون و چرا لازم بشمرد حتماً باید معصوم باشد، زیرا اگر معصوم از خطا نباشد به هنگامی که مرتکب اشتباهی می‌شود، خداوند اطاعت او را لازم شمرده و پیروی او را در انجام خطا لازم دانسته، و این خود، یک نوع تضاد در حکم الهی ایجاد می کند، زیرا از یک طرف انجام آن عمل ممنوع است، و از طرف دیگر پیروی از اولوالامر لازم است و این موجب اجتماع امر و نهی می‌شود.

ص:۱۶۰

بنابراین، از یک طرف می‌بینیم خداوند اطاعت فرمان اولوالامر را بدون هیچ قید و شرط لازم دانسته و از طرف دیگر اگر اولوالامر معصوم از خطا نباشند، چنین فرمانی صحیح نیست. از این مقدمه چنین استفاده می کنیم که اولوالامر که در آیه فوق به آنها اشاره شده حتماً باید معصوم باشند.(۱)

اتفاقاً برخی از مفسران سنّی، نزول آیه را در مورد علی و فرزندان او تصدیق کرده‌اند.

ابوحیان اندلسی متوفای ۷۵۶ در تفسیر البحر المحیط می‌نویسد: «این آیه در حق علی (ع) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نازل شده است» .(۲)

ابوبکر بن مؤمن الشیرازی در رساله «اعتقاد» از ابن‌عباس نقل می کند:

آیه فوق دربـاره علی (ع) نازل شـده هنگامی که پیامبر او را در تبوک در مـدینه برجای گـذارد، علی (ع) عرض کرد: ای پیامبر! آیا مرا همانند زنان و کودکان در شهر برجای می گذاری؟ پیامبر (ص) فرمود:

أما ترضی أن تکون منّی بمنزلهٔ هارون من موسی؟ اخلفنی فی قومی وأصلح، فقال عزوجلّ:

وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ

.(۳)

آیا دوست نداری نسبت به من همانند هارون برادر موسی نسبت به موسی (ع) باشی؟ آن زمانی که موسی به او گفت: در میان

۱- تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۱۰، ص ۱۴۴

۲- البحر المحیط، ج۳، ص ۲۷۸

۳- احقاق الحق، ج۳، ص ۴۲۵ به نقل از کتاب اعتقاد ابوبکر بن مؤمن شیرازی.

ص:۱۶۱

بنی‌اسرائیل جانشین من باش و اصلاح‌گر باش، در این زمان خداوند فرمود: وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ .

شیخ سلیمان حنفی قندوزی در کتاب «ینابیع المودّة» روایاتی در این مورد، نقل کرده که یکی را یادآور می‌شویم: «از مجاهد نقل شده که این آیه درباره علی (ع) آمده است» .(۱)

۱- ینابیع المودة، ص ۱۱۴.

ص:۱۶۲

شبهه ۷: در حدیث ثقلین «عترتی» صحیح است یا «سنتی»

اشاره

می گوینـد: در حـدیث ثقلین کلمه «عترتی» وجود نـدارد، بلکه علمـای شـیعه آن را اضافه کردهانـد. حـدیث چنین است: «إنّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وسنّتی» .

پاسخ

آنچه گفته شده، درست برخلاف روایات صـحیح است؛ زیرا جمله «کتاب الله وعترتی» با اسـناد صحیح در کتب اهل سنت نقل شده است، درحالی که جمله «کتاب الله وسنّتی» با سند صحیح نقل نشده است. اینک بیان این مطلب:

۱. مسلم در صحیح خود (دومین کتاب اهل سنت از نظر اعتبار) ، از زید بن ارقم چنین می کند:

روزی رسول خـدا [(ص)] در کنار آبی به نام «خُمّ» که میان مکه و مـدینه قرار دارد ایسـتاد و پس از سـتایش خـدا و نصـیحت مردم چنین فرمود: «ای مردم! من بشرم. نزدیک است مأمور خدایم به

ص:۱۶۳

سراغ من بیاید و ندای او را لبیک بگویم و من در میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم؛ نخستین آنها کتاب خداست که در آن هدایت و نور است. کتاب خدا را بگیرید و به آن چنگ بزنید» .

سپس فرمود:

أُذَكِّرُكُمُ اللهَ فی أهلِ بَیْتی! أُذَكِّرُكُمُ اللهَ فی أهْل بَیْتی! أُذَكِّرُكُمْ اللهَ فی أهْل بَیْتی.

خدا را به یاد داشته باشید درباره اهل بیت من. (این جمله را سه‌بار تکرار فرمود) .(۱)

۲. دارمی در سنن خود همین حدیث را به همین لفظ با سند صحیح نقل کرده است که از تکرار آن خودداری می‌کنیم.(۲)

۳. ترمذی در سنن خود چنین آورده است:

رسول خدا [(ص)] فرمود: مردم! در میان شما دو چیز می‌گذارم. مادامی که به آن دو چنگ بزنید گمراه نمی‌شوید. یکی از دیگری بزرگ‌تر است. این دو عبارتند از کتاب خدا - ریسمانی که از آسمان به زمین کشیده شده - و خاندان و اهل بیت من و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند. بنگرید چگونه پس از من با آن دو رفتار می‌کنید.(۳)

۱- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۳

۲- سنن دارمی، ج ۲، صص ۴۳۱ و ۴۳۲، با سند صحیح

۳- سنن ترمذی، ج۵، ص ۶۶۳، شماره ۳۷۸۸. متن عربی آن چنین است: «کتاب الله حبل ممدود من السماء إلی الأرض وعترتی أهل بیتی» .

ص:۱۶۴

ما به همین سه سند از معتبرترین کتاب‌های اهل سنت بسنده می‌کنیم؛ زیرا نقل دیگر روایات از «سنن» و «صحاحِ» آنان به طول می‌انجامد و اگر روایات شیعه را بر آنچه اهل سنت نقل کرده‌اند بیفزاییم این متن، به صورت فوق تواتر درمی‌آید. اکنون ببینیم سند تعبیر دوم چگونه است؟

«سنّتی» در احادیث اهل سنّت

روایاتی که به جای «

أهلَ بیتی » لفظ «

سُنّتی » را آورده‌اند - همگی - از نظر سند، ضعیف و بی‌اعتبارند:

۱. حاکم در «مستدرک» با سند زیر چنین نقل می‌کند:

ابن ابی‌اویس از پدرش اویس، از ثور بن زید دیلی از عکرمه از ابن‌عباس نقل می‌کند که پیامبر [(ص)] فرمود: «من در میان شما دو چیز می‌گذارم. اگر به آن چنگ بزنید گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و سنّت پیامبر [(ص)]» . (۱)

بررسی سند

در سند، «ابن ابی‌اویس» و پدر او آمده و هر دو ضعیف‌اند. به سخن مؤلف «تهذیب الکمال» که از رجالیّون نامی اهل سنت است گوش دهیم که از یحیی بن معین نقل می‌کند:

ابواویس و فرزندش ضعیف‌اند و آنان حدیث را سرقت

۱- مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۹۳. متن چنین است: «کتاب الله و سنۀ نبیّه» .

ص:۱۶۵

می‌کردند و راست و دروغ را به هم می‌آمیختند و دروغ می‌گفتند. اعتباری به گفتار آنان نیست.

آن‌گاه از نسائی نقل می‌کند: «آن دو ضعیف‌اند. قابل اعتماد نیستند» .(۱)

ابن حجر در مقدمه «فتح الباری» می‌نویسد: «با حدیث ابن ابی‌اویس (پسر) نمی‌توان احتجاج نمود» . (۲)و امّا پدر - یعنی ابواویس - ؛ ابوحاتم رازی درباره او می‌گوید: «با حدیث او نمی‌توان احتجاج نمود» . (۳)

شگفت اینجاست که حاکم در مستدرک خود این حدیث را نقل کرده؛ ولی به تصحیح آن نپرداخته؛ درحالی‌که او در غالب موارد به تصحیح سند می‌پردازد؛ زیرا کتاب خودش را متمم «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» می‌داند.

۲. حاکم در مستدرک، متن «

کتاب الله وسنّتی » را با سند دیگری نیز نقل کرده است و می‌گوید: «صالح بن موسی الطلحی از عبدالعزیز بن رفیع از ابی‌صالح از ابی‌هریره به‌طور مرفوع نقل کرده است که پیامبر [(ص)] فرمود: «

کتاب الله وسنّتی » .

ولی این سند نیز به سان سند نخست کاملاً ضعیف و مردود است:

۱- تهذیب الکمال، ج۳، ص ۱۲۷

۲- فتح الباری، بخش مقدمه، ص ۳۹۱، دارالمعرفهٔ

۳- الجرح و التعدیل، ج۵، ص ۹۲.

ص:۱۶۶

بررسی سند

اول: صالح بن موسی الطلحی مورد طعن است. ابوحاتم رازی می گوید: او «ضعیف الحدیث» و «منکر الحدیث» است و منکرات را به انسان‌های عادل و وارسته نسبت می‌دهد. حدیث او ارزش نوشتن ندارد. احادیث او را باید کنار نهاد و نمی‌توان تأیید کرد.(۱)

دوم: ابن حبّان می گوید: صالح بن موسی الطلحی، احادیثی از انسان‌های وارسته نقل می کند که شبیه روایات آنها نیست. او این کار را انجام می‌دهد تا مردم، روایات او را بپذیرند و لذا نمی‌توان با آنها احتجاج کرد. حدیث او قابل نقل نیست.(۲)

عجیب اینجاست که ذهبی، همین حدیث را با لفظ «سنّتی» ، در شرح حال صالح بن موسی آورده و می گوید این حدیث یکی از احادیث غیر قابل تأیید اوست.(۳)

۳. مالک در «موطّأ» بدون سند، این حدیث را نقل کرده است.(۴)

۴. ابن عبدالبر در «تمهید» ، برای این حدیث، سند چهارمی دارد و آن را با سندی از کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف، از پدرش از جدّش از رسول خدا (ص) نقل می کند. (۵)

۱- تهذیب الکمال، ج۱۳، ص ۹۶

۲- تهذیب التهذیب، ج۴، ص ۳۵۵

۳- میزان الاعتدال، ج۲، ص ۳۰۲

۴- موطّأ، ص ۸۹۹، ح ۳

۵- تمهید، ج۲۴، ص ۳۳۱.

ص:۱۶۷

بررسی سند

ما درباره دیگر راویان سند این حدیث گفت‌وگو نمی‌کنیم. تنها همین کثیر بن عبدالله برای ضعف این حدیث کافی است. امام شافعی می‌گوید: «او یکی از دروغ‌گوهای بزرگ است» .(۱)ابوداود می‌گوید: «او یکی از دروغ‌گویان مشهور است» .(۲)

ابن حبّان می‌گوید: «وی از پدرش و از جدش نسخه حدیثی دارد که قابل اعتماد نیست و جز برای تعجب نمی‌توان آن را نقل کرد» .(۳)

این داوری کوتاه و فشرده درباره این حدیث است و شایسته است مسلمانان، پیوسته به حدیث صحیح عمل کنند نه حدیثی که راویان آن، ناقلان منکرات و کذّابان دوران بوده‌اند.

۱- تهذیب التهذیب، ج۸، ص ۳۷۷؛ تهذیب الکمال، ج۲۴، ص ۱۳۸

۲- تهذیب الکمال، ج۲۴، ص ۱۳۸

۳- المجروحین، ج۲، ص ۲۲۱.

ص:۱۶۸

شبهه ۸: سرگذشت غدیر یا کمال دین

بعضـی می‌گویند: واقعه غدیر به خاطر اختلافی که بین دو مسلمان بود، رخ داد و پیامبر (ص) مأمور شد که آن اختلاف را رفع کند، سپس می‌گویند: تاریخ گواهی می‌دهد که اصـلاً حدیث غدیر خم هیچ ارتباطی با خلافت علی نداشته است و علی هم در این مورد ادعایی ندارد! !

پاسخ

در این سخن سه ادعا وجود دارد:

۱. واقعه غدیر برای رفع اختلاف بین دو مسلمان بود؛

۲. واقعه غدیر ارتباطی با خلافت علی نداشته است؛

۳. علی (ع) هم هیچ ادعایی در مورد خلافت نداشته است.

ما اکنون واقعه غدیر را به صورت فشرده نقل می‌کنیم تا میزان صحت این ادعا روشن شود.

هنگامی که پیامبر (ص) به جحفه رسـید، امین وحی نازل شـد و گفت بایـد پیامی را از طرف خـدا به مردم برسانی و اگر این کار را نکنی،

ص:۱۶۹

رسالت خود را انجام نداده‌ای. اینک متن پیام:

یـا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ (مائده: ۶۷)(۱)

ای پیامبر! آنچه را از سوی پروردگارت به تو فرو آمـده برسان و اگر این نکنی پیام او را نرسانده باشـی و خدا تو را از [فتنه و گزند] مردم نگاه می‌دارد همانا خدا گروه کافران را راه ننماید.

این آیه، حاکی از اهمیت پیام است تا جایی که اگر انجام ندهـد، رسالت خود را انجام نـداده است، در ضـمن در رسانیـدن این پیام احتمـال شـورش مردم بر ضـد پیـامبر هسـت، ولی خداونـد بـا جمله وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ به پیـامبر اطمینـان داد که او را از شـرّ شورشیان حفظ می‌کند.

از این جهت پیامبر (ص) در آن هوای گرم دسـتور توقف کاروان حجاج را داد و فرمود آنها که پیشـرو هسـتند، توقف کننـد تا آنها که عقب هسـتند به ما برسـند، سپس شـبه منبری را از جهاز شتران ترتیب دادند، حضرت بر بالای منبر قرار گرفت و خطبه مختصری خواند و مردم را در سه چیز گواهی خواست، فرمود: «

ألستم تشهدون أن لا إله إلّا الله ؟» همگان گفتند: «

بلی یا رسول الله » ، سپس حضرت از مردم بر رسالت خود، و حقانیّت روز جزا اعتراف گرفت و پس از بیان مبانی و

۱- نزول آیه را درباره رویـداد غـدیر سی دانشـمند سـنی نقل کرده است. به کتاب شـریف الغـدیر، ج۱، صص ۴۲۳- ۴۳۸ مراجعه فرمایید.

ص:۱۷۰

اصول اسلام، مسئله خلافت علی (ع) را مطرح کرد و سخن خود را چنین آغاز کرد:

أَلَستُ أوْلی بِکُم مِنْ أنفُسِکم؟ قالُوا: بَلی یا رسولَ اللهِ.

آیا من به شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟ همگی گفتند: بله ای رسول خدا.

آن گاه فرمود: «

مَنْ کُنتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلیٌّ مولاهُ اللّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وعادِ مَنْ عاداهُ وَانْصُر مَنْ نَصرَه وَاخْذُل مَنْ خَذلَه، ألا فَلْیُبلّغ الشّاهِدُ الْغائبَ » .

پس از این واقعه، این آیه فرود آمد:

الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً (مائده: ۳)(۱)

امروز دین شما را به کمال رساندم و نعمت خود را درباره شما تمام کردم و آیین اسلام را برای شما پسندیدم.

هوا به قدری گرم بود که زائران خانه خدا در آن صحرای گرم بخشی از عباهای خود را زیر پا گذاشته و برخی را بر سرکشیده بودند، با این حال، پیامبر بزرگوار اسلام (ص) ، نظر به اهمیت موضوع، آن گردهمایی طولانی را در آن آفتاب سوزان، به امر خدا برگزار کرد تا پیش از پراکنده شدن مردم پیام خدا را برساند.

اکنون سؤال می‌کنیم: پیامبر (ص) چه پیام مهمی را می‌خواست

۱- نزول این آیه در رویداد غدیر، را شانزده دانشمند سنی نقل کرده است، به کتاب شریف الغدیر، ج۱، صص ۴۴۷- ۴۵۹ مراجعه فرمایید.

ص:۱۷۱

برساند؟ آیا می‌خواست اختلاف دو مسلمان را رفع کند؟ آیا خنده‌دار نیست که برای رفع اختلاف دو مسلمان یک چنین گردهمایی مهمی را پدید آورد و قرآن هم آن را به عنوان یک پیام مهم اعلام کند و پس از آن، آن را به عنوان اکمال دین و اتمام نعمت بیان نماید؟ !

اگر واقعاً هدف، رفع اختلاف دو مسلمان بود، پس چرا اصول معارف اسلام را در آغاز خطبه خود، بیان می‌کند: وحدانیت خدا، رسالت پیامبر، و حقانیت روز جزا.

تمام این قرائن نشان می‌دهد که هدف بیان جانشینی علی و رهبری او پس از درگذشت پیامبر (ص) است، بالأخص که در آغاز خطبه از نزدیک شدن رحلت خود گزارش می‌دهد و سپس می‌رساند که پس از رفتن من خلأ رهبری به وسیله علی (ع) پر خواهد شد.

آن‌گاه پیامبر برای تحکیم خلافت او، از علی (ع) می‌خواهد در میان خیمه بزرگی بنشیند و مسلمانان با او به عنوان یک رهبر پس از رسول‌خدا بیعت کنند، حتی شیخین نیز با او بیعت کردند و این جمله را گفتند: «

بَخٍّ بَخٍّ لک یَا ابْنَ أَبِی‌طالبٍ أَصْبَحتَ مَولایَ وَ مَولَی کُلِّ مُؤمنٍ وَ مُؤمِنةٍ » .

مدارک آنچه که ما گفتیم، چیزی نیست که در این برگ گردآوری شود. علما و دانشمندان ما، کتاب‌های فراوانی درباره حدیث غدیر و مدارک و مصادر آن نگاشته‌اند، و حتی نزول دو آیه را درباره علی با مدارک فراوان، ثابت کرده‌اند.

ما در اینجا به دو کتاب اشاره می‌کنیم:

ص:۱۷۲

۱. «عبقات الأنوار» ، نگارش میرحامد حسین (م۱۳۰۶) .

۲. «الغدیر» ، نگارش علامه امینی (م۱۳۹۰) .

آیـا شایسـته است این واقعه را به عنوان حـل اختلاـف دو نفر تفسـیر کنیم؟ ! اگر این دو نفر غیر علی (ع) هسـتند چه ارتبـاطی به این واقعه دارنـد و اگر یکی از آن دو نفر حضـرت علی (ع) است، این اختلاـف در یک مجلس خصوصـی قابل رفع بود، تحلیل داسـتان غدیر از طریق رفع اختلاف میان دو نفر، مثل این است که زلزله اخیر ژاپن را با فرو ریختن چند قفسه از کتاب، تحلیل کنیم و بگوییم فرو ریختن این چند قفسه، سبب این زلزله قریب به ۹ ریشتری و سونامی ویرانگر گردید.

تا اینجا بی‌پایگی هر دو سخن، یعنی اینکه واقعه غدیر برای رفع اختلاف بود، دیگر اینکه ربطی به خلافت علی نداشت، روشن شد.

اکنون به سخن سوم می‌رسیم مبنی بر اینکه علی نیز ادعایی در این زمینه نداشته است.

می گویـد علی نسبت به حـدیث غـدیر ادعایی نداشت. این گفتار یک نوع چشم‌پوشـی از مصادر مسلّم تاریخی است، علی (ع) در بسـیاری از رویـدادها به حدیث غدیر اسـتناد کرده، حتی از یاران پیامبر (ص) بر آن گواهی خواسـته است که یکی از آنها در حادثه «رحبه» است که در آنجـا در میـان گروهی از یـاران پیـامبر فرمود: به من بگوییـد: آیـا گواهی می‌دهیـد که پیـامبر (ص) دربـاره من فرمود: «

من کنت مولاه فهذا علی مولاه » ، آن‌گاه همگان شهادت به راستگویی علی دادند، و فقط انس بن مالک از شهادت دادن خودداری کرد و گفت: من پیر شده‌ام و

ص:۱۷۳

فراموشی گرفته‌ام، امیرمؤمنان فرمود: اگر دروغ می‌گویی امیدوارم پیش از مرگ گرفتار بیماری و بلایی رسواکننده شوی، و به همین دلیل دچار پیسی شد و با عمامه خود آن را می‌پوشاند.(۱)

شگفتا، حدیثی که ۱۱۰ صحابی و قریب ۹۰ تابعی و ۳۶۰ دانشمند سنی و صدها دانشمند شیعی آن را نقل کرده‌اند و سخن‌سرایان و شاعران عرب آن را در قالب شعر ریخته‌اند که خود بخشی از ادبیات عرب را تشکیل می‌دهد، و پیوسته امام و فرزندان امام با آن بر حقانیت خلافت امام، و بی‌پایگی خلافت دیگران استدلال می‌کرده‌اند آیا می‌توان درباره آن گفت: هدف رفع اختلاف میان دو مسلمان بوده و ارتباطی به خلافت علی نداشته و امام نیز نسبت به آن ادعایی نداشته است؟ آیا «وهابیت» این‌گونه می‌خواهد سنّت رسول خدا (ص) را حفظ کند و با بدعت‌ها مبارزه نماید؟

از این گذشته، پیوسته صحابه و تابعان و تابعان تابعان برای خلافت به حدیث غدیر استدلال می‌کردند و هرگاه می‌خواستند مخالف را ساکت کنند به حدیث غدیر تمسک می‌جستند، ولی اکنون افرادی بدون مطالعه کافی می‌خواهند اصل یا دلالت‌های آن را انکار کنند.

۱- فضائل الصحابه، ج۲، ص ۵۸۶.

ص:۱۷۴

شبهه ۹: علی (ع) ، وصی پیامبر (ص)

اشاره

زائری در بقیع به عنوان دفاع از علی (ع) به مأمور ارشادی گفت: او نخستین کسی است که اسلام آورده و وصی پیامبر (ص) بود. پاسخ شنید: این چیزهایی است که آخوندها درست کرده‌اند. ابوبکر نزدیک‌ترین فرد به پیامبر (ص) بوده و علی (ع) در سفر پیامبر از مکه به مدینه و در جنگ تبوک همراه پیامبر (ص) نبوده است.

پاسخ

در این شبهه دو مطلب است:

۱. وصایت و جانشینی علی (ع) برای پیامبر (ص)

۲. نبودن علی (ع) همراه پیامبر در دو واقعه

درباره شبهه نخست، یادآور می‌شویم که:

۱. یکی از القاب امیرمؤمنان علی (ع) «وصی» است و از همان روز نخست صحابه و تابعان، علی (ع) را به عنوان وصی معرفی کرده‌اند.(۱)

۱- شرح نهج البلاغه، ج۱، صص ۱۴۳- ۱۵۰.

ص:۱۷۵

که به نقل دو نفر در میان متجاوز از ده نفر از سرایندگان صحابی و تابعی بسنده می‌کنیم:

۱. ابوالهیثم بن التیهان صحابی بدری می‌گوید:

إنّ الوصی إمامنا و ولیّنا

برح الخفاء و باحت الأسرار ۲. عبدالله بن ابی‌سفیان بن الحارث بن عبدالمطلب می‌گوید: وصی النبی المصطفی وابن عمه فمن ذا یدانیه و من ذا یقاربه از روزی که پیامبر (ص) نبوّت خود را اعلام کرده، وصایت علی را نیز بیان کرده است. مفسران در تفسیر وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ می‌نویسند: پس از نزول این آیه، پیامبر (ص) بنی‌هاشم را دعوت کرد تا دعوت او را بپذیرند و فرمود: نخستین کس از شما که به من ایمان بیاورد وصی من است و در آن مجلس، علی (ع) برنده این جایزه شد. پیامبر (ص) فرمود: بدانید علی (ع) برادر و وصی و خلیفه من در میان شماست. این سرگذشت را طبری در تاریخ جلد دوم، ص ۲۱۶ و در تفسیر، ج۱۹، ص ۷۴ و ابن‌اثیر در کامل، ج۲، ص۲۴ و حلبی در سیره، ج۱، ص ۳۲۱، آورده‌اند و در شرح شفای قاضی عیاض، ج۳، ص ۳۷، نیز آمده است.(۱)

۲. پیامبر (ص) در جنگ تبوک، پیش از رفتن، به علی (ع) گفت:

أما ترضی أنْ تَکونَ منّی بِمَنزلةِ هارونَ مِن مُوسی إلاّ أنَّه لا نَبیَّ

۱- مشروح این سرگذشت در کتاب «فروغ ولایت» ، صص ۳۷- ۴۴ آمده است.

ص:۱۷۶

بَعدی.(۱)

آیا خشنود نیستی که جایگاه تو در نزد من به سان جایگاه هارون نزد موسی باشد، جز اینکه تو پیامبر نیستی.

یعنی تمام مقاماتی که هارون داشت، تو نیز داری.

مقامات هارون در قرآن وارد شده است:

وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی * هارُونَ أَخِی * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی * وَ أَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی (طه: ۲۹ - ۳۲)

برای من یاوری از خانواده‌ام قرار بده، برادرم هارون، مرا با او تقویت کن و او را نیز در پیامبری من شریک ساز.

در جای دیگر می‌فرماید:

وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ وَ جَعَلْنا مَعَهُ أَخاهُ هارُونَ وَزِیراً (فرقان:۳۹)

ما به موسی کتاب دادیم و برادرش هارون را یاور او ساختیم.

۳. احمد بن حنبل و ترمذی و دیگران نقل می‌کنند که پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود:

«إِنَّ عَلیّاً مِنِّی وَ أَنَا مِنْه وَ هُوَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤمنٍ مِنْ بَعدی» . (۲)از این گذشته حدیث غدیر، روشن‌ترین گواه بر وصایت اوست که در این مورد در گذشته سخن گفتیم.

۱- مسند احمد، ج۱، صص ۱۷۳ و ۱۷۵؛ صحیح بخاری، ج۴، ص ۲۰۸؛ سنن ترمذی، ج۵، ص۳۰۲؛ فضائل الصحابه، نسائی، ص ۱۳؛ مستدرک حاکم، ج۲، ص۳۳۷

۲- مسند احمد، ج۴، ص ۴۲۸؛ سنن ترمذی، ج۵، ص ۶۳۲؛ مسند ابی‌داود، ص ۳۶۰؛ خصائص نسائی، ص ۶۴.

ص:۱۷۷

غیبت علی (ع) در دو سفر

پیامبر گرامی (ص) ۲۷ غزوه و ۵۵ سریّه داشت. و امیرمؤمنان در ۲۶غزوه همراه پیـامبر بوده و امّا در جنگ تبوک، به خاطر یک امر مهم شـرکت نکرد و پیـامبر، علی را جانشـین خویش در مـدینه کرد؛ زیرا زمینه برای شورش منافقان فراهم بود و مقصـد پیامبر (ص) بسیار دور و در حدود ۶۰۰ کیلومتری مدینه قرار داشت. پیامبر (ص) برای حفظ جان زنان و مردان مسلمان مدینه که توانایی شرکت در جهاد را نداشـتند، به علی (ع) دستور داد که در مدینه بماند و با هشیاری کامل، مراقب حرکات منافقان باشد. برای همین، رسول خـدا (ص) را در جنـگ تبوک، همراهی نکرد. اتفاقاً امیرمؤمنان شایعه شایعه‌سازان را به سـمع پیامبر (ص) رسانـد که می‌گوینـد به عنوان بی‌مهری مرا همراه نساخته‌اید. پیامبر (ص) در پاسخ فرمود:

«أما ترضی أن تکون منّی بمنزلهٔ هارون من موسی؟ !» .

و امّیا در سـفر حجـهٔالوداع، پیامبر (ص) پیش از آن، علی (ع) را برای هـدایت و ارشاد و قضاوت مردم یمن، اعزام کرده بود و امتثال امر پیـامبر (ص) ، بالا-تر از حضور در نزد رسول خـداست، ولی آغاز ماه ذی‌حجه، در مکه به پیامبر (ص) پیوست و در بازگشت در جحفه، مدال فضیلت به نام حدیث غدیر نصیب او گشت.

در پایـان، یـادآور می‌شـویم کـه بعضــی، تهی از دانش و بینش هسـتند و برگی از تاریـخ نخوانده‌انـد و همـه حقـایق مسـلّم را منکر می‌شوند و به آخوندهای شـیعه مسایل خلاف واقع نسبت می‌دهند. گویی احمد بن حنبل یک آخوند شیعه است که می‌گوید پیامبر (ص) فرمود: «

أنت ولی

ص:۱۷۸

کلّ مؤمن بعدی» یا بخاری، آخوند شیعی است که حدیث تشبیه علی (ع) به هارون برادر موسی را نقل می‌کند؟

گویا نویسندگان دیگر سنن و کتاب‌های حدیث، همگی آخوندهای شیعه هستند که حدیث غدیر را نقل کردند. ما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ .

ص:۱۷۹

شبهه ۱۰: همراهی ابوبکر با پیامبر (ص) در هنگام هجرت دلیل بر جانشینی وی است

زائری به دفاع از علی (ع) گفت: از افتخار علی (ع) همین بس که در «لیلهٔالمبیت» ، در جای پیامبر (ص) خوابید. پاسخ شنید که: اگر پیامبر (ص) علی (ع) را به عنوان جانشینی برگزیده بود، چرا او را به کام مرگ فرستاد و از اینکه ابوبکر را همراه خود برد، می‌توان فهمید که می‌خواست آسیبی به او نرسد تا جانشین او باشد.

پاسخ

پیامبر گرامی (ص) در طول رسالت خود، تابع وحی الهی بوده و از آن پیروی می‌کرد. الگوی کار او، همان است که می‌فرماید:

قُلْ إِنَّما أَتَّبِعُ ما یُوحی إِلَیَّ مِنْ رَبِّی (مائده: ۳)

بگو من تنها از چیزی پیروی می‌کنم که از سوی پروردگارم به من، وحی می‌شود.

بنابراین، در آغاز دعوت در «یوم الدار» از طرف خدا، مأمور گشت

ص:۱۸۰

در مجلسی که بنی‌هاشم گرد آمده بودند، علی (ع) را به عنوان خلیفه و وصی خود، اعلام کند، پس از گذشت سیزده سال، مأمور شد که مکه را به عزم مدینه ترک کند و برای اینکه مشرکان تصوّر کنند که او هنوز در خانه است، از طرف خدا مأمور گشت که علی (ع) را بر جای خود بگذارد تا توجه دشمنان را به خود جلب کند و هر دو به امر الهی بوده است.

خدا در ستایش این فداکاری، این آیه را فرستاد:

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْ-رِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ (مائده: ۳)

برخی از مردم جان خود را برای خشنودی خدا به فروش می‌رسانند و خدا به بندگان مهربان است.

بنابراین لازم است بعضی از خدا بپرسند که خدایا؛ چرا در آغاز بعثت، امر فرمودی که پیامبر (ص) ، علی (ع) را به وصایت برگزیند و در سال سیزدهم بعثت امر فرمودی که جان علی (ع) را در معرض خطر قرار دهد. مسلّماً چنین فضولی بر من و او نیست، خدا از مصالح کار آگاه‌تر است و کارهای او در همه موارد حکیمانه می‌باشد.

در اینجا نکته دیگری هست و آن اینکه می‌خواهند برتری خلیفه را از این راه اثبات کنند که پیامبر (ص) جان او را حفظ کرد، تا وی جانشین پیامبر شود، ولی باید پرسید که حفظ جان یک مسلمان، چگونه دلیل بر خلیفه‌بودن او پس از ده سال خواهد بود؟ شما که می گویید پیامبر (ص) از غیب آگاه نیست، از کجا می‌دانست که او زنده خواهد

ص:۱۸۱

ماند تا به این نیت، او را از خطر حفظ کند؟

ما مسئله فضیلت و برتری افراد را بر قرآن عرضه می‌کنیم. قرآن، فضیلت و برتری را در کثرت جهاد می‌داند و می‌فرماید:

فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدِینَ عَلَی الْقاعِدِینَ أَجْراً عَظِیماً (نساء: ۹۵)

خدا مجاهدان را بر دیگران که از جهاد بازمانده‌اند برتری بزرگی بخشیده است.

علی (ع) در ۲۶ غزوه و چندین سریّه شرکت کرده و اگر جانفشانی‌های علی (ع) در جنگ بدر و احد نبود، مسلمانان با دشواری بزرگی روبرو می‌شدند. مطالعه سیره ابن‌هشام، عظمت جهاد علی (ع) را به روشنی ثابت می‌کند. اکنون می‌پرسیم آن کس که شما او را خلیفه می‌دانید، آیا در طول عمر خود در میدان نبرد از خود رشادتی نشان داده است و دشمن را شکست داده و یا لااقل مشرکی به دست او کشته شد، یا فقط، سیاهی لشکر بود؟ می‌دانید که حتی در جنگ احد، شیخین از صحنه فرار کردند و به کوه پناه بردند؛ زیرا تصور می‌کردند که پیامبر (ص) کشته شده است؟(۱)

من از بازگویی تاریخ در این مورد خوشحال نیستم امّا بیهوده‌سرایی‌های بعضی سبب می‌شود که انسان، پرده از روی حقایق بردارد.

۱- مغازی واقدی، ج ۱، غزوه احد.

ص:۱۸۲

شبهه ۱۱: پیروی پیامبر (ص) از وحی در مسئله جانشینی

آیا پیامبر به حکم عقل و شرع، مجاز به تعیین جانشین بوده است؟

پاسخ

پیامبر گرامی (ص) در تمام کارهای خود، پیرو وحی بود، آنچه که مربوط به شریعت بود، از آنجا الهام می گرفت و می‌فرمود:

قُلْ ما یَکُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِی إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ ما یُوحی إِلَیَّ (یونس: ۱۵)

بگو من حق ندارم آن را از پیش خودم تغییر دهم. من جز از آنچه بر من وحی می‌شود از چیزی پیروی نمی کنم.

بنابراین اگر فردی را برای جانشینی خود نصب کرده، قطعاً به امر الهی بوده است و مفسران در شأن نزول آیه بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ می گویند: شأن نزول آیه، نصب علی (ع) به خلافت در روز غدیر است.(۱)

۱- در نزول این آیه در گذشته سخن گفتیم و برخی از مدارک آن را متذکر شدیم.

ص:۱۸۳

و امّا از نظر خرد، مسلّماً گفتار شیخ‌الرئیس فصل الخطاب است. او در کتاب شفا در مبحث «امامت و خلافت» می گوید: « والتنصیص أقطع للشغب. . . » حاصل اینکه اگر پیامبری فردی را معین کند، از اختلاف جلو گیری می کند.

اتفاقاً حیات پیامبران پیشین، این مسئله را به روشنی ثابت می کند و همگی برای خود جانشین انتخاب کرده‌اند و پیامبر نیز از این مجموعه مستثنی نیست، چنان که قرآن می‌فرماید: قُلْ ما کُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ ؛ «من در میان پیامبران، چیز تازه و بی‌سابقه‌ای نیستم» . (احقاف: ۹)

ص:۱۸۴

شبهه ۱۲: سرگذشت سقیفه در آیینه تاریخ

اشاره

در سقیفه بنی‌ساعده، در ابتدا انصار مدعی بودند که باید جانشین پیامبر از میان آنان باشد و مشاجره بالا گرفت و به ابوبکر مراجعه کردند که نزدیک‌ترین فرد به پیامبر اکرم (ص) بوده است. همه می‌دانیم هیچ‌کس از ابوبکر به پیامبر (ص) نزدیک‌تر نبوده و هیچ‌کس به‌اندازه ابوبکر با پیامبر (ص) همراه نبوده است. ابوبکر به عنوان فصل‌الخطاب و فصل الختام گفت: «جانشین پیامبر (ص) باید از هاشمیون باشد و به این ترتیب فتنه خاموش شد» .

پاسخ

در میان همه این سخنان، یک سخن حق هست و آن اینکه گفت: «فتنه خاموش شد» . معلوم می‌شود که سه نفر از مهاجران و دو گروه از انصار که در سقیفه گرد آمده بودند، در حال فتنه‌گری بودند و سرانجام فتنه خاموش شد و این با عدالت صحابه و لباس قداستی که بر همه آنها پوشانده شده، در تضادّ است؛ زیرا هنوز بدن پاک پیامبر (ص)

ص:۱۸۵

بر روی زمین بود که سران صحابه به فکر تقسیم ارثیه سیاسی رسول‌خدا (ص) افتادند. اکنون ما سرگذشت سقیفه را به صورت فشرده نقل می‌کنیم تا روشن شود همه آنچه آقایان می‌گویند، دروغ و بی‌پایه است.

هنوز جسد پیامبر (ص) بر روی زمین بود و مردم خود را برای مراسم نماز و غسل و تدفین پیامبر (ص) آماده می‌کردند. دو نفر وارد شدند و آهسته به ابی‌بکر و عمر گفتند که انصار در سقیفه بنی‌ساعده در فکر تصاحب خلافت هستند. ابوبکر به عمر گفت: «باید به آنجا برویم» و هر دو بی‌آنکه دیگر مهاجران را خبر کنند به همراه ابوعبیده روانه سقیفه بنی‌ساعده شدند. درحالی‌که همه مهاجران و انصار و بنی‌هاشم گرد خانه پیامبر (ص) جمع شده بودند تا در مراسم تدفین پیامبر شرکت کنند، و گروه بیشتری در حال آمدن بودند.

این سه نفر وارد سقیفه شدند درحالی‌که سعد بن عباده نماینده انصار مشغول سخنرانی بود و حاصل سخنان او این بود که ما به پیامبر پناه دادیم و او را یاری کردیم و برای گسترش اسلام جهاد کردیم و سنگینی کار بر دوش ما بود، بنابراین باید زمام کار را ما به دست بگیریم و جز انصار کسی برای این کار لیاقت ندارد.(۱)

با اینکه بین دو طایفه انصار، یعنی اوس و خزرج خصومت‌های باطنی در کار بود، ولی سخنرانی سعد، توانست به ظاهر یک نوع

۱- تاریخ طبری، ج۳، ص ۲۱۸.

ص:۱۸۶

وحدت، در میان آنان، ایجاد کند تا اختلافات گذشته را فراموش کنند، و نزدیک بود به تصمیم واحدی برسند.

سخنرانی ابوبکر

وقتی سخنان سعد به پایان رسید، ابوبکر برای برهم زدن وحدت انصار، شروع به سخنرانی کرد. نخست انصار را ستود که از پیشگامان در اسلام هستند، ولی با دیپلماسی خاصی توانست، آتش اختلاف دیرینه را میان آنان بار دیگر روشن کند. وی گفت: هرگاه خلافت و زمامداری را قبیله خزرج به دست گیرند، اوسیان از آنها کمتر نیستند و اگر اوسیان، گردن به‌سوی آن دراز کنند، خزرجیان از آنها دست کمی ندارند. از این گذشته، میان دو قبیله خون‌هایی ریخته شده و افرادی کشته شده و زخم‌هایی غیر قابل جبران پدید آمده که هرگز فراموش‌شدنی نیست. هرگاه یک نفر از شما خود را برای خلافت آماده سازد، خود را در میان دهان شیر افکنده و سرانجام، میان دو فکّ مهاجر و انصار، خرد می‌شود.(۱)

سخنرانی حَبّاب بن منذر

حباب بن منذر، که از انصار بود، احساس کرد که سخنان ابوبکر، وحدت کلمه انصار را به‌هم می‌زند، برخاست و انصار را برای قبضه‌کردن امر خلافت تحریک نمود و گفت:

۱- البیان و التبیین، ج۲، ص ۱۸۱.

ص:۱۸۷

مردم! برخیزید و زمام خلافت را به دست گیرید. رقیبان شما (مهاجران) در سرزمین شما و در زیر سایه شما زندگی می کنند، رأی، رأی شماست و اگر مهاجران اصرار دارند که امیر از آنان باشد، چه بهتر که امیری از مهاجر و امیری از انصار برگزیده شود.

سخنرانی عمر

عمر بن خطاب، نظریه دو فرمانروا را ردّ کرد و گفت:

هرگز دو شتر را نمی‌توان با یک ریسمان بست و هرگز عرب‌ها زیر بار شما نمی‌روند، درحالی‌که پیامبر از غیر شماست. کسانی باید زمام خلافت را به دست بگیرند که نبوّت در خاندان آنها بوده است.

منطق هر دو گروه منطقی کاملاً- بی‌ارزش بود و جز منطق قبیله‌گرایی چیز دیگری نبود. منطق انصار این بود که چون ما پیامبر (ص) را یاری کردیم، پس خلافت از آن ماست، منطق مهاجران این بود که چون پیامبر (ص) از قریش بوده، پس خلیفه باید از میان ما تعیین شود. هیچ‌کدام از این دو گروه در این اندیشه نبودند که بنشینند و داناترین و شایسته‌ترین فرد را برگزینند، خواه از انصار باشد یا از مهاجران و از همه بالاتر اینکه در این کار از خدا و پیامبر او رهنمود بگیرند.

از این گذشته، منطق عمر این است که باید از خاندان پیامبر کسی را برگزید، خاندان پیامبر بنی‌هاشم بودند، پس چرا خلیفه از غیر از آنان برگزیده شد؟ ابوبکر از قبیله تیم و عمر از قبیله عدی بود.

ص:۱۸۸

سخنان ناشایست و پرخاشگری‌های طرفین به یکدیگر، زیاد شد.

آنچه که توانست، گوی را از انصار به طرف مهاجر سوق دهد، این است که «بشیر بن سعد» خزرجی که پسر عموی سعد بن عباده بود، از توجه فراوان خزرجیان و اوسیان به پسر عموی خود، سخت رنج می‌برد، برای به‌هم زدن این وحدت، برخلاف توقع همه انصار، گفت: «پیامبر از قریش است. خویشاوندان پیامبر، برای موضوع زمامداری از ما شایسته‌ترند. چه بهتر خلافت را به آنان واگذار کنیم» .

همین سخن سبب شد که ابوبکر فوراً از این آب گل‌آلود بهره گرفت و گفت: «ای مردم! به نظر من عمر و ابوعبیده برای خلافت شایستگی دارند، با هر کدام مایلید بیعت کنید» .

مسلماً این پیشنهاد، رنگ جدی نداشت، بلکه مقدمه آن بود که این دو نفر برخیزند و بگویند با وجود شما نوبت به ما نمی‌رسد. همین‌گونه هم شد، هر دو برخاستند و گفتند: «تو از ما شایسته‌تر هستی، چه کسی می‌تواند در این امر بر تو سبقت بگیرد» . سپس این دو برخاستند و دست ابوبکر را به عنوان خلیفه مسلمین فشردند. ابوبکر نیز بدون اینکه تعارف کند دست خود را دراز کرد.(۱)

بشیر بن سعد که از شادی در پوست خود نمی‌گنجید که توانست پسر عموی خود را عقب بزند، متهورانه برخاست و دست ابوبکر را به عنوان خلافت فشرد و این کار، خشم خزرجیان را برانگیخت و لذا

۱- سیره ابن هشام، ج۲، صص ۶۵۹ و ۶۶۰.

ص:۱۸۹

حباب بن منذر از سران انصار، او را فرزند عاق خزرج و نمک‌نشناس و حسود خواند. اینکه می گویند «کرم درخت از خود درخت است» ، در همین‌جا صدق می کند.

کنار زدن سعد بن عباده، که به معنای عقب رفتن خزرجیان بود، سبب شد که آن وحدت ظاهری میان خزرجیان و اوسیان به هم بخورد، و لذا رئیس اوسیان، اسید بن حضیر برخاست و به عنوان رئیس قبیله اوس با ابوبکر بیعت کرد. در این هنگام، مشاجره و درگیری فیزیکی بالاـ گرفت، سعد بن عباده که در گوشه سقیفه بود، زیر دست و پا ماند و مشاجره سختی میان او و به یک معنی فرزند او با عمر درگرفت، ولی عمر به سفارش ابوبکر ساکت شد؛ زیرا بردباری در اینجا مایه پیروزی بود.

جبهه مهاجر که فقط سه نفر بودند، به همین مقدار از بیعت اکتفا کرده و از سقیفه بیرون آمدند، درحالی‌که دور ابوبکر را گرفته بودند و به نفع او شعار می‌دادند و از مردم می‌خواستند که با او بیعت کنند. در این هنگام خزرجیان که شکست سیاسی خورده بودند، شعار خود را عوض کردند و گفتند: «ما جز علی با کسی بیعت نمی کنیم» .(۱)

نتیجه

خلافت ابوبکر با رأی چهار نفر، دو نفر از مهاجر (یعنی عمر و ابوعبیده) دو نفر از انصار (یعنی بشیر بن سعد و اسید بن حضیر) به

۱- تاریخ طبری، ج۲، ص ۲۰۲؛ تاریخ کامل ابن اثیر، ج۲، ص ۲۲.

ص:۱۹۰

رسمیت شناخته نشد. بعداً به تدریج در وسط راه و در مسجد از طریق وعده و وعید افراد بیشتری را وادار به بیعت کردند.

آیا این مجلس، با این منطق پوشالی، می‌تواند مصداق آیه مبارکه أَمْرُهُمْ شُوری بَیْنَهُمْ باشد؟

شایسته‌ترین جمله در تحلیل بیعت سقیفه، عبارت عمر بن خطاب است که می‌گفت:

وَاللهِ ما کانَتْ بَیعةُ أبی بَکرٍ إلاّ فَلتةً وَقَی اللهُ شَرَّها وَمَنْ بایَعَ رَجُلاً مِنْ غَیْرِ مَشورةِ الْمُسلمین لا بَیعةَ له.(۱)

به خدا سوگند، بیعت ابوبکر و انتخاب وی برای خلافت جز یک لغزش چیزی نبود که خدا ما را از شرّ آن نگاه داشت، هرکس بدون مشورت با مسلمانان با کسی بیعت کند، بیعت او بی‌ارزش است.

ولی در گفتار او که می‌گوید: «

وقی الله المسلمین شرّها » برخلاف واقعیت است؛ زیرا خلافت ابوبکر، نارضایتی عمومی همه عرب‌های بیرون مدینه را برانگیخت و لذا از پرداخت زکات خودداری کردند و شورش‌های گسترده‌ای در سراسر جزیرةالعرب به پا شد که مدت‌ها به درازا کشید و خون‌های بسیاری ریخته شد.

اگر واقعاً منطق ابی‌بکر درست است که خلیفه باید از خاندان پیامبر باشد، پس چرا این کار را نکردند و همه بنی‌هاشم کنار زده شدند و به

۱- مسند احمد، ج۱، ص ۵۵؛ الصواعق المحرقة، صص ۱۰- ۱۴.

ص:۱۹۱

همین دلیل نیز از بیعت خودداری کردند.

این اجمال سقیفه است و معلوم می‌شود واقعاً فتنه بوده و فتنه نیز خاموش نشده و آثار زیانباری را تا به امروز بر جای نهاده است و اختلاف عظیمی در پیکره امت اسلامی، پدید آورده است و به عزّت و عظمت امّت اسلامی آسیب رسانده است. اینک وقت آن است که بپرسیم: این مأموران ارشادی، با کتمان حقایق تاریخی، چه هدفی را دنبال می‌کنند؟

فرض کنیم که نصّی و سفارشی اکید از پیامبر (ص) درباره امام علی (ع) نبود، و قرار بود که خلیفه اسلامی از طریق شورا برگزیده شود. در این صورت باید پس از تجهیز جسد مقدس پیامبر (ص) ، از همه گروه‌ها بزرگانی انتخاب شوند، آن‌گاه پس از یک رشته رایزنی‌ها، لایق‌ترین و شایسته‌ترین فرد از نظر دانش و بینش برای این مقام برگزینند، نه اینکه در یک مجلسی که از مهاجران فقط سه نفر و از انصار جمع قلیل حاضر بوده‌اند، سپس با منطق‌های بی‌اساس یکی را برای خلافت برگزینند و کسانی که از بیعت سرباز زنند تهدید کنند.

از همه اینها گذشته در اینجا دو مطلب خیلی مهم است:

۱. نمک‌نشناسی این جمعیت که به مسئله تجهیز پیامبر (ص) اهمیت نداده و به فکر خلافت و کسب مقام افتادند.

۲. بر فرض اینکه در سقیفه جمع می‌شدند، باید قبلاً در کتاب و سنت بررسی کنند که شیوه حکومت در اسلام چگونه است و آیا فردی تعیین شده یا نه؟ و آن‌گاه دست به کار انتخاب یا انتصاب شوند.

ص:۱۹۲

شبهه ۱۳: چرا امامت علی (ع) در عرفات اعلام نشد؟

چرا پیـامبر (ص) موضوع ولاـیت حضـرت علی (ع) را در عرفات که همه زائران، جمع بودنـد، بیان نکرد؟ معلوم می‌شود که مقصود حب و دوستی آن حضرت بود که در غدیر بیان کرد.

پاسخ

اوّلاً: یادآور می‌شویم که ما نسبت به همه مصالح امور، آگاهی نداریم و پیامبر گرامی (ص) تابع وحی الهی بوده است. وحی الهی او را در هیجدهم ذی‌الحجه در طریق خود به مدینه در سرزمین غدیر خم مأمور به ایراد خطبه و تعیین جانشین کرد. اما چرا این کار را در عرفات انجام نداد، خدا بهتر می‌داند.

ثانیـاً: پیـامبر گرامی (ص) در روز عرفه و حتی روز منی، خطبه‌های متعـددی خوانـده که ما همه آنها را در کتابی (۱)جمع کرده‌ایم، ولی برای اینکه مسئله خلافت، درخشش بیشتری پیدا کند، آن را

۱- حجهٔ‌الوداع خطب و ارشاد.

ص:۱۹۳

جداگانه مطرح کرد، و اگر در همان روزهای اقامت خود در عرفات و منی، خلافت امام را مطرح می‌کرد، مانند روزی که برای این کار اختصاص دهد، اهمیت پیدا نمی‌کرد. بالأخص که پیامبر (ص) در روز غدیر دستور داد آنها که جلو رفته‌اند از حرکت بایستند و منتظر شد آنها که عقب مانده‌اند به این جمع بپیوندند. آن‌گاه در آن هوای گرم که مردم بخشی از عبا را زیر پا و برخی را بر سر می‌نهادند، بالای منبری رفت که از جهاز شتر ترتیب یافته بود و خطبه‌ای خواند و در آن معارف الهی را از توحید و نبوت و معاد مطرح کرد و آن‌گاه گفت: «ألست أولی بکم من أنفسکم قالوا بلی! قال: من کنت مولاه فهذا علی مولاه» .

استقلال بخشیدن به خطبه، آن هم همراه با یک سلسله شرایط و ویژگی‌ها سبب می‌شد که مردم، این خاطره را همیشه به یاد داشته باشند و به دیگران هم برسانند.

برای توضیح بیشتر اینک به تعداد خطبه‌های پیامبر (ص) اشاره می‌شود:

پیامبر اسلام (ص) در روز هفتم و هشتم، خطبه‌ای را ایراد کرد.(۱)

در روز عرفه، خطبه دیگری را ایراد کرد.(۲)

در روز منی خطبه‌ای خاص را ایراد کرد. (۳)

۱- مستدرک حاکم، ج۱، ص ۶۳۲

۲- صحیح مسلم، ج۲، ص ۷۲۶

۳- المصنف، ابن ابی‌شیبه، ج۴، ص ۳۳۹.

ص:۱۹۴

باز در همان روز یا روز بعد، خطبه‌ای را در مسجد خیف ایراد کرد.(۱)

رسول گرامی (ص) پس از ورود به مکه خطبه‌ای را نزد کعبه ایراد فرمودند.(۲)

با توجه به این خطبه‌های فراوان و کلمات قصار و کوتاه، اگر رسول گرامی (ص) در لابلای این خطبه‌ها، خطبه غدیر را ایراد می‌کرد و علی (ع) را به مقام ولایت نصب می‌کرد، مسلماً آن چشمگیری خاصی را نداشت که پس از چندی در چهار راه عبوری شام و یمن و مدینه، و قبل از متفرق شدن حاجیان اعلام کرد.

۱- جمهرة خطب العرب، ج ۱، ص ۱۵۱، خطبة النبی بالخیف، شماره ۵

۲- الدرالمنثور، ج۷، ص ۴۱۲.

ص:۱۹۵

شبهه ۱۴: امامان شیعه و خلافت

می گوینـد: از امامان شیعه فقط دو نفر حکومت کردنـد: یکی حضرت علی (ع) و دیگر حضرت حسن (ع) ، بقیه چگونه می توانند خلیفه‌های رسول خدا (ص) باشند؟

پاسخ

طراح شبهه بین خلافت شرعی و الهی و حکومت ظاهری و مادّی، فرقی نگذاشته است، همه امامان معصوم (علیهم السلام) ، خلفای راستین رسول خدا بودنـد، از میان آن دوازده نفر، دو نفر حکومت کردند. امّا غیر آن دو نیز خلیفه رسول خدا بودند، امّا دشمنان و زورگویان، از حکومت آنان جلوگیری کردنـد. عـدم پـذیرش، و یا جلوگیری از انجام وظیفه، سبب نمی‌شود که مقامی که خـدا به آنان داده است، از آنان سلب شود، بیشتر پیامبران و اوصیای آنان قدرت ظاهری نداشته‌اند و حتی تحت تعقیب و آزار بودند، ولی این مشکلات، مانعی برای مشروعیت نبوت یا وصایت آنها نبوده است.

ص:۱۹۶

ضمناً باید دانست، خلافت نیز بر دو نوع است: خلافت شـرعی و خلافت عرفی. غیر این دو نفر از خلفاء، خلیفه شرعی نبودند، به این معنی که پیـامبر (ص) آنـان را برای خلافت تعیین کرده باشـد. خلافت آنان عرفی بود، یعنی به وسـیله پشتیبانی گروهی از مردم، آن هم بـا یـک رشـته تمهیـدات و مسائـل سیاسـی، موفق به حکمرانی گشـتند که مسـلماً در مقابل تنصـیص الهی بی‌ارزش خواهـد بود، چنان‌که می‌فرماید:

وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَهٍ إِذا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ (احزاب: ۳۶)

هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، انتخابی (در برابر فرمان خدا) داشته باشد.

ص:۱۹۷

شبهه ۱۵: نبوت پیامبران با معجزه شناخته می‌شود، معجزه امامان شیعه چیست؟

پاسخ

نبوت پیامبران به یکی از سه طریق شناخته می‌شود که یکی از آنها معجزه است. اینک هر سه طریق را اجمالاً یادآور می‌شویم:

۱. معجزه یعنی کاری که از حدود توانایی بشر، بیرون باشد و استادان فن، تصدیق کنند که این کار کار بشری نیست، بلکه کاری الهی است.

هنگامی که موسی، با معجزه شاخص خود، به میدان آمد، همه ساحران تصدیق کردند که این کار، از حدود توانایی بشر بیرون است، چنان‌که می‌فرماید: فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّداً ؛ «ساحران همگی به سجده افتادند» . (طه: ۷۰)

۲. تنصیص پیامبر پیشین بر نبوت پیامبر پسین و این همان راهی است که در مورد پیامبر (ص) نیز تحقق پذیرفته است. چنان‌که می‌فرماید:

ص:۱۹۸

وَ إِذْ قالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يا بَنِي إِسْرائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْراةِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جاءَهُمْ بِالْبَيِّناتِ قالُوا هذا سِحْرٌ مُبِينٌ (صف: ۶)

و هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: «ای بنی‌اسرائیل! من فرستاده خدا به‌سوی شما هستم درحالی‌که تصدیق‌کننده توراتی می‌باشم که قبل از من فرستاده شده، و بشارت‌دهنده به رسولی که بعد از من می‌آید و نام او احمد است!» هنگامی که او با معجزات و دلایل روشن به سراغ آنان آمد، گفتند: «این سحری آشکار است» !

در این آیه، نبوت پیامبر گرامی (ص) به وسیله تنصیص پیامبر پیشین معرفی شده است.

۳. جمع قرائن و شواهد درباره زندگی مدّعی نبوت مانند نظر درباره افرادی که تربیت کرده و آثاری که در زندگی از خود، به یادگار نهاده است، این راه علمی را ما درباره نبوّت جهانی پیامبر طی کرده‌ایم و قیصر روم نیز وقتی نامه دعوت پیامبر را دریافت کرد در این‌باره به کاوش‌هایی پرداخت و از ابوسفیان پرسش‌هایی نموده که ابن‌هشام آنها را نقل کرده و او از مجموع اطلاعات دریافتی، به راستگویی رسول خدا پی برد.

با توجه به این طرق سه‌گانه، در پاسخ این سؤال می گوییم:

امام هرگز دارای معجزه نیست؛ زیرا معجزه از ویژگی‌های پیامبر است و اگر کار خارق‌العاده‌ای انجام دهد، آن را کرامت می‌نامند؛

ص:۱۹۹

چنان‌که کارهای حضرت مریم نیز کرامت بود، قرآن نقل می‌کند:

کُلَّما دَخَلَ عَلَیْها زَکَرِیَّا الْمِحْرابَ وَجَدَ عِنْدَها رِزْقاً قالَ یا مَرْیَمُ أَنَّی لَکِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ (آل‌عمران: ۳۷)

هر زمان زکریا وارد محراب او می‌شد، غذای مخصوصی در آنجا می‌دید، از او پرسید: «ای مریم! این را از کجا آورده‌ای؟ !» گفت: «این از سوی خداست. خداوند به هرکس بخواهد، بی‌حساب روزی می‌دهد» .

فراهم شدن روزی در برابر سجاده مریم، یکی از کرامت‌های اوست، ولی او هرگز پیامبر نبوده و این کار نیز معجزه نامیده نمی‌شود.

روی این اساس، امامت امامان ما از دو راه شناخته می‌شود: یکی تنصیص پیامبر و تنصیص امام پیشین، یکی هم از جمع قرائن و شواهد.

به‌عنوان نمونه، پس از درگذشت امام صادق (ع) به خاطر اختناق، شیعیان در شناخت امام، جز طایفه خاصی که از نص آگاه بودند، بقیه دچار دودستگی شدند. امّا سؤالات قمی‌ها و پاسخ‌های امام کاظم (ع) و دانش‌های سرشار او گواهی داد که او امام است.

ص:۲۰۰

شبهه ۱۶: آیا احادیث امامان، در ردیف احادیث پیامبر است؟

م-ی گ-وین-د: شیعی-ان، اح-ادیث ام-ام-ان خ-ود را همس-ان ب-ا اح-ادیث پی-امب-ر (ص) می‌داننـد وقتی ک-ه حـدیث را از امام صادق یا امام باقر (علیهما السـلام) نقل می کنند، بقیه سند را ذکر نمی کنند. آیا این بدان معنی نیست که وحی بر آنها نازل می‌شود؟

پاسخ

پیـامبر گرامی (ص) ، به هنگـام رحلت دو حجت در میـان مردم نهاد یکی قرآن، و دیگری عترت، از اینکه عترت در کنار قرآن قرار گرفته است می‌توان گفت که آنـان نیز بسان کتاب خـدا معصومنـد، و آگاهی آنان از معارف و احکام مربوط به تعلیم الهی است و هرگز از دیگران اخذ نکرده‌اند، و این نوع آموزش غیبی بدون داشتن مقام نبوت، چیز جدیدی نیست. قرآن، فردی را معرفی می کند درحالی که او پیامبر نبوده، آموزش‌های غیبی داشـته است. خدا درباره فردی که بنا شد موسـی (ع) با او ملاقات کند و از او آموزش بگیرد، چنین می‌فرماید:

ص:۲۰۱

فَوَجَدا عَبْداً مِنْ عِبادِنا آتَیْناهُ رَحْمَهً مِنْ عِنْدِنا وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً (کهف: ۶۵)

بـن-ده‌ای از بـن-دگ-ان م-ا را ی-افت ک-ه م-ا از پیش خ-ود، نعمت-ی داده ب-ودی-م و دانش-ی از ن-زد خ-ود بـه او آموخت-ه ب-ودی-م.

چون موسی (ع) از واقعیت این مرد، آگاه بود، هنگامی که به او رسید، چنین گفت:

هَلْ أَتَّبِعُکَ عَلی أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً (کهف: ۶۶)

اجازه می‌دهی با تو همراهی کنم، تا از آن رشد و آگاهی که خدا به تو داده، مرا نیز بیاموزی؟

از ای-ن بی-ان، می‌ت-وان مسـئله عـل-م و دانش ام-ام-ان را دری-افـت. آن-ان ب-ه ام-ر الـه-ی، ب-رای تکمی-ل دیـن، آموزش‌هـای غیبی داشته‌اند و نزد کسـی درس نخوانده‌انـد و پیش اسـتادی زانو نزده‌انـد، با این همه، پاسخگوی کلیه نیازهای امت بوده‌اند.

از آنجا که آگاهی آنان از جهان غیب بود، خود امامان شیعه آشکارا می‌گوینـد که احادیث ما همان احادیث رسول خداست. امام صادق (ع) می‌فرمایـد: حـدیث من، حـدیث پدرم امام باقر (ع) ، و حدیث او حدیث پدرش سـیدالساجدین (ع) و حدیث او، حدیث پـدرش حسین بن علی (ع) و حـدیث او حدیث امیرمؤمنان (ع) و حدیث وی حدیث رسول خداست (۱)و لذا وقتی سـند به یکی از این امامان می‌رسد، ذکر بقیه امامان لازم نیست.

۱- کافی، ج ۱، ص ۵۳، باب روایهٔ کتب الحدیث.

ص:۲۰۲

شبهه ۱۷: مقامات معصومین و اندیشه غلوّ

می گویند: مقاماتی که برای امامان معصوم، ثابت شده، نوعی غلوّ است.

پاسخ

غلوّ در لغت، به معنی خروج از حدّ و اندازه است، در قرآن مجید آمده است:

یا أَهْلَ الْکِتابِ لا تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ وَ لا تَقُولُوا عَلَی اللَّهِ إِلاَّ الْحَقَّ (نساء: ۱۷۱)

ای پیروان کتاب - تورات و انجیل - در دین خود، از حد و اندازه بیرون نروید و درباره خدا جز آنچه که حق است نگویید.

یکی از نمونه‌های غلوّ آنان این است که مسیح را فرزند خدا در عین حال یکی از سه خدایی می‌دانند که مجموعاً الوهیت را تشکیل می‌دهند، یعنی خدای پدر و خدای پسر و روح‌القدس درحالی که حضرت مسیح، بنده و مخلوق خدا بود.

ص:۲۰۳

بنابراین، بایـد حـدود ربوبیت و عبودیت، روشن شود. تا نوع تجاوز از حـد عبودیت و بندگی به مرز الوهیت و خدایی، تعیین گردد. خداوند در بسیاری از سوره‌ها صفات خاص خود را بیان کرده است. هرگاه یکی از این صفات را برای بندگان خدا ثابت کنیم، راه غلوّ را پیموده‌ایم. در آخر سوره حشر صفات خدا به‌گونه‌ای روشن بیان شده است:

هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا ـ إِلهَ إِلاَّ ـ هُوَ عـالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهـادَهِٔ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا ـ إِلهَ إِلاَّ ـ هُوَ الْمَلِـکُ الْقُـدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ * هُوَ اللَّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنی یُسَبِّحُ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ

او خـدایی است که معبودی جز او نیست، دانای آشـکار و نهان است، و او رحمان و رحیم است! او خـدایی است که معبودی جز او نیست، حاکم اوست، از هر عیب منزّه است، سـتم نمی‌کنـد، امنیّت‌بخش است، مراقب همه چیز است، قدرتمندی که با اراده خود هر امری را اصـلاح می‌کند و شایسـته عظمت است؛ خداوند منزّه است از آنچه شـریک برای او قرار می‌دهند! او خداوندی است خالق، آفریننـده‌ای بی‌سابقه، و صورتگری (بی‌نظیر) ؛ برای او نام‌های نیک است؛ آنچه در آسـمان‌ها و زمین است تسبیـح او می‌گویند و او عزیز و حکیم است!

ممکن است گفته شود: با اینکه عالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَهِٔ از خصایص

ص:۲۰۴

خداست، چگونه امامان معصوم را عالمان غیب می‌شمارید؟ پاسخ آن را در گذشته گفته‌ایم. آیه مبارکه نه تنها علم غیب را از ویژگی‌های خدا می‌شمارد، حتی علم به شهادت را نیز مخصوص او می‌داند، درحالی که همگی می‌دانیم علم به مشهودات از ویژگی‌های خدا نیست و همه بندگان خدا سهمی در آن دارند. با توجه به این مطلب، باید گفت: مراد آن علوم و دانش‌هایی است که از درون وجود عالم بجوشد و مستقل و متکی به غیر نباشد. چنین علمی اعم از غیب و مشهود، مخصوص خداست. امّا هر نوع آگاهی از آشکار و پنهان که تعلیم خدا باشد، و یا به وسیله ابزار شناخت کسب شود از خصایص خدا نیست، بلکه خدا برتر از آن است که دارای چنین علمی باشد، چنین علمی در انبیا و اولیا و ائمه فراوان است.

ممکن است نظر طرّاح شبهه، اوصافی باشد که در برخی از زیارت‌های منسوب به اهل‌بیت (علیهم السلام) بیان شده است. درباره این اوصاف باید بین خالق و غایت خلقت فرق نهاد. خالق مطلق در عالم هستی خداست و جز خدا، خالق حقیقی نیست و آفریدگاری دیگر موجودات. به حول و قوه اوست و لذا در نماز به هنگام برخاستن می گوییم

«بحول الله و قوته أقوم و أقعد» ، امّا غایت و غرض از خلقت، انسان کامل است و جهان برای انسان کامل آفریده است و اگر این غرض در میان نباشد، کار آفرینش بیهوده خواهد بود و گل سرسبد انسان کامل، انبیا و اوصیا و امامان معصوم هستند.

ص:۲۰۵

بایـد آنچه در زیارت جامعه آمده، به صورت علّت غایی و غرض از خلقت تفسـیر کرد، و لذا در آغاز زیارت جامعه، بهترین توحید و عالی‌ترین تجلّی آن آمده است، با توجه به آنچه که در آغاز آمده است، باید فقرات بعدی را معنی کرد.

ص:۲۰۶

شبهه ۱۸: عصمت امامان و اندیشه غلو

می گویند: شیعیان معتقدند که امامان آنان، پیراسته از گناه می‌باشند و این نوعی غلوّ در حق آنان است.

پاسخ

در گذشته یادآور شدیم، غلوّ تجاوز از حدّ و مرز است، و اعتقاد به «عصمت» ، تجاوز از حدّ و مرز بندگی نیست، به دلیل اینکه پیامبران نیز بندگان خدا بودند و در عین حال معصوم بودند، حتی مریم عذرا که پیامبر نبود، عصمت داشت. قرآن مجید می‌فرماید:

یا مَرْیَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفاكِ عَلی نِساءِ الْعالَمِینَ (آل عمران: ۴۲)

ای مریم خدا تو را برگزید و پاک ساخت و بر تمام زنان جهان برتری داد.

واژه طَهَّرَكِ در اینجا حاکی از عصمت اوست، زیرا مقصود، پیراسته ساختن مریم از رذایل اخلاقی و اندیشه‌های باطل و

ص:۲۰۷

غیرصحیح است. حضرت زهرا به حکم حدیثی که اکنون یادآور می‌شویم، معصوم است. چنان‌که می‌فرماید:

إنَّ اللّه یَرضَی لِرِضی فاطمهَ وَ یَغضِبُ لِغَضبِها.(۱)

آنجا که فاطمه راضی شود خدا نیز راضی می‌شود و آنجا که فاطمه خشمگین گردد، خدا نیز خشم می گیرد.

بنابراین رضا و خشم خدا، درست مطابق با رضا و خشم فاطمه است، از این جهت باید رضای او پیوسته بر محور حلال و خشم او بر محور حرام گردش کند، تا این مطابقت و هماهنگی درست درآید.

اگر نعوذبالله فاطمه بر کار خلاف راضی شود، ناچار باید خدا نیز بر آن راضی گردد، درحالی‌که این کار در حق خدا محال است. زیرا هیچ‌گاه خدا بر چنین امری راضی نمی‌شود، چنان‌که می‌فرماید:

قُلْ إِنَّ اللَّهَ لا یَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَی اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ (اعراف: ۲۸)

بگو خدا به زشتی‌ها فرمان نمی‌دهد، آیا درباره خدا چیزی می گویید که نمی‌دانید؟

از این بیان نتیجه می گیریم که رضای آن حضرت پیوسته بر امور پسندیده و مطلوب خدا و خشم او بر امور ناپسند و مغضوب خدا تعلق می گیرد و این همان معنی عصمت است.

قرآن درباره اهل بیت پیامبر می‌فرماید:

۱- مستدرک حاکم، ج۳، ص ۱۵۴؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج۹، ص ۲۰۳.

ص:۲۰۸

إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (احزاب: ۳۳)

خداوند فقط اراده کرده است که پلیدی را از شما خاندان بزداید و شما را پاکیزه گرداند.

مراد از این تطهیر، تطهیر مادی نیست که لباس و بدن آنها پاکیزه گردد؛ زیرا این افتخاری نیست و همه انسان‌های عاقل در این امر، با آنان شریکند، بلکه مراد، تطهیر از رذائل اخلاقی و تمایلات پست و پلید است چنان‌که مراد از اراده در این آیه، اراده تشریعی و قانونی نیست؛ زیرا چنین اراده‌ای به همه تعلق گرفته، و خداوند از همه پاکی از زشتی‌ها را خواسته است، ولی در این آیه به صورت یک ویژگی این اراده را آشکار می‌سازد. و این حاکی از آن است که این اراده خاص، غیر از آن اراده مطلق و گسترده است که به همه تعلق گرفته است، بالأخص با کلمه إِنَّما که حاکی از حصر است، آیه را آغاز کرده است و نشان می‌دهد که این فضیلت، فقط به این خاندان اختصاص دارد.

برای توضیح بیشتر که اراده در اینجا، اراده تشریعی نیست، یادآور می‌شویم که منظور از اراده تشریعی همان اوامر و نواهی الهی است، مثلاً خداوند از ما نماز و روزه و حج و جهاد را خواسته است. این اراده تشریعی است، معلوم است که اراده تشریعی به افعال ما تعلق می‌گیرد، نه افعال خداوند درحالی‌که در آیه فوق، متعلق اراده، افعال خداست، می‌گوید: خدا اراده کرده است که پلیدی را از شما بزداید، بنابراین چنین اراده‌ای باید تکوینی باشد، و مربوط به خواست خداوند در عالم تکوین.

ص:۲۰۹

افزون بر این، مسئله «اراده تشریعی» نسبت به پاکی و تقوا، انحصار به اهل‌بیت (علیهم السلام) ندارد، چرا که خدا به همه دستور داده است، پاک و با تقوا باشند، و این، مزیتی برای آنها نخواهد بود، زیرا همه مکلفان مشمول این فرمانند.

به هر حال، این موضوع یعنی اراده تشریعی، نه تنها با ظاهر آیه سازگار نیست، که با احادیث و روایات فراوانی نیز سازش ندارد که سخن از یک مزیّت والا و ارزش مهم برای اهل بیت دارد.

«رجس» در این آیه به معنی پلیدی ظاهری نیست، بلکه اشاره به پلیدی‌های اخلاقی و معنوی و درونی است که همه گناهان و آلودگی‌های عقیدتی و اخلاقی و عملی را در برمی‌گیرد.

نکته مهم آخر اینکه «عصمت» یک حالت تقوای الهی است که به امداد پروردگار در پیامبران و امامان، پدید می‌آید، با اینکه می‌توانند گناه بکنند، ولی با اختیار خود، از آن چشم می‌پوشند، درست مانند پزشکی که چون خطرات یک مادّه سمی را می‌داند، هرگز از آن نمی‌خورد، و آگاهی او سبب می‌شود که با میل و اراده خود از آن کار چشم بپوشد.

این نکته نیز لازم است که تقوای الهی و عصمت، به خاطر مسئولیت سنگین رهبری به آنها داده شده و این امتیازی است که سود آن به مردم می‌رسد. درست مانند قدرت تشخیص و سنجش و پرهیز از خطا که به چشم و مغز داده شده و تمام بدن به وسیله آن از خطر و آسیب، به دور می‌ماند.

ص:۲۱۰

خداونـد از آنجا که می‌خواهـد تضـمینی برای جلوگیری از انحراف و نابودی و بـدبختی جامعه ایجاد کند، رهبران الهی را به قدرت عصـمت مجهز می‌سازد. و این کار مسـئولیت سنگینی برای رهبران ایجاد می‌کنـد که حتی از گناهان کوچک و ترک اولی نیز باید خودداری کند و این نشان‌دهنده محوری بودن عدالت و پاکدامنی و درستکاری در دین مقدس اسلام است.

ص:۲۱۱

شبهه ۱۹: رابطه منصب امامت با ختم نبوت

آیا اعتقاد به الهی بودن منصب امامت با ختم نبوت در تضادّ است؟

پاسخ

معنی تنصیصی بودن امامت، این است که پیامبر گرامی (ص) ، به وحی الهی، علی (ع) را بر مسند خلافت نصب کرده است و این حادثه در زمانی روی داده که هنوز پیامبر درنگذشته و نبوت ختم نشده. رسول‌خدا (ص) در حال حیات خود از اسامی خلفای خودش خبر داده است، و لذا هر امامی، وصی خودش را طبق دستور پیامبر، معین می‌نمود و خود پیامبر گرامی (ص) آخرین خلیفه را به‌نام حضرت مهدی (عج) نام برده است.

بنابراین، کجای تنصیصی بودن مقام امامت با ختم نبوت ناسازگار است.

همان‌طوری که پیامبر (ص) ، کتاب و سنت را در اختیار امت نهاده، همچنین خلفای خودش را طبق روایات متضافر نام برده و حتی

ص:۲۱۲

درباره حسین بن علی (علیهما السلام) می‌فرماید که نه تن از امامان از نسل او هستند.

چون در اینجا مجال گفت‌وگو کم است علاقه‌منـدان می‌توانند به کتاب‌هایی که درباره خلفای اثناعشـر از لسان پیامبر (ص) و دیگر امامان (علیهم السلام) آمده، مراجعه کنند.

ص:۲۱۳

شبهه ۲۰: آیا ملاک برتری افراد، گستردگی جغرافیایی قلمرو حکومت است؟

گاهی در دفاع از حضرت علی (ع) از شجاعت مولی سخن گفته می‌شود، امّا بعضی می گویند: شجاعت او مورد قبول است، ولی همه چیز در شجاعت خلاصه نمی‌شود. بعد از پیامبر (ص) فتوحات، در زمان خلیفه اوّل و دوم بود و در زمان خلافت علی (ع) مسلمانان فرقه فرقه شدند و عزّت اسلام، تبدیل به ذلّت شد.

پاسخ

اگر شخصیت و برتری افراد، به‌اندازه گسترش جغرافیایی حکومت آنان باشد، پس دو خلیفه نخست بر پیامبر (ص) نیز برتری دارند! ! زیرا در زمان پیامبر (ص) قدرتی که اسلام پیدا کرد، کمتر از قدرتی بود که در زمان آن دو به دست آمد.

اگر واقعاً میزان در برتری همان گسترش جغرافیایی حکومت باشد، در زمان هارون‌الرشید دامنه سرزمین‌های اسلامی از همه وقت گسترده‌تر شد. پس باید هارون‌الرشید، از همه حتی از پیامبر اکرم (ص)

ص:۲۱۴

بالاتر باشد! !

نکته باریک‌تر از مو این است که گسترش قلمرو اسلام مرهون خلافت این دو نفر نبود. بلکه وامدار تعالیم روح‌بخش اسلام بود که دل‌ها را جذب می‌کرد و مردم که از حکومت‌های ستمگر خسته و آزرده بودند، با جان و دل اسلام را می‌پذیرفتند. در عین حال نباید فرهنگ جهاد و شهادت را که اسلام با خود آورده بود، نادیده گرفت.

اختلافات و دو دستگی نیز اختصاصی به زمان علی (ع) نداشت، بلکه در زمان خلافت عثمان اوج گرفت و به کشته شدن خلیفه منجر شد. در زمان ابوبکر نیز تمام قبایل عرب، جز در دو سه شهر یعنی مدینه، مکه و طائف بر ضدّ حکومت مرکزی شورش کردند و سرکوب آنها مدت‌ها طول کشید و تلفات بسیار به بار آمد و عدّه‌ای مرتدّ شدند و از دین بیرون رفتند و گروهی زکات ندادند، و عدّه‌ای دیگر تصمیم به اشغال مدینه و براندازی حکومت را گرفتند.

در پایان یادآور می‌شویم اختلافات در زمان علی (ع) مربوط به او نبود. بلکه معلول خودکامگان بود و طلحه و زبیر در بصره کودتا کردند. معتقد بودند که باید اداره این دو استان با ما باشد. معاویه نیز در شام، ادعای خلافت کرد و بیعت مهاجر و انصار را نپذیرفت و با لشکرکشی در صفین رو به روی امام قرار گرفت.

بنابراین، گناه این اختلاف بر گردن کسانی است که شما شب و روز آنها را دعا می‌کنید، درحالی‌که آنها شق عصای اسلام کردند.

ص:۲۱۵

شبهه ۲۱: چرا علی قهرمان، در برابر توهین به همسرش عکس‌العمل نشان نداد؟

می گوینـد: تاریخ اسـلام، گواهی می‌دهد که علی (ع) یک قهرمان شـجاع و خیبر گیر و دلیر و دشمن‌شـکن بود. آیا شایسـته است به همسرش جسارت شود و او سکوت کند؟

پاسخ

قهرمـانی واقعی، تنهـا در شـجاعت بـدنی، خلاصه نمی‌شود. علاوه بر این، انسان بایـد از نظر روحی هم، قهرمان و شـجاع باشـد و در جایی که اظهار شجاعت بدنی به مصلحت اسلام نباشد، بتواند خویشتن‌داری کند.

پیامبر گرامی (ص) از جایی عبور می کرد، جمعی را دید که مشـغول وزنه‌برداری هسـتند تا نیرومندترین فرد را مشخص کنند، پیامبر (ص) فرمـود: «أشـجعکم من غلب هواه» شـکی نیست که امیرمؤمنـان، شـجاع و قهرمـان بود و در تاریـخ اسـلام، فردی به پـایه او در مقاومت و دلیری نمی‌رسد، او تنها کسی است که پیامبر (ص) در جنگ خندق،

ص:۲۱۶

درباره‌اش فرمود:

ضربة علی یوم الخندق أفضل من عبادة الثقلین.(۱)

ضربه شمشیر علی در جنگ خندق از عبادت جن و انس برتر است.

ولی مصالح آن روز امت اسلامی، ایجاب می‌کرد که صبر و بردباری را بر اعمال قدرت، ترجیح دهد؛ زیرا ستون پنجم در داخل مدینه مشغول فعالیت بود که نظم را به هم بزند. اعراب بیرون مدینه از اسلام دوری جسته و رسماً مرتد شده بودند. در چنین شرایطی اعمال قدرت، و کشتن مهاجم به منزل و دستیاران او، نتیجه‌ای جز یک جنگ داخلی تمام عیار میان بنی‌هاشم و قبیله‌های تیم و عدی در برنداشت، از این جهت، امام بردباری را پیشه کرد و کراراً این سخن را تکرار می‌کرد:

فَوَاللهِ مَا کَانَ یُلْقَی فِی رُوعِی وَ لا یَخْطُرُ بِبَالِی أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هَذَا الأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ (ص) عَنْ أَهْلِ بَیْتِهِ وَ لا أَنَّهُمْ مُنَحُّوهُ عَنِّی مِنْ بَعْدِهِ فَمَا رَاعَنِی إِلاَّ انْثِیَالُ النَّاسِ عَلَی فُلانٍ یُبَایِعُونَهُ فَأَمْسَکْتُ یَدِی حَتَّی رَأَیْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الإِسْلام یَدْعُونَ إِلَی مَحْقِ دَیْنِ مُحَمَّدٍ (ص) فَخَشِیتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الإِسْلامَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَی فِیهِ ثَلْماً أَوْ هَدْماً تَکُونُ الْمُصِیبَةُ بِهِ عَلَیَّ أَعْظَمَ مِنْ فَوْتِ وِلایَتِکُمُ الَّتِی إِنَّمَا هِیَ مَتَاعُ أَیَّامٍ قَلائِلَ یَزُولُ مِنْهَا مَا کَانَ کَمَا

۱- تاریخ دمشق، ج۱، ص ۱۵۵؛ فرائد السمطین، ج۱، ص ۲۵۵؛ الدر المنثور، ج۵، ص ۱۹۲.

ص:۲۱۷

یَزُولُ السَّرَابُ أَوْ کَمَا یَتَقَشَّعُ السَّحَابُ فَنَهَضْتُ فِی تِلْکَ الْأَحْدَاثِ حَتَّی زَاحَ الْبَاطِلُ وَ زَهَقَ وَ اطْمَأَنَّ الدِّینُ وَ تَنَهْنَه. (۱)

به خدا سوگند هرگز فکر نمی‌کردم؛ و به خاطرم خطور نمی‌کرد که عرب بعد از پیامبر؛ امر امامت و رهبری را از اهل‌بیت او بگردانند (و در جای دیگر قرار دهند و باور نمی‌کردم) آنها آن را از من دور سازند! تنها چیزی که مرا ناراحت کرد اجتماع مردم اطراف فلانی بود که با او بیعت کنند، دست بر روی دست گذاردم تا اینکه با چشم خود دیدم گروهی از اسلام بازگشته و می‌خواهند دین محمد (ص) را نابود سازند. (در اینجا بود) که ترسیدم اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم باید شاهد نابودی و شکاف در اسلام باشم که مصیبت آن برای من از رها ساختن خلافت و حکومت بر شما بزرگ‌تر بود چرا که این بهره دوران کوتاه زندگی دنیا است، که زایل و تمام می‌شود. همان‌طور که «سراب» تمام می‌شود و یا همچون ابرهایی که از هم می‌پاشند. پس برای دفع این حوادث به پا خاستم تا باطل از میان رفت و نابود شد و دین پابرجا و محکم گردید.

۱- نهج البلاغه، نامه ۶۲.

ص:۲۱۸

شبهه ۲۲: علی بن ابی‌طالب و اندیشه غلوّ در حق او

شیعیان، روایاتی درباره علی بن ابی‌طالب نقل می‌کنند که همگی غلوّ است، مانند «علی هو الصراط المستقیم» ؛ «علی همان صراط مستقیم است» و «علی بن أبی‌طالب حجّتی علی خلقی» ؛ «علی حجت من بر بندگانم می‌باشد» .

پاسخ

در گذشته یادآور شدیم، غلوّ تجاوز از حدّ و اندازه است. شیعیان، درباره امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب (ع) ، جز آنچه که در قرآن درباره او آمده و یا روایات متواتر یا متضافر، آن را تأیید کرده، چیزی نمی‌گویند.

کافی است که بدانیم احمد بن حنبل می‌گوید: روایات صحیحی که در حق علی (ع) وارد شده در حق هیچ‌یک از صحابه نیامده است.

علی (ع) نخستین کسی است که به پیامبر (ص) ایمان آورد و نخستین کسی است که در تمام غزوات، جز غزوه تبوک در رکاب پیامبر (ص)

ص:۲۱۹

جانفشانی کرد. علی (ع) آن انسانی است که پیامبر (ص) او را دروازه دانش خود خواند و گفت:

«أنا مدینة العلم و علی بابها» ؛ «من شهر علم و درب ورودی آن علی است» .

علی (ع) نخستین و آخرین فردی است که نسل رسول خدا (ص) از طریق او و همسرش فاطمه (علیها السلام) ادامه یافته است. علی (ع) تنها انسانی است که همه صحابه به او رجوع کرده و از او علم می‌آموختند و او به احدی مراجعه نکرده است.

این رشته از فضایل چیزی نیست که کسی آنها را منکر شود. لجوج‌ترین افراد مانند ابن تیمیه نیز که دشمنی علی (ع) را در دل دارد، نسبت به برخی از فضائل اذعان کرده‌اند.

و امّا اینک لازم است درباره دو مطلبی که دستاویز طراح شبهه شده، سخن بگوییم:

۱. در تفسیر اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ آمده است که مقصود از صراط مستقیم امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب (ع) است.(۱)

مسلّماً این از قبیل تطبیق یک مفهوم کلی بر مصداق است. علی مظهر صراط مستقیم و قبل از او پیامبر گرامی (ص) مظهر آشکار «صراط مستقیم» است. در حقیقت، پیامبر و علی (علیهما السلام) و دیگر اوصیا و اولیا، اسوه‌ها و الگوهایی برای صراط مستقیم هستند. مردم برای شناسایی راه درست از غیر آن، باید به زندگانی این انسان‌های وارسته بنگرند

۱- مجمع البیان، ج۱، ص ۳۱.

ص:۲۲۰

که راه و روش آنها تجلی‌گاه صراط مستقیم است. امروز یکی از راه‌های اصلاح جامعه، ارائه اسوه‌ها و نمونه‌هاست تا مردم، از نزدیک ببینند و مثل آنان عمل کنند. با توجه به این حقایق، کجای این عقیده، غلوّ است؟

قرآن در آیه‌ای دیگر نمونه‌های بیشتری را برای صراط مستقیم معرفی می‌کند و می‌فرماید:

مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً (نساء: ۶۹)

هرکس از خدا و پیامبر فرمان برد، با کسانی خواهد بود که خداوند بر آنان نعمت بخشیده از جمله پیامبران و پذیرندگان آنها و شهیدان و شایستگان، آنان دوستان خوبی هستند.

بنابراین، این نوع تفسیر که در روایات فریقین فراوان است، از قبیل «جری» و تطبیق کلی بر فرد است.

و امّا فقره دوم که «

علی بن ابی‌طالب حجّتی علی خلقی و دیّان دینی »(۱)این روایت که در مصادر متعدد شیعه نقل شده است، کوچک‌ترین غلو در آن نیست. علی (ع) به حکم حدیث غدیر، و ثقلین، خلیفه رسول خدا (ص) و جانشین بر حق اوست. ازاین‌رو، همانند رسول‌خدا بر خلق اوست.

۱- امالی صدوق، ج۱، ص ۶۳۷؛ عیون اخبار الرضا، ج۱، ص ۶۱.

ص:۲۲۱

شبهه ۲۳: مردم پس از قتل عثمان با علی (ع) بیعت کردند، ولی پس از رحلت پیامبر (ص) بیعت نکردند چرا؟

می گویند: تاریخ به روشنی می گوید: پس از قتل عثمان، صحابه پیامبر از مهاجر و انصار به خانه علی (ع) ریختند و اصرار ورزیدند که با او بیعت کنند تا او زمام امور را به دست گیرد، اما می‌بینیم پس از رحلت پیامبر (ص) با علی (ع) بیعت نکردند.

پاسخ

اوّلاً داستان سقیفه همچنان‌که پیش از این گذشت، حاکی از آن است که پس از آنکه قبیله خزرج، با دسیسه‌ای عقب رانده شد، همگی گفتند:

«انّا لا ـ نبایع إلّا علیاً» .(۱)بنابراین امام در همان دوران نخست، پشتیبان و بیعت‌کننده داشت، علاوه بر این، بنی‌هاشم و گروهی به همان بیعتی که با علی (ع) در غدیر کرده بودند وفادار ماندند و تاریخ، اسامی یکصد و پنجاه نفر از یاران رسول خدا را که با علی (ع) همراه

۱- طبری، ج۲، ص ۴۴۹.

ص:۲۲۲

بودند ضبط کرده است. (۱)بنابراین، اینکه می گویند: پس از رحلت پیامبر (ص) کسی با علی (ع) بیعت نکرد، نوعی سرپوش نهادن بر تاریخ است.

و اما چرا آن بیعتی که پس از قتل عثمان با علی (ع) کردند پس از رحلت رسول خدا انجام ندادند، واضح و روشن است. پس از رحلت رسول خدا (ص) افق برای حاضران روشن نبود، واقعاً فکر می کردند که خلفای سه گانه راه پیامبر (ص) را ادامه می‌دهند و به مدینه فاضله می‌رسند، اما انحرافاتی به تدریج در پیکر جامعه اسلامی پدید آمد که در عصر خلیفه سوم، به اوج خود رسید، از این جهت، پس از کشته شدن او، درحالی که جنازه او را در خانه‌اش رها کرده بودند، به سراغ امام آمدند؛ زیرا می‌دانستند که او پاک‌ترین انسان روی زمین و قوی‌ترین مردان در اجرای عدالت است.

فساد مالی و اداری در میان یاران عثمان و بنی‌امیه، آن‌چنان مسلمانان واقعی را جریحه‌دار کرد که از عثمان دفاع نکردند، و راه را برای ورود مهاجمان مسدود نکردند، ولی در این مدت ۲۵ سال که علی خانه‌نشین بود، جز تعلیم مردم و راهنمایی خلفا و کارهای اقتصادی و تولیدی و امدادی برای فقیران و مستمندان چیزی انجام نداد. در حقیقت گلی بود که هیچ نوع خار، در دامن او نبود. طبعاً باید وضع خاصی که در این زمان پدید آمده، در دوران پس از رحلت،

۱- بحوث فی الملل والنحل، ج۶، صص ۹۲- ۹۵.

ص:۲۲۳

وجود نداشته باشد و از این گذشته تهدیدها و خطرها در دو زمان متفاوت بود. برای توضیح بیشتر به کتاب «فروغ ولایت» مراجعه شود تا وضع زمان رحلت پیامبر (ص) به خوبی به دست آید.

ص:۲۲۴

شبهه ۲۴: جنگ امام علی (ع) در جمل و صفین چه توجیهی دارد؟

می گوینـد: چرا امـام علی (ع) در جمل، با طلحه و زبیر جنگیـد و تسلیم خواسـته‌های آنها نشـد؟ و همچنین در صـفین با معاویه نبرد کرد، این کارها چه توجیهی دارد؟

پاسخ

امـام علی (ع) کسـی است که علاوه بر تنصـیص وحی الهی بر امامت او، مهاجر و انصار در مـدینه منوره همگی با او به عنوان امام و خلیفه رسول‌خدا (ص) بیعت کردند تا حافظ نوامیس اسلام و مجری قانون الهی باشد.

مسلّماً این بیعت حجت را بر امـام تمـام نمـود که در مقابـل مفسـدان و کسـانی که در دوران عثمـان به زرانـدوزی و مکیـدن خـون مظلومان پرداخته‌اند، بایسـتد و حق مظلومان را از ستمگران باز ستاند. لذا، به اصرار انقلابیون و به حکم وظیفه شرعی، لازم بود تمام استانداران و فرمانداران عثمان را که نوعی نارضایتی در میان امت اسلامی پدید

ص:۲۲۵

آورده بودند برکنار سازد و انسان‌های صالح و پاکدامن را به جای آنان بنشاند.

طلحه و زبیر، خواستار حقوق بیشتر شدند، درحالی‌که امام، بیت‌المال را در میان صحابه و تابعان، یکسان تقسیم کرد. این سبب شد که آنان، کینه علی را به دل گیرند و به عنوان عمره و زیارت خانه خدا، مدینه را ترک گفتند و با پول یعلی بن امیه که یکی از گماشتگان عثمان بود لشگری ترتیب دادند تا عراق را از قلمرو حکومت امام بیرون سازند و برای آنکه بتوانند افکار ناآگاهان را به خود جلب کنند، همسر پیامبر را که مأمور بود در خانه بنشیند و از آنجا بیرون نیاید با خود همراه ساختند، پس از ورود به بصره، گروهی از مأموران دارالأماره را کشتند، و آنجا را تصرف کردند و استاندار علی را که عثمان بن حنیف نام داشت، شکنجه کرده و موهای صورت او را کندند.

آیا در چنین شرایطی صحیح است که علی (ع) دست روی دست بگذارد و متجاوزان را تنبیه نکند، درحالی‌که مردم با او بیعت کرده‌اند و از او خواهان امنیت و اجرای عدالت هستند؟

آن‌گاه که متجاوزان در بصره سرکوب شدند، معاویه از بیعت با علی (ع) امتناع کرد و خواهان خلافت و حکومت در سرزمین شام شد. امام در نامه‌های خود، او را نصیحت کرد و پیام‌هایی رد و بدل شد، اما تأثیرگذار نبود و او با لشکری عظیم و با اندوخته‌های دوران عثمان به‌سوی صفین حرکت کرد و شریعه فرات را تصاحب نمود. آیا با این

ص:۲۲۶

شرایط علی (ع) بایـد دسـت روی دسـت بگـذارد و خلیفـه خـدا و خلیفـه منتخـب مردم، سـرزمین‌های اسـلام را به دست شورشـیان مفسـده‌جو بسـپارد؟ از این گذشـته، جنگ با این سه گروه به سـفارش مسـتقیم پیامبر (ص) به علی (ع) بود، علی به خاطر داشت که پیـامبر بـه او امر کرده اسـت کـه بـا سه گروه بجنگـد: پیمان‌شـکنان (نـاکثین) ، متجـاوزان و سـتمگران (قاسـطین) و از دین و فرمـان بیرون‌رفتگان (مارقین) .

در حدیث است که فرمود:

«أمرني رسول الله بقتال الناكثين والقاسطين والمارقين» .(۱)

تعجب از طراح شـبهه است که از عقیده اهل سنت درباره اهل جمل و صفین بی‌اطلاع است. همگان، حتی احمد بن حنبل می‌گویند آنهـا شورشـی (بـاغی) بودنـد و حـق بـا علی بود، ولی مـدعی هسـتند که قبـل از مرگ، توبه کرده‌انـد، ولی توبه نکردنـد و بر فرض صحت، توبه در این حالت پذیرفته نیست.

۱- مستدرک حاکم، ج۳، ص۱۳۹؛ و ذهبی آن را در صص ۱۲۲ و ۱۲۳ صحیح دانسته است.

ص:۲۲۷

شبهه ۲۵: مقام و موقعیّت مادر علی (ع)

گاهی می گویند: چه لزومی دارد که نسبت به مادر علی (ع) شناختی داشته باشیم؟ اصلاً لازم نیست در این مورد تحقیق شود، خواه مادر علی، خواه مادر ابوبکر.

پاسخ

یکی از نیازهای تربیتی، الگوشناسی است، چه بسا رفتار یک انسان والا اعم از زن و مرد، برای افراد، الگو و نمونه می‌شود و زندگی خود را بر روش او تطبیق می کنند. از این جهت، علما و دانشمندان، صدها کتاب درباره بزرگان اسلام نوشته‌اند که هر کدام، نقطه قوتی داشته است. مادر علی (ع) ، فاطمه بنت اسد از زنان پیشگام در اسلام بوده که به پیامبراکرم (ص) ایمان آورد و حتی در دوران شیرخواری پیامبر (ص) و کودکی او، سرپرستی او را برعهده گرفته بود، درگذشت او مایه تأسف پیامبر (ص) گردید و با کلماتی مقام ارجمند او را آشکار ساخت، اینک متن تاریخ:

ص:۲۲۸

لمّا ماتَتْ فاطِمَةُ بِنْتُ أسَد، دَخَلَ عَلَيْها رَسولُ اللهِ فَجَلَسَ عِنْدَ رَأسِها، فَقالَ رَحِمَكِ اللهُ يا أُمّي بَعْدَ أُمّي ثُمَّ دَعا رَسُولُ اللهِ أُسامَةَ بْنَ زَيْد، وَأبا أيُّوبَ الأنصارِيَّ وَعُمَرَ بْنَ الْخَطّابِ وَغُلاماً أسْوَدَ، يَحفِرُونَ، فَحَفَروا قَبْرَها، فَلَمّا بَلَغُوا اللَّحْدَ، حَفَرَ رَسُول اللهِ بِيَدِهِ وَأَخْرَجَ تُرابَهُ، فَلَمّا فَرَغَ دَخَلَ رَسُولُ اللهِ فَاضْطَجَعَ فيهِ، ثُمَّ قالَ: اللهُ الّذي يُحْيِي وَيُميتُ وَهُوَ حَيٌّ لا يَمُوتُ، اغْفِر لأُمّي فاطِمَة بِنْت أسَد وَوَسِّعْ عَلَيْها مَدْخَلَها بِحَقِّ نَبِيِّكَ وَالأنبياءِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلی.(۱)

هنگامی که فاطمه دختر اسد درگذشت، رسول خدا [(ص)] پس از اطلاع از مرگ وی، بر بالینش نشست و فرمود: ای مادرم پس از مادرم، خدا تو را رحمت کند. سپس اسامه و ابوایوب و عمر بن خطاب و غلام سیاهی را خواست که قبری آماده سازند، وقتی قبر آماده شد، پیامبر خدا لحدی ساخت و خاک آن را با دست خود درآورد و در قبر، رو به پهلو دراز کشید و این گونه دعا

۱- نویسنده کتاب «خلاصة الکلام» می گوید: «این حدیث را طبرانی در معجم کبیر و اوسط خود و نیز ابن حبّان و حاکم نقل کرده‌اند و صحت آن را تصدیق نموده‌اند» . سید احمد زینی دحلان در کتاب «الدرر السنیة فی الرّد علی الوهابیة» می‌نویسد: «محدث معروف، ابن ابی‌شیبه این حدیث را از جابر نقل کرده و نیز ابن‌عبدالبر از عباس و ابونعیم از انس نقل نموده‌اند و همه این مطالب را جلال‌الدین سیوطی در جامع کبیر آورده است» . نگارنده، این حدیث را به صورت یادشده از دو کتاب نقل می کند، که برخی از آن مشتمل بر دعای مورد بحث هست و برخی دیگر نیست: اول: حلیة الاولیا، ابونعیم اصفهانی، ج ۳، ص ۱۲۱. دوم: وفاء الوفا، سمهودی، ج ۳، ص ۸۹۹.

ص:۲۲۹

کرد: «خـدایی که زنده می کند و می‌میراند و او زنده است و نمی‌میرد، مادرم فاطمه دختر اسد را بیامرز و جایگاه او را وسـیع و فراخ گردان، به حق پیامبرت و به حق پیامبرانی که پیش از من بودند.

پیـامبر (ص) از این طریق، به مقـام مادری احترام گـذاشت، که برای او مادر دوم، پس از مادر اول بود، و از سوی دیگر زنی بود که در دامن خود، شـهسواری را پرورش داده بود که دلاوری‌ها و رشادت‌های او، لرزه بر اندام دشمن می‌انداخت. آیا شناخت زندگانی این زن، با زنی که مشرک بوده و مشرک از دنیا رفته، یکی است؟ ما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ .

ص: ۲۳۰

شبهه ۲۶: ترجیح دادن رأی ابوموسی اشعری بر حکم خدا

اگر علی وصی رسول خدا بود، چرا رأی ابوموسی اشعری را بر حکم خدا ترجیح داد؟

پاسخ

طرّاح شبهه، از تاریخ اسلام و جریان تحکیم کاملاً ناآگاه است و برگی از تاریخ تحکیم را نخوانده است. کتب تاریخ اسلام، مانند تاریخ طبری و کامل ابن اثیر همگی حاکی هستند که نبرد امیرمؤمنان با قاسطان در شرف پیروزی بود به‌گونه‌ای که دشمن در آستانه شکست کامل قرار داشت. عمروعاص، این مرد حیله‌گر با نقشه‌ای شیطانی ورق را برگرداند و دستور داد قاریان قرآن، قرآن‌ها را بر سر نیزه کنند و بگویند ما جنگ نمی‌کنیم. همگی بیایید قرآن را داور خود سازیم و از آن، پیروی کنیم. گروهی ساده لوح و احیاناً ستون پنجم مانند اشعث بن قیس و همفکران او به نزد علی آمدند و با شمشیرهای برهنه او را تهدید کردند که داوری قرآن را بپذیرد و هرچه زودتر مالک اشتر را از

ص:۲۳۱

میدان نبرد بازگرداند.

حضرت فرمود: این قرآن برافراشتن حیله‌ای بیش نیست. من از روز اول آنها را به داوری قرآن دعوت کردم، اکنون که خود را در حال شکست می‌بینند، می‌خواهند اوضاع را به نفع خود دگرگون سازند. این گفت‌وگو با این منافقان، نیم روز تمام طول کشید ولی آنها قانع نشدند. حضرت به مالک اشتر پیام فرستاد که از میدان جنگ عقب‌نشینی کند، اشتر پیام داد که ساعتی به من مهلت دهید تا کار دشمن را یک سره کنم ولی منافقان که حدود بیست هزار نفر بودند، اصرار کردند که او باید برگردد و گرنه با تو می‌جنگیم.

حضرت او را خواست و قرار شد که قرآن، داور باشد ولی قرآن نیاز به مفسر و سخن‌گو دارد تا به سخن درآید. قرار شد یک تن از طرف علی و یک تن از طرف معاویه برای این کار گمارده شود. معاویه و شامیان بر عمرو عاص روباه صفت، اتفاق‌نظر داشتند، امیرمؤمنان نیز ابن عباس را برای این کار معرفی کرد. همان منافقان خیره‌سر گفتند: او از توست و پسر عموی توست و باید فردی بیگانه باشد، اصرار ورزیدند که حتماً باید ابوموسی اشعری باشد. حضرت مقاومت کرد، اما نتیجه نداشت، ناچار سخن آنان را پذیرفت، ولی مشروط بر آنکه در داوری از قرآن کنار نروند، قرار شد در دومهٔ الجندل که نقطه بی‌طرفی بود، یک سال تمام در این مطلب مطالعه کنند و نظر بدهند، ولی در آنجا هم روباه مکار، عمروعاص، ابوموسی

ص:۲۳۲

را فریب داد و با هم اتفاق کردند که هر دو (علی و معاویه) را از خلافت برکنار کنند، یعنی ابوموسی علی را و عمروعاص معاویه را، ولی... ابوموسای خرفت اقدام به خلع علی (ع) کرد، ولی در مقابل عمروعاص گفت مردم! شنیدید؟ او موکل خود را خلع کرد، ولی من موکل خود را تثبیت می کنم، سپس انگشتر خود را درآورد و بعد آن را داخل انگشت کرد و گفت به این گونه من معاویه را به خلافت برمی گزینم.

خدعه و حیله عمروعاص به علی رسید، این داوری را ردّ کرد و گفت بر خلاف قرآن عمل کرده است. شگفت اینجاست که همان افرادی که اصرار بر تحکیم می کردند، گفتند خود این تحکیم خلاف بوده و ما گناه کردیم و ما باید توبه کنیم و علی نیز توبه کند، امام فرمود: من روز اول به شما گفتم ولی شما به سخن من گوش ندادید، من ابوموسی را حَکَم قرار ندادم، بلکه قرآن را داور ساختم، ولی این دو نفر به چیزی که مراجعه نکردند قرآن بود و من وکیل خودم را عزل می کنم و رأی او را باطل می‌دانم.

اینجاست که باید گفته شود جناب طراح شبهه! کی علی (ع) حُکم ابوموسی را پذیرفت و بر قرآن مقدم داشت؟

ص:۲۳۳

شبهه ۲۷: بیعت امام حسن (ع) با معاویه

وقتی از وهابیان سؤال می‌شود علّت دفاع شما از معاویه و یزید چیست؟ می گویند: معاویه و یزید، خلیفه مسلمین بوده‌اند و شما هم می گویید: امام حسن با معاویه به عنوان خلیفه بیعت کرد.

پاسخ

صلح حسن بن علی (علیهما السلام) با معاویه، دستاویزی است که پیوسته به رخ شیعیان می کشند، ولی باید نخست معاویه را شناخت، آن گاه به علت صلح رسیدگی کرد. ما نخست معاویه را معرفی می کنیم.

معاویهٔ بن ابی‌سفیان، نخستین فردی است که سبّ و دشنام به صحابه را رسمی کرد و آشکارا خلیفه وقت و امام برگزیده را لعن می کرد؛ حتی وقتی شنید، سعد بن ابی‌وقاص، علی (ع) را لعن نمی کند، از او پرسید: «ما لک لا تسبّ عليّاً؟» ؛ «چرا علی (ع) را دشنام نمی‌دهی؟»

او در پاسخ گفت: علی (ع) سه فضیلت دارد که هیچ یک از مسلمانان آن را ندارند و من آرزو می کنم که یکی از آنها را داشتم که

ص:۲۳۴

برای من بهتر از همه ثروت‌ها بود.

آن‌گاه سه فضیلت را می‌شمارد که اجمالاً چنین است:

۱. در یکی از غزوات، پیامبر (ص) علی (ع) را همراه خود نبرد و او را جانشین خود در مدینه ساخت. علی (ع) به پیامبر (ص) گفت: مرا نزد زنان و کودکان گذاشتی؟ پیامبر فرمود: آیا راضی نیستی که برای من مانند هارون برای موسی باشی، جز اینکه پس از من پیامبری نیست؟

۲. در جنگ خیبر فرمود: فردا پرچم را به کسی می‌دهم که خدا و رسول او را دوست دارد و او، نیز خدا و رسول او را دوست دارد. گردن‌ها کشیده شد، و هر فردی آرزو می‌کرد که همان فردی باشد که پیامبر او را ستوده. فردا صبح، پیامبر (ص) فرمود: بگویید علی بیاید. علی (ع) آمد، درحالی‌که از درد چشم می‌نالید، پیامبر (ص) با آب دهان چشم او را متبرک ساخت و بهبود بخشید و پرچم را به او داد و او آن قلعه را فتح کرد.

۳. وقتی آیه مباهله نازل شد، و قرار شد که طرفین زنان و کودکان و افراد بسیار نزدیک خود را برای مباهله فرا خوانند، پیامبر (ص) علی و دخت گرامیش فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را فرا خواند و گفت: «اللّهم هؤلاء أهلی. . .». (۱)

اکنون سؤال می‌شود: آیا مردی که چنین فرد برجسته‌ای را دشنام می‌دهد، و واعظان درباری را وامی‌دارد که به او دشنام بدهند، یک فرد

۱- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی، ح ۲۴۰۴.

ص:۲۳۵

مسلمان است تا خلیفه مسلمانان باشد؟ خوب است از زبان نویسنده تفسیر «المنار» بشنوید:

در شهر استانبول مجلسی برپا شد و یکی از بزرگان کشور آلمان درحالی‌که یکی از شرفای مکه نیز در آن بود چنین گفت: «بر ما مردم اروپا لازم است مجسمه طلایی معاویهٔ بن ابی‌سفیان را در بزرگ‌ترین میدان‌های برلین نصب کنیم!» حاضران گفتند: «چرا؟» گفت: «به خاطر آنکه او نظام حکومت اسلامی را که بر اساس دموکراسی بود، به نظام سلطنتی موروثی برگرداند و اگر چنین نبود، اسلام جهان را می‌گرفت، و مردم آلمان و تمام ملل اروپایی باید پیروان دین اسلام می‌بودند» .(۱)

استاد بخاری یعنی اسحاق بن راهویه می‌گوید: «یک حدیث صحیح درباره معاویه نمی‌شناسد» . بخاری با ظرافت خاصی از آن گذشته؛ زیرا به جای «باب فضائل معاویه» گفته «باب ذکر معاویه» . به تعبیر احمد بن حنبل «دشمنان علی چون هیچ عیبی در او ندیدند به سمت فضیلت‌سازی برای دشمن وی یعنی معاویه رفتند و الّا هیچ فضیلتی برای او نیست» .(۲)

اکنون که معاویه را شناختیم دیگر لزومی به شناختن فرزند وی نداریم؛ زیرا کفر او جای سخن ندارد. بیایید علّت پذیرش صلح را به‌طور اجمال بنگریم. امام پس از آنکه خیانت مکرر فرماندهان را از

۱- المنار، ج ۱۱، ص ۲۶۰

۲- فتح الباری، کتاب فضائل الصحابهٔ، باب ذکر معاویه.

ص:۲۳۶

نزدیک مشاهده کرد و اینکه چگونه معاویه آنها را با پول خرید، در شهر مدائن، سخنرانی کرد و چنین گفت:

معاویه پیشنهادی به ما کرده است که دور از انصاف و بر خلاف هدف بلند و عزّت ماست. اگر آماده جهاد هستید، برخیزیم و با شمشیر پاسخ او را بدهیم و اگر طالب زندگی هستید و عافیت خواهید، اعلام کنید تا پیشنهاد او را بپذیریم.

وقتی سخن امام به اینجا رسید، مردم از هر طرف فریاد زدند: «البقیهٔ، البقیهٔ» ؛ «ما زندگی می‌خواهیم، ما زندگی می‌خواهیم» .(۱)

آیا با اتکا به چنین سپاه فاقد روحیه رزمندگی چگونه ممکن است امام با دشمن مکاری به سان معاویه وارد جنگ شود؟ اینکه می‌گویند: امام با معاویه بیعت کرد، سرتا پا دروغ و بی‌پایه است، بلکه امام صلح را پذیرفت که کنار برود و حتی در صلح‌نامه ضمن شروطی، شرط کرد که معاویه حق ندارد پس از خود کسی را جانشین سازد. امّا متأسفانه معاویه پس از رسیدن به قدرت همه شروط را زیر پا نهاد و مشمول آیه کریمه شد:

الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ (بقره: ۲۷)

کسانی که پیمان خدا را می‌شکنند و پیوندهایی که خدا دستور داد برقرار سازند، قطع نموده و در روی زمین فساد می‌کنند، آنان زیانکارانند.

۱- اسدالغابهٔ، ج۱۲، ص ۱۳، ح۱؛ تاریخ کامل، ج۳، ص ۴۰۶.

ص:۲۳۷

شبهه ۲۸: در حاجت‌ها فقط باید به خدا توجه نمود

باب الحوائج خداست، چرا امام کاظم (ع) را باب الحوائج می‌خوانید؟

پاسخ

قبل از آنکه از این شبهه پاسخ بگوییم از جهالت و نادانی طراح شبهه درشگفتم، اصولاً خدا قاضی الحاجات است، نه باب الحوائج، باب، راه رسیدن به مقصود است، و غایت، خدا است و طریق غیر از غایت است.

اصولاً ـ مقصود از باب الحوائج این است که انسان به روح والای این امام متوسل شود و از او درخواست دعا کند تا خدا بر اثر استجابت دعای او، حاجت او را برآورده کند. پیامبر (ص) در حقیقت، باب الحوائج بود، مردم کلیه مشکلات را با او در میان می‌نهادند. پیامبر الهی در حد امکان، نیازهای آنها را برطرف می‌کرد.

سالار شهیدان در کلام خود، به مردم سفارش می‌دهد که اگر فردی،

ص:۲۳۸

حاجتی را از شما خواست، شما دربرآورده کردن آن کوتاهی نکنید و می‌فرماید:

اِعْلَمُوا أَنَّ حوائجَ النّاسِ إليكم مِنْ نِعَمِ اللهِ عَليكُم فَلا تَملُّوا النِّعَمَ فَتَتَحَوَّلَ إلى غيرِكم.(۱)

یکی از نعمت‌های خدا نیازهای مردم به‌سوی شماست. پس، از نعمت‌های خدا خسته و دلگیر نشوید که از شما گرفته می‌شود و به دیگری سپرده می‌شود.

توسل به اولیای الهی، جز درخواست دعا از آنان و تمسک به اسباب معنوی نیست، و وصف «باب الحوائج» جز این، معنی دیگری ندارد.

۱- مستدرک الوسائل، ج۱۲، ص ۳۶۹.

ص:۲۳۹

بخش پنجم: مهدویت

اشاره

ص:۲۴۰

ص:۲۴۱

فصل اول: پیرامون مهدویت

ظهور مصلح جهانی در آخرالزّمان

از مسلّمات اعتقادات اسلامی که مورد اتفاق همهٔ مسلمانان است، ظهور مردی از خاندان رسالت برای گسترش قسط و عدل در آیندهٔ جهان بشری است، پس از آنکه زمین، پر از بیداد شده باشد. در این زمینه احادیثی هم نقل شده که به حدّ تواتر می‌رسد. براساس شمارش پژوهشگران، حدود ۶۵۷حدیث پیرامون این مسئله است که تنها به یک حدیث اشاره می‌کنیم؛ پیامبر خدا (ص) فرمود:

لَو لَم یَبْقَ مِنَ الدُّنیا إلاّ یَومٌ واحِدٌ لَطَوَّلَ اللهُ ذلک الْیومَ حتّی یَخْرُجَ رَجَلٌ مِنْ وُلدی فَیَملأُها عَدلاً و قِسطاً کما مُلِئَتْ ظُلماً وَ جَوراً.(۱)

اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را طولانی می‌کند، تا آنکه مردی از فرزندانم خروج کند

۱- مسند، احمد حنبل، ج۱، ص۹۹ و ج۳، صص ۱۷ و ۷۰.

ص:۲۴۲

تا جهان را پر از عدالت و قسط نماید، آن‌گونه که از ستم و بیداد پر شده باشد.

بر این پایه، قیام مردی از اهل بیت نبوی و ظهور او در آخر الزمان، مورد اتّفاق مسلمانان شیعه و سنّی است.

اصل و نسب او

خصوصیات آن مصلح جهانی در روایات اسلامی به نقل شیعه و اهل سنت این‌گونه است:

۱. او از اهل بیت پیامبر (ص) است، ۳۸۹ روایت.

۲. او از فرزندان امام علی (ع) است، ۲۱۴ روایت.

۳. او از فرزندان فاطمه (علیها السلام) است، ۱۹۲ روایت.

۴. او نهمین فرزند حسین (ع) است، ۱۴۸ روایت.

۵. او از فرزندان امام سجاد (ع) است، ۱۸۵روایت.

۶. او فرزند امام حسن عسکری (ع) است، ۱۴۶ روایت.

۷. او دوازدهمین پیشوا از ائمهٔ اهل بیت است، ۱۳۶روایت.

۸. روایاتی که از ولادت او سخن می‌گوید: ۲۱۴ روایت.

۹. روایاتی که می‌گوید عمری طولانی دارد، ۳۱۸ روایت.

۱۰. روایاتی که می‌گوید غیبت او طول خواهد کشید، ۹۱ روایت.

۱۱. روایاتی که می‌گوید هنگام ظهور او، اسلام جهانگیر خواهد شد، ۲۷ روایت.

۱۲. روایاتی که می‌گوید هنگام ظهور او زمین پر از عدل و داد

ص:۲۴۳

خواهد گشت، ۱۳۲ روایت.

بر این اساس، وجود این مصلح جهانی در آیندهٔ بشریت، طبق روایات و احادیث اسلامی، امری قطعی و مسلم و تردیدناپذیر است.

اما آنچه در آن اختلاف است، در تولد اوست، یعنی اینکه آیا این مرد، به دنیا آمده و از آن هنگام تاکنون زنده است، یا آنکه در آینده متولد خواهد شد؟

شیعه و گروهی از محققان اهل سنت معتقدند که امام مهدی (عج) از مادرش نرجس در سال ۲۵۵ه. ق به دنیا آمده و تا امروز زنده است. گروهی از اهل سنت هم معتقدند در آینده به دنیا خواهد آمد.

اعتقاد شیعه آن است که امام مهدی (عج) در سال ۲۵۵ه. ق در سامرا در خانهٔ پدر بزرگوارش امام حسن عسکری (ع) به دنیا آمد و تا این لحظه همچنان زنده است.

ولادت امام مهدی منتظر (عج)

برخی روایات، به بیان جنبه‌های مختلفی از تولد و حیات و ویژگی‌های او پرداخته است، از این‌رو شمار احادیث از آنچه یاد کردیم، بیشتر می‌شود.

اعتقاد شیعه بر این است که مهدی منتظر (عج) در سال ۲۵۵ه. ق در سامرا در خانهٔ پدرش به دنیا آمد و در دامان پدر تا سالی که امام حسن عسکری وفات یافت (۲۶۰ه. ق) بزرگ شد. نمونه‌هایی از نقل محدّثان قدیم از این قرار است:

ص:۲۴۴

۱. فضل بن شاذان (متوفای ۲۶۰ه. ق) از محمد بن علی بن حمزه نقل می کند که گفت:

شنیدم امام حسن عسکری (ع) می‌فرمود: ولی خدا و حجت او بر بندگان و جانشین من پس از من، در شب نیمهٔ شعبان سال ۲۵۵هنگام طلوع فجر، ختنه شده به دنیا آمد.(۱)

۲. کلینی (متوفای ۳۲۹ه. ق) گوید: «حضرت صاحب (عج) در نیمهٔ شعبان سال ۲۵۵ به دنیا آمد» . سپس قول دیگری را نقل می کند که او در سال ۲۵۶ متولد شده است.(۲)

در این زمینه، سخن را با نقل کلمات محدثان و مورخان شیعه طول نمی‌دهیم، عده‌ای از بزرگان اهل سنت نیز در ولادت حضرت مهدی (عج) در آن سال، با شیعه موافق‌اند و تعدادشان به ۷۶ نفر می‌رسد. سخن آنان در کتاب «منتخب الاثر» آمده است.(۳)

۳. ابن صبّاغ مالکی (متوفای ۸۵۵ه. ق) در فصل دوازدهم از کتابش «الفصول المهمّه» دربارهٔ حضرت مهدی (عج) ، خلف صالح امام عسکری (ع) می گوید: او امام دوازدهم است و تاریخ ولادت و دلایل امامتش و بخشی از اخبار او و غیبت و مدت حکومت و کیفیت آن و نسب آن حضرت را به تفصیل می‌آورد.(۴)

۱- کفایة المهتدی، ص۱۱۶، ح ۸

۲- کافی، ج۱، ص۵۱۹

۳- منتخب الاثر فی الإمام الثانی عشر، صص ۳۶۹- ۳۹۳

۴- الفصول المهمّه، ص۲۹۱.

ص:۲۴۵

۴. ابن حجر هیتمی (متوفای ۹۷۴ه. ق) در فصل سوم از کتابش که مخصوص اهل بیت است، پس از ذکر نام‌های ائمهٔ اهل بیت (علیهم السلام) ، به امام حسن عسکری (ع) می‌رسد و سپس می گوید:

ابوالقاسم محمد حجّت، که عمر او هنگام وفات پدرش پنج سال بود، لیکن خدا در همان خردسالی به او حکمت داد. او را قائم منتظر هم می گویند، گفته شده بدین‌جهت که او در مدینه پنهان و غایب شد و معلوم نشد کجا رفت. (۱)

۵. نوفلی قریشی گنجی شافعی (متوفای ۶۵۸ه. ق) بابی را به طول عمر آن حضرت و زنده بودنش تا زمان حاضر اختصاص داده و گفته است، به دلیل بقای عیسی، الیاس و خضر، اشکالی ندارد که او هم زنده باشد.(۲)

۶. ابن خلکان گوید:

ابوالقاسم محمدبن حسن العسکری، دوازدهمین امام براساس اعتقادات شیعه، ولادت او در روز جمعه نیمهٔ شعبان سال ۲۵۵ بود. چون پدرش درگذشت، پنج ساله بود. اسم مادرش خمط یا نرجس بود. شیعیان گویند: در خانهٔ پدرش وارد سرداب شد، درحالی که مادرش به او می‌نگریست و دیگر بیرون نیامد. این واقعه در سال ۲۶۵ بود و عمر او در آن هنگام ۹ سال بود. (۳)

۱- الصّواعق، ص۲۰۸

۲- البیان فی اخبار صاحب الزمان، ص۱۴۸

۳- وفیات الأعیان، ج۴، ص۱۷۶.

ص:۲۴۶

۷. قاضی فضل بن روزبهان در کتابی که در ردّ علامهٔ حلّی نگاشته، می گوید:

آنچه دربارهٔ فضایل فاطمه (علیها السلام) گفته می‌شود انکارناپذیر است، چرا که انکار رحمت دریا و گستردگی صحرا و نور خورشید و بارش ابر و سجود فرشتگان، انکاری است که موجب استهزای انکار کننده می‌شود. کیست که گروهی را انکار کند که اهل حقیقت و معدن نبوّت و حافظان آداب فتوّت‌اند؟ درود خدا بر آنان باد و چه خوب دربارهٔ آنان سروده‌اند:

سلامٌ علی المصطفی المجتبی

سلامٌ علی السیّد المرتضی و قصیده را در مدح اهل بیت و ائمه نقل می کند تا به ابیاتی می‌رسد که دربارهٔ امام زمان (عج) است، با این مضمون: سلام بر قائم منتظر، ابوالقاسم، نور هدایت، آنکه همچون خورشید در دل ظلمت طلوع خواهد کرد و جهان را پر از عدالت خواهد ساخت، آن‌گونه که هواپرستان آن را پر از ستم کرده‌اند. (۱)

۱- منتخب الأثر، ج۲، ص۳۷۸، به نقل از «ابطال نهج الباطل» .

ص:۲۴۷

فصل دوم: شبهات

شبهه ۱: تولد امام مهدی و مفهوم امام غائب

آیا حضرت مهدی (عج) از مادر متولد شده است؟

و در صورت تولد، کجا زندگی می‌کند؟

و اصولاً امام غائب چه مفهومی دارد؟

پاسخ

اوّلاً: از نظر قرآن، اولیای الهی بر دو گونه‌اند:

۱. «ولی ظاهر» و آشکار که در میان مردم زندگی می‌کند و همه با او در ارتباط هستند، مانند انبیای بزرگواری که در قرآن، نام و زندگی آنان، آمده است.

۲. «ولی غائب» به معنی ناشناخته، ولی در عین حال در میان جامعه زندگی کرده و وظایف ولایت را انجام می‌دهد ولی مردم او را نمی‌شناسند. قرآن به عنوان نمونه مصاحب موسی را یادآور می‌شود که یکی از اولیای الهی بوده و گره از مشکلات مردم می‌گشوده، ولی

ص:۲۴۸

مردم او را نمی‌شناختند، حتی موسای کلیم نیز از او اطلاع نداشت. خدا به او امر کرد که در نقطه معینی با او ملاقات کند و از او بهره بگیرد. هنگامی که موسی به ملاقات او رفت و با قرائنی که خدا به او گفته بود، او را شناخت، به او چنین گفت:

هَلْ أَتَّبِعُکَ عَلی أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً (کهف: ۶۶)

آیا [اجازه می‌دهی که] تو را پیروی کنم بر اینکه مرا از آنچه به تو آموخته‌اند بیاموزی تا به راه راست و کمال راه یابم.

و او با شرایطی، اجازه همراهی را داد و موسی کارهای شگفت‌انگیز او را دید که همگی به نفع جامعه بود، ولی هرگز مردم او را نمی‌شناختند. چون حضرت موسی توان تحمل کارهای او را نداشت پس از سه واقعه، به او اجازه همراهی نداد. مشروح داستان مصاحب موسی در سوره کهف در آیات ۶۵ تا ۸۲ آمده است.

بنابراین، امام زمان به عنوان امام غائب، امام ناشناخته ولی متصرف در دل جامعه، از نظر قرآن امری است ممکن بلکه تحقق خارجی دارد و نمونه آن مصاحب موسی است که قرآن از آن یاد کرده است.

حضرت ولی‌عصر (عج) نیز به سان مصاحب موسی ولی ناشناخته‌ای است که در عین حال، مبدأ کارهای سودمند برای امّت است، در این صورت، غیبت امام به معنی انفصال و جدایی او از جامعه نیست، بلکه او همان‌گونه که در روایات معصومین (علیهم السلام) نیز وارد شده به سان خورشید در پشت ابر است که دیدگان آن را نمی‌بینند، امّا به اهل

ص:۲۴۹

زمین نور و گرمی می‌بخشد.(۱)

لذا در نهج‌البلاغه، امیرمؤمنان به این دو نوع ولایت، اشاره می‌کند:

أَللَّهُمَّ بَلَی لا تَخْلُو الأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِراً مَشْهُوراً وَ إِمَّا خَائِفاً مَغْمُوراً لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللهِ وَ بَيِّنَاتُهُ. (۲)

آری هیچ‌گاه زمین از کسی که حجت خدا را به پا دارد، خالی نمی‌ماند و او یا آشکار و نامدار است و یا ترسان و گمنام تا حجت‌های خدا و نشانه‌های آشکار او نابود نشود.

ثانیاً: بخاری و مسلم، هر دو، قریب به ۱۰ روایت ذکر می‌کنند که پیامبر گرامی (ص) فرمود:

لا یَزالُ الدِّین مَنیعاً إلی اثنَی عَشرَ خَلیفةً.(۳)

پیوسته دین عزیز و استوار خواهد تا زمانی که دوازده خلیفه بر شما حکومت کند.

و در بعضی روایات دارد که همه از قریش هستند و تا روز قیامت باقی هستند، مانند این روایت:

لا یَزالُ الدِّینُ قائماً حَتّی تَقومَ السّاعَةُ، أَوْ یَکونَ عَلیکُم إِثنا عَشرَ خَلیفةً.(۴)

۱- کمال الدین شیخ صدوق، باب ۴۵، ح ۴، ص ۴۸۵

۲- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۴۷

۳- صحیح بخاری، ج۹، ص ۸۱، باب الاستخلاف؛ صحیح مسلم، ج۶، ص ۳، کتاب الأماره، باب الناس تبع لقریش؛ مسند احمد، ج۵، صص ۸۶ - ۱۰۸؛ مستدرک حاکم، ج۳، ص ۶۸

۴- صحیح مسلم، ج ۶، ص ۴؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۸۹.

ص:۲۵۰

پیوسته دین پابرجا خواهد بود تا روز قیامت یا تا زمانی که دوازده خلیفه بر شما حکومت کند.

مجموع این روایات چند نکته را می‌رساند:

۱. این امامان دوازده‌گانه باید مایه عزت اسلام باشند و هرگز تاریخ، زندگی دوازده خلیفه را که مایه عزت اسلام باشند به ما نشان نداده است. از خلفای چهارگانه بگذریم، دوران سیاه اموی‌ها پیش می‌آید که خلافت اسلامی را خلافت موروثی کرده و روی زمین را با خون مسلمانان رنگین کردند. کار به جایی رسید که جامعه منفجر شد و کشور اسلامی را از لوث وجود آنان پاک ساخت. این روایات دهگانه فقط بر ائمه اثناعشر شیعه منطبق می‌شود که همگی زندگانی پاک و نورافشانی داشتند و مرجع علمی بودند. هرچند آنان را از حکومت بازداشتند.

۲. ظاهر این روایات این است که این خلیفه‌های دوازده‌گانه پشت سرهم می‌آیند. بنابراین، امام دوازدهم نیز باید متولد شود و ناپیوستگی و اینکه مهدی در آینده متولد شود برخلاف ظاهر این روایات است.

ثالثاً: سؤال می‌شود که چرا غیبت نموده است و چرا در میان جامعه نیست؟

یادآور می‌شویم: غیبت حضرت، یکی از رازهای الهی است و ممکن است ما نتوانیم به کنه آن پی ببریم ولی غیبت او موقت است نه دائم و غیبت موقت برای انبیای پیشین هم بوده است. موسی بن

ص:۲۵۱

عمران، چهل روز از قوم خود غائب شد و در کوه طور به سر برد.(۱)

حضرت مسیح به مشیت الهی از دیدگاه امت خویش پنهان گردید و اکنون هم زنده است. (۲)

حضرت یونس، مدّتی از قوم خود غائب گشت.(۳)

اصولاً هرگاه مطلبی از طریق نقل متواتر ثابت شد، ولی انسان نتواند به راز آن کاملاً پی ببرد، نباید آن را مورد تردید یا انکار قرار دهد؛ زیرا در آن صورت، بخش عظیمی از احکام الهی، مورد تردید واقع خواهد شد.

آری این آخرین حجت معصوم الهی برای تحقق بخشیدن به آرمانی بزرگ، (گسترش عدالت در سرتاسر جهان) در نظر گرفته شده است و این آرمان به گذشت زمان و شکوفایی عقل و دانش بشر و آمادگی بشریت نیاز دارد تا جهان آماده پذیرش چنین انقلابی باشد.

رابعاً: می‌گوید امام عسکری (ع) فرزندی نداشت، این همان تهمت است که بعدها ساخته‌اند. تولد حضرت را گروهی از بستگان و کودکی او را گروهی از اصحاب امام عسکری مشاهده کرده و با او در خانه امام دیدار کرده‌اند که تفصیل آنها در کتاب‌های ما مذکور است.

از این گذشته، متجاوز از صد عالم سنّی، بر تولد آن حضرت تصریح کرده‌اند که ما فقط به اسامی ده نفر از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- ر. ک: اعراف: ۱۴۲

۲- ر. ک: نساء: ۱۵۸

۳- ر. ک: صافات: ۱۴۰.

ص:۲۵۲

۱. ابوبکر احمد بن الحسین معروف به بیهقی (م۴۵۸) در کتاب شعب الایمان.

۲. ابومحمد عبدالله بن احمد معروف به ابن الخشاب بغدادی (م ۵۶۷) در کتاب تاریخ موالید الائمه، صص ۴۴- ۴۵.

۳. محیی‌الدین معروف به ابن العربی (متوفای ۶۳۸) در فتوحات مکیه (ج۳، ص۳۲۷) البته در چاپ‌های اخیر به کتاب او دست برده و حذف کرده‌اند.

۴. عبدالوهاب شعرانی در کتاب الجواهر والیواقیت، ج۲، ص ۱۴۳.

۵. شیخ کمال‌الدین ابوسالم معروف به ابن طلحه (م۶۵۲) ، در کتاب مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول، ص ۳۱۱.

۶. سبط بن الجوزی (م۶۵۴) در کتاب تذکرة الخواص، ص ۲۰۴.

۷. شیخ حافظ ابوعبدالله کنجی (م ۶۵۸) در کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان، ص ۵۲۱.

۸. شیخ عارف صلاح‌الدین صفدی (م ۷۶۴) در کتاب شرح الدائره - منتخب الأثر، ج ۲، ص ۳۸۵.

۹. ابن حجر هیثمی مکی (م۹۷۴) در کتاب الصواعق، ص ۲۰۸.

۱۰. ابن صباغ مالکی (م۸۵۵) در کتاب الفصول المهمه، ج۲، ص۱۰۹۵ و. . .

او در دوران غیبت صغری (۲۶۰- ۳۲۹) نائبانی داشت که رابط میان مردم و حضرتش بودند.

گاهی شبهه‌پردازان می‌گویند: چهار نائب امام برای گردآوری پول

ص:۲۵۳

خود را نـائب امـام، معرفی کردهانـد. این افترایی بیش نیست. تاریـخ زنـدگانی ایشان بر طهارت و پاکی آنان از هر آلودگی گواهی می‌دهـد و شخصـیت آنـان در جـامعه آن روز، برتر از آن است که این نوع تهمت‌هـا به آنـان زده شود، اصولاً از این تهمت‌زن باید پرسید، دلیل شما بر این مطلب چیست؟

دلیل ما بر پاکی آنان، شرح زندگانی آنان در کتاب‌های رجالی و تاریخی است.

ص:۲۵۴

شبهه ۲: چگونه به آیه ۵ سوره قصص و آیه ۸۶ سوره هود بر قیام مهدی استدلال می‌شود؟

قرآن کریم می‌فرماید:

۱. وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ (قصص: ۵)

اراده ما بر این است که بر ستمدیدگان نعمت بخشیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم.

می‌گویند: این آیه چه ارتباطی به قیام حضرت مهدی دارد؟

پاسخ

پاسخ این است که بررسی آیه با ملاحظه ماقبل و مابعد آن، این مسئله را قطعی می‌سازد که قرآن هرگز از یک برنامه موضعی و خصوصی، مربوط به بنی‌اسرائیل سخن نمی‌گوید، بلکه بیانگر یک قانون کلی برای همه اعصار و قرون و همه اقوام و جمعیت‌هاست و می‌فرماید: ما اراده کرده‌ایم که بر مستضعفان منت بگذاریم و آنان را

ص:۲۵۵

وارثـان حکومت روی زمین قرار دهیم. این بشـارتی است برای همه انسان‌های آزاده و خواهان حکومت عـدل و داد و برچیده‌شـدن بساط ظلم و جور. شاهد این مطلب آیه دیگر است:

وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ (قصص: ۵)

در" زبور، "پس از" تورات "نوشتیم که زمین در آینده از آنِ بندگان صالح است.

یکی از این نمونه‌ها حکومت بنی‌اسرائیل و زوال حکومت فرعونیان بود.

نمـونه کامـل‌ترش حکـومت پیـامبر اسـلام (ص) و یـارانش بعـد از ظهـور اسـلام بود که سـرانجام خـدا به دست همین گروه دروازه قصرهای کسری‌ها و قیصرها را گشود، و آنان را از تخت قدرت به زیر آورد، و بینی مستکبران را به خاک مالید.

و نمونه گسترده‌تر، ظهور حکومت حق و عدالت در تمام کره زمین به وسیله مهدی ارواحنا له الفداء است. بنابراین، اگر با این آیه بر ظهور حضرت مهدی استدلال می‌کنند در حقیقت نوعی استدلال با ضابطه کلی بر مصداق و مورد است.

مفسـران معتقدنـد که آیات قرآن اگر در موردی نازل شـد، اختصاص به آن مورد ندارد بلکه در طول زمان، برای خود مصداق پیدا می‌کند.

و لذا از امیرمؤمنان (ع) روایت شده است که در تفسیر آیه ۵ سوره قصص فرمود:

ص:۲۵۶

هُم آلُ مُحمّدٍ یَبعثُ اللهُ مَهدیَّهم بَعدَ جَهدِهم فَیُعِزُّهم وَ یُذِلُّ عَدُوَّهم.(۱)

این گروه آل‌محمد هستند. خداوند مهدی آنها را پس از زحمت و فشاری که بر آنها وارد می‌شود، برمی‌انگیزد و به آنها عزّت می‌بخشد. دشمنانشان را ذلیل و خوار می‌سازد.

در حدیثی از امام چهارم، چنین وارد شده است:

وَ الَّذِی بَعَثَ مُحَمَّداً بِالْحَقِّ بَشِیراً وَ نَذِیراً إِنَّ الأَبْرَارَ مِنَّا أَهْلَ الْبَیْتِ وَ شِیعَتَهُمْ بِمَنْزِلَةِ مُوسَی وَ شِیعَتِهِ وَ إِنَّ عَدُوَّنَا وَ شِیعَتَهُمْ بِمَنْزِلَةِ فِرْعَوْنَ وَ أَشْیَاعِه.(۲)

سوگند به کسی که محمد را به حق بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده قرار داد که نیکان ما اهل بیت و پیروان آنها، به منزله موسی و پیروان او هستند و دشمنان ما و پیروان آنها به منزله فرعون و پیروان اویند (سرانجام ما پیروز می‌شویم و آنها نابود می‌شوند و حکومت حق و عدالت، از آنِ ما خواهد بود) .

***

۲. بَقِیَّتُ اللَّهِ خَیْرٌ لَکُم إِنْ کُنْتُم مُؤْمِنِینَ وَ ما أَنَا عَلَیْکُمْ بِحَفِیظٍ (هود: ۸۶)

آنچه خدا برای شما بر جای نهاده برای شما بهتر است اگر ایمان داشته باشید و من پاسدار شما و اجبارکننده شما نیستم.

۱- غیبت شیخ طوسی، به نقل از نورالثقلین، ج۴، ص ۱۱

۲- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

ص:۲۵۷

حضرت شعیب در این آیه گوشزد می‌کند که کم‌فروشی نکنند و در معاملات به مردم ظلم و ستم روا ندارند. سرانجام یادآور می‌شود «بقیةالله» (یعنی سود حلال و اندک که برابر با شرع الهی است) برای شما بهتر است.

و در آیه دیگر می‌فرماید:

وَ الْباقِیاتُ الصّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً وَ خَیْرٌ أَمَلًا (کهف:۴۶)

چیزهای خوب و ماندگار در نزد خدا از نظر پاداش و آرزو بهتر است.

آیه یک ضابطه کلی را بیان می‌کند که یکی از مصادیق آن، همان است که در مورد قوم شعیب آمده (سود اندک و معامله پاک) . این ضابطه در طول تاریخ، مصادیقی دارد. انبیا و اولیا از مصادیق بقیةالله هستند و یکی از مصادیق آن حضرت مهدی (عج) است که امام‌باقر (ع) در مورد او می‌فرماید:

أوّلُ ما یَنطقُ القائمُ حِینَ یَخرُجُ هذِه الآیةُ:

بَقِیَّتُ اللَّهِ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ

، ثُمَّ یَقولُ: أَنَا بَقیَّةُ اللهِ وَ حُجَّتُه وَ خَلیفَتُه عَلیْکُم فَلا یُسلِّمُ علیه مُسلِمٌ إلاّ قال: أَلسَّلامُ عَلیکَ یا بَقیَّةَ اللهِ فی أَرضِه.(۱)

نخستین سخنی که مهدی (عج) پس از قیام خود می‌گوید این آیه است: بَقِیَّتُ اللَّهِ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ . سپس می‌گوید: منم

۱- به نقل از تفسیر صافی، ذیل آیه فوق.

ص:۲۵۸

بقیهٔ الله وحجت و خلیفه او در میان شما، سپس هیچ‌کس بر او سلام نمی‌کند، مگر اینکه می‌گوید: السلام علیک یا بقیهٔ الله فی أرضه.

درست است که در آیه مورد بحث، منظور از «بقیهٔالله» سود و سرمایه حلال و یا پاداش الهی است، ولی هر موجود نافع که از طرف خداوند برای بشر باقی مانده و مایه خیر و سعادت او گردد «بقیهٔالله» حساب می‌شود. تمام پیامبران الهی و پیشوایان بزرگ «بقیهٔالله» هستند. تمام رهبران راستین که پس از مبارزه با یک دشمن سرسخت برای یک قوم و ملت، باقی می‌مانند از این نظر، بقیهٔالله هستند. همچنین سربازان مبارزی که پس از پیروزی از میدان جنگ، باز می‌گردند، آنها نیز بقیهٔالله هستند. از آنجا که مهدی موعود (عج) آخرین پیشوا و بزرگ‌ترین رهبر انقلابی پس از قیام پیامبر اسلام (ص) است، یکی از روشن‌ترین مصادیق «بقیهٔ الله» می‌باشد و از همه به این لقب شایسته‌تر است. به‌ویژه که تنها باقی‌مانده پس از پیامبران و امامان است.

ص:۲۵۹

شبهه ۳: چگونه کودک پنج ساله امام می‌شود؟

این سؤال مطرح گردیده که چگونه کودک پنج ساله می‌توانست امام بشود؟

پاسخ

جواب آن را قرآن می‌دهد و مولوی در نیم بیتی نیز پاسخ داده است: «کار نیکان را قیاس از خود مگیر» .

طراح شبهه تصور کرده است که همه کودکان یکنواخت به دنیا می‌آیند و بر همگان حکم واحدی را پیاده کرده است.

قرآن از زبان حضرت مسیح در گهواره درباره خودش نقل می‌کند که فرمود:

قالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا (مریم: ۲۰)

و من بنده خدا هستم، انجیل را به من داده و مرا پیامبر ساخته است. . . .

این جمله‌ها را کودک شیرخوار به زبان می‌آورد. روح او در آن روز

ص:۲۶۰

به‌اندازه‌ای بزرگ و بزرگوار بود که می‌توانست این سخنان را به زبان آورد و از نبوت فعلی خود گزارش دهد، آیا حق دارید به خدا اعتراض کنید که چگونه کودک شیرخوار، پیامبر شده است؟

گاهی تصور می‌شود که حضرت مسیح در آن دوران کودکی دارای چنین مقامی نبوده بلکه از آینده خود خبر می‌دهد، ولی این نوع تأویلی است ممنوع، همه جمله‌ها به صورت فعل ماضی آغاز شده و می‌فرماید: آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا .

درباره حضرت یحیی قرآن مجید می‌فرماید: وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا ؛ «و ما در کودکی به او فرمان [نبوت] دادیم» . (مریم: ۱۲)

درست است که دوران شکوفایی عقل انسان، معمولاً حدّ و مرز خاصی دارد، ولی می‌دانیم همیشه در انسان‌ها افراد استثنایی وجود داشته‌اند. چه مانعی دارد که خداوند، این دوران را برای بعضی از بندگانش به خاطر مصالحی فشرده‌تر کند، و در سال‌های کمتری خلاصه نماید.

بنابراین، چه مانعی دارد که حضرت مهدی (عج) از این کودکان استثنایی باشد که در دوران کودکی عقل او شکوفا و دستگاه فکری او تکامل یافته باشد؟

در اینجا ما حدیثی را از امام جواد (ع) نقل می‌کنیم که او هم از دوران کودکی به امامت رسید. علی بن اسباط می‌گوید: به خدمت امام‌جواد (ع) رسیدم درحالی‌که سنّ او کم بود. من درست به قامت او خیره شدم تا به ذهن خویش بسپارم به هنگامی که به مصر باز

ص:۲۶۱

می گردم کم و کیف مطلب را برای یاران، نقل کنم. در این فکر بودم که دیدم امام جواد (ع) ، رو به‌سوی من کرد و گفت: ای علی بن اسباط، خداوند کاری را که در مسئله امامت کرده، همانند کاری است که در نبوّت کرده است.

گاه می‌فرماید: وَ آتَيْناهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا یعنی در کودکی فرمان (نبوت) می‌دهد و گاه درباره انسان‌ها می‌فرماید: حَتَّى إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً ؛ «هنگامی که به حد بلوغ کامل عقل به چهل سال رسید» . (احقاف:۱۵)

بنابراین همان‌گونه که ممکن است خداوند، حکمت را به انسانی در کودکی بدهد، در قدرت اوست که در چهل سالگی آن را به کسی بدهد. (۱)

امّا چرا ظهور نمی کند؟ این نه از ترس است، بلکه از نظر فراهم نشدن شرایط است، گاهی می گویند شرایط در جمهوری اسلامی ایران فراهم است. این هم یک نوع ناآگاهی از فلسفه غیبت است. او امام جهانیان است که سریر عدالت در همه نقاط در انتظار اوست. باید آمادگی برای پذیرش دعوت او در نوع افراد در غالب جاها وجود داشته باشد.

۱- نورالثقلین، ج۳، ص ۳۲۵.

ص:۲۶۲

شبهه ۴: امام غائب چگونه می‌تواند جامعه را سرپرستی کند؟

پاسخ

طراح شبهه اعتراف می‌کند که جامعه نیاز به امامی دارد که سرپرست جامعه باشد، و طبق روایتی که اهل‌سنت نقل کرده‌اند، هرکس بیعت امامی را بر گردن نداشته باشد و بمیرد، مرگ او مرگ جاهلیت است. می‌گویند: پیامبر (ص) فرمود:

«مَنْ ماتَ وَ لَمْ یَکُن فِی عُنُقِه بَیعهُ إِمام ماتَ مِیتهً جاهلیَّهً» .

مسلماً این امام باید امامی عادل و پاکدامن و معصوم از گناه باشد که جهانیان را از لغزش و جهالت حفظ کند.

حاکمان فعلی کشورهای عربی، واجد چنین شرایطی نیستند، چگونه می‌توان گفت اگر کسی بیعت «مبارک» ها و «قذافی» ها را به گردن نداشته باشد، مرگ او مرگ جاهلیت است.

اکنون باید رفت و این امام والامقام را پیدا کرد تا مرگ انسان‌ها، مرگ جاهلیت نباشد. آن امام موردنظر در لسان پیامبر، همان حضرت

ص:۲۶۳

مهـدی است که خداونـد منّـان او را برای دادگستری در جهـان، حفظ کرده است. حال اگر شـرایط برای زمامـداری این امام غایب، آماده باشـد، مسلّماً سـرپرستی ظاهری را برعهـده خواهد گرفت و امّا اگر بشـر خیره‌سـر، مانع از چنین برکت الهی باشد، او به عنوان امام غائب، تصـرفاتی در جامعه اسـلامی خواهد داشت که در گذشته به آن اشاره کردیم، بسان تصرفات مصاحب موسی (خضر) در سه مورد. ولی سـرپرستی ظاهری جامعه بنا به فرموده خود آن حضـرت به مجتهد جامع‌الشـرایط، عادل و آگاه، فقیه وارسـته که تالی تلو معصوم است، سپرده می‌شود و در طول این مـدّت که امام، از دیدگان ما غایب است، (هرچند در خود جامعه زندگی می کند) ، مجتهـدان عالی‌مقام، سـرپرستی جامعه را به‌عهده دارند. البته این بدان معنا نیست که مجتهد بدون کمک گرفتن از متخصـصان امور اجتماعی، حکومت می کند. مشروح این قسمت را در کتاب «حکومت اسلامی در چشم انداز ما» مطالعه کنید.

از این گذشته، در زمان غیبت امام، جانشینان او، امور جامعه را اداره می کنند، این جانشینان، فقیهان با ورع و پرهیزکار هستند.

حضـرت موسی (ع) چهل روز برای اخذ تورات به میقات رفت و سرپرستی جامعه بنی‌اسرائیل را بر عهده برادرش هارون نهاد و به او چنین گفت:

اُخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَ أَصْلِحْ وَ لا تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ (اعراف:۱۴۲)

جانشین من در میان ملتم باش و به اصلاح کارها بپرداز و از مفسدان پیروی مکن.

ص:۲۶۴

چه مانعی دارد که امام معصوم نیز در حالت غیبت، اداره امور را به دیگران واگذار کند و این کوچک‌ترین منافاتی با امامت وی ندارد. اتفاقاً در زمان غیبت، فقیهان آگاه به نمایندگی از آن حضرت به تشکیل حکومت می‌پردازند و خود، در رأس حکومت قرار می‌گیرند؛ زیرا امام، آنان را بر این مقام، نصب کرده است و در مقبوله عمر بن حنظله آمده است:

«فَانّی قد جَعلتُه عَلیکُم حاکماً»(۱)، و در حدیث ابی‌خدیجه آمده است:

«فإنّی قد جَعلتُه علیکم قاضیاً» .(۲)

بنابراین، آنان حاکمان امّت و قاضیان ملت هستند، البته نه به تنهایی بلکه با به کارگیری متخصصان و تقسیم کار میان آنان.

۱- وسائل الشیعه، ج۱۸، باب ۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۱

۲- همان، ح ۸.

ص:۲۶۵

شبهه ۵: ناسازگاری حدیث «لولا الحجة لساخت الأرض بأهلها» و خالی بودن زمین از حجت

می گویند: در روایات شیعه آمده است:

لولا الحجة لساخت الأرض بأهلها.

اگر حجت در روی زمین نباشد، زمین، مردم را به کام خود فرو می کشد.

بنـابراین چگونه است که اکنون سالیان درازی است که حجت خـدا بر روی زمین نیست، ولی زمین مردم خود را به کام خویش فرو نبرده است؟

پاسخ

جهان برای انسان کامل آفریده شده است و فعل خدا کار عبث و بی‌هدف نیست، هرچند غرض به خود خدا برنمی گردد. اگر انسان کاملی در روی زمین نباشـد، آفرینش، بقاءً بی‌هـدف و بـدون غایت خواهد بود که فعل خدا پیراسـته از آن است، و به دیگر سـخن، گاهی

ص:۲۶۶

غرض از آنِ فاعل است و گاهی غرض از آنِ فعل است. در این مورد، غرض از آن فاعل نیست که خـدا دارای نیازی باشد تا با این کار، آن را برطرف کنـد، بلکه از آنِ فعل اوست، یعنی فعل او در چارچوب فعل حکیمانه خواهد بود و سود آن به خود مخلوقات و جهـان آفرینش و جـامعه انسـانی بـاز می‌گردد. طبعـاً آفرینش آسـمان‌ها و زمیـن بی‌هـدف نبـوده، و هـدفی را تعقیب می‌کنـد و آن، آفرینش انسان کامل بر روی زمین است. می‌فرماید:

أ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُونَ (مؤمنون: ۱۱۵)

آیا پنداشته‌اید که شما را بیهوده آفریدیم و شما به‌سوی ما بازگردانده نمی‌شوید.

و در آیه دیگر می‌فرماید:

وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما باطِلًا ذلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النّارِ (مؤمنون: ۱۱۵)

و آسـمان و زمین و آنچه را در میان آنهاست بیهوده نیافریـدیم. این پنـدار کسانی است که کفر ورزیدنـد. پس وای بر آنان که کفر ورزیدند از آتش دوزخ.

امـام معصوم، و انبیـا و اولیـا و ائمه، گل‌های سرسـبد جهان آفرینش هسـتند، و هـدف از خلقت، پرورش انسان‌هاست که آنها نیز در خدمت دین و هدایت مردم باشند تا هدف آفرینش به نحو احسن، به دست آید.

ص:۲۶۷

تا اینجا با معنی حدیث آشنا شدیم، برگردیم به اعتراض شبهه‌پردازان که می‌گویند زمین بیش از هزار سال است که از حجت خالی شده است، این یک برداشت غلط یا سخن مغرضانه است. هیچ‌گاه زمین از حجت خدا خالی نشده است و آن حجت خدا و دوازدهمین خلیفه پیامبر (ص) در روی زمین، زندگی می‌کند و کارهایی به نفع امّت، انجام می‌دهد، هرچند ما خود او را نمی‌بینیم و از کار او اطلاع نداریم. او به سان مصاحب موسی است که بدون معرفی خود، سه کار شگفت و مهم را انجام داد، سپس اسرار آن را برای موسی فاش ساخت. چنان‌که داستان آن در سوره کهف در آیه‌های ۶۰ تا ۸۲ آمده است و حاکی از آن است که ممکن است حجتی الهی روی زمین باشد و اعمالی به نفع مردم انجام دهد بدون آنکه حضور وی لمس شده و شناخته شود.

ص:۲۶۸

ص:۲۶۹

مسائل متفرقه

اشاره

ص:۲۷۰

ص:۲۷۱

فصل اول: پیرامون بدعت

اشاره

بخش ششم به شبهات متفرقه اختصاص داده شده است که عمدتاً وهابیان بعضی از افعال و کارهای مسلمانان را زیر سؤال برده و بدعت دانسته‌اند.

به تناسب قبل از مطرح کردن شبهات، بحث کوتاهی را در مورد بدعت ذکر می کنیم.

به اتفاق مسلمانان، بدعت حرام است، چون در قرآن و حدیث آمده و از حرام‌هایی است که خداوند، وعده عذاب بر آن داده است، بدعت از زشت‌ترین دروغ‌هاست؛ چون افترا بر خدا و رسول است و قرآن می‌فرماید: «چه کسی ستمکارتر از شخصی است که بر خدا به دروغ افترا بندد یا آیات خدا را تکذیب کند» . (۱)

در این مقام اشاره‌ای به معنای لغوی و اصطلاحی بدعت می‌شود.

۱- انعام: ۲۱.

ص:۲۷۲

بدعت در لغت و اصطلاح

اما در لغت، به گفتهٔ ابن فارس یک معنای بَدَع، پدید آوردن و ساختن چیزی بدون نمونهٔ قبلی است. معنای دیگر آن جدا شدن و ضعف و فرسودگی است.(۱)مقصود از بدعت در اینجا معنای نخست است. اما در اصطلاح، تعریف‌های مختلفی از آن شده که برخی دقیق است و بعضی غیر دقیق. برخی از تعریف‌های متقن را می‌آوریم.

بدعت چیزی است که پدید آورده شود و در شریعت، اصلی که بر آن دلالت کند نباشد، اما آنچه که اصلی در شرع برآن دلالت کند، شرعاً بدعت نیست، هرچند در لغت بدعت باشد.(۲)

ابن حجر گفته است، اصل بدعت چیزی است که بدون نمونهٔ قبلی پدید آورده شود و در شرع، به چیزی گفته می‌شود که مقابل سنت باشد و ناپسند است.

در جای دیگر می گوید: مُحدَثات که در حدیث «

مَنْ احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو ردّ » آمده است، چیزهایی است که پدید آمده باشد و در شرع، اصلی نداشته باشد، در عرف شرع به آنها «بدعت» گفته می‌شود و اگر چیزی دلیل شرعی داشته باشد بدعت نیست.(۳)

کوتاه سخن آنکه بدعت در نظر شرع سه قید دارد:

اول: چیزی در اعتقادات یا احکام دینی، کم یا زیاد شود.

۱- المقاییس، ج۱، ص۲۰۹، واژهٔ «بدع»

۲- جامع العلوم و الحکم، ابن رجب حنبلی، ص ۱۶۰

۳- فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، ج۵، ص۱۵۶ و ج۱۷، ص۹.

ص:۲۷۳

دوم: دعوت و نشر در کار باشد.

سوم: دلیلی شرعی بر اینکه به صورت کلی یا جزئی از دین است، وجود نداشته باشد.

دقت در این قیدها حقیقت بدعت را روشن می‌سازد، چیزی از دین کاستن یا بر آن افزودن، افترا بر خداوند است و خداوند از افترای بر خود نکوهش کرده است. (۱)

پس اگر کسی چیزی پدید آورد که سابقه نداشته و کار او ربطی و دخالتی به دین نداشته باشد، مثل برخی عادت‌ها یا بعضی از صنعت‌ها، گرچه از نظر لغت هم به آن بدعت گفته شود، ولی از نظر شرع، بدعت نیست، چون پدید آورنده ادعا نمی‌کند که آن پدیده از متن دین است. بنابراین، جشن‌های رسمی که دولت‌های مختلف برای اهدافی برپا می‌کنند و ربطی به دین ندارد بدعت نیست، چون به عنوان اینکه شرع به آن دستور داده برگزار نمی‌کنند، اما حلال یا حرام بودن آنها تابع موازین شرعی است. پس اگر جشن و مراسم، خالی از حرام باشد، حلال است، اما اگر همراه حرام باشد، مثل اختلاط زنان و مردان، حرام است، هرچند که بدعت نیست.

اما نکتهٔ دوم، یعنی اشاعه و دعوت مردم به آن: اگر کسی در خانهٔ خود و به تنهایی در دین دخالت کند، مثلاً چیزی بر نمازش بیفزاید یا از آن بکاهد، هرچند که کارش حرام و نمازش باطل است، اما بدعت

۱- ر. ک: یونس: ۵۹؛ حدید: ۲۷.

ص:۲۷۴

نیست. وقتی بـدعت می‌شود که آن انـدیشه یا عمل تازه و نو ظهور را در جامعه پخش کند و به عنوان اینکه جزء دین است، مردم را به آن فرا بخواند.

در صحیح مسلم از ابوهریره روایت شده که رسول گرامی اسلام (ص) فرمود:

هرکس به هـدایت فرا بخوانـد، مثل پاداش کسانی را که از او پیروی کنند خواهد داشت، بی‌آنکه از پاداش آن پیروان چیزی کاسـته شـود و هرکس دیگران را به گمراهی دعـوت کنـد، مثـل گناهـانی که بر پیروان اوست، بر او خواهـد بود، بی‌آنکه از گناهـان آنـان چیزی کاسته شود.(۱)

اما نکتهٔ سوم یعنی اصل و ریشهٔ دینی نداشـتن، این عنصر اساسی در مفهوم بدعت است، یعنی دلیلی بر اینکه این جزء دین است، در قرآن و حـدیث نیست. چرا که اگر پشـتوانه‌ای از دین برای آن باشـد، چیز تازه‌ای در دین و دخالتی در شـرع نخواهد بود. ابن رجب حنبلی و ابن حجر عسقلانی در تعریف خود از بدعت به این نکته اشاره داشتند.

علامـهٔ مجلسـی گویـد: بـدعت در شـرع، چیزی است که پس از پیامبر (ص) به وجود آمـده باشد و دلیل خاصـی نداشـته باشد و در ضمن برخی دلیل‌های عام هم نگنجد.(۲)

۱- صحیح مسلم، ج۸، ص۶۲، کتاب العلم

۲- بحارالأنوار، ج۷۴، ص۲۰۲.

ص:۲۷۵

بدعت‌گذاری در تعریف بدعت

تعریف بدعت و مفهوم آن روشن شد، بدعت آن بود که چیزی در دین وارد شود که در قرآن و حدیث نیست.
از نمونه‌های بدعت، این است که سیرهٔ گذشتگان معیار حق و باطل قرار گیرد، بسیاری از وابستگان به سلفی‌ها را می‌بینیم که بسیاری از امور را تنها به این دلیل که در زمان صحابه و تابعین نبوده است، بدعت می‌شمارند. مثلاً ـ ابن تیمیّه، جشن گرفتن به مناسبت میلاد پیامبر (ص) را بدعت می‌داند، به این دلیل که پیشینیان آن را انجام نداده‌اند، با آنکه مقتضی بوده و مانعی هم در کار نبوده است و اگر این کار، خیر محض یا پسندیده بود، گذشتگان از ما شایسته‌تر بودند که انجام دهند، چون آنان رسول خدا (ص) را بیشتر دوست داشتند و از ما بیشتر او را تعظیم می‌کردند و بر انجام کار نیک، حریص‌تر بودند. (۱)
و دربارهٔ برخاستن به احترام قرآن و بوسیدن آن می‌گوید: «ما در این‌باره چیزی که از گذشتگان نقل شده باشد نمی‌دانیم!»(۲)
بایـد گفت: معیار در تشخیص بدعت از سنت، رجوع به «ثقلین» است، چه آن را به قرآن و عترت تفسیر کنیم، آن‌گونه که بیشتر چنین گفته‌اند، و چه آن را قرآن و سنت بدانیم، به روایت امام مالك در موطّأ با سند مرسل. (۳)پس اگر چیزی از قرآن و سنت دلالت می‌کرد که آن

۱- اقتضاء الصراط المستقیم، ص۲۷۶

۲- الفتاوی الکبری، ج۱، ص۱۷۶

۳- موطّأ مالك، ص۶۴۸، شمارهٔ ۱۶۱۹.

ص:۲۷۶

جزء دین است، بدعت نیست، وگرنه، پخش و اشاعهٔ آن در میان مسلمانان به این عنوان که جزئی از شریعت است، بدعت است. گذشتگان نیز مثل دیگران مأمور بودند که از ثقلین (قرآن و عترت، یا قرآن و سنت) پیروی کنند. پس موافقت و مخالفت آنان ملاک حق و باطل نیست و هر که در گذشته بوده، صالح نبوده است. در میان پیشینیان، صالح و فاسد و عادل و ظالم بوده است، هم چنان‌که همهٔ افراد بعدی هم فاسد نبوده‌اند، بلکه در میان آنان هم خوب و بد بوده است.

دکتر محمد سعید رمضان بوطی گوید: پیشینیان از معنای این کلمه (سلف) ، مظهری برای هر شخصیت بارز یا هر وجود فکری یا اجتماعی مخصوص به آنان برداشت نکرده‌اند که آنان را از مسلمانان دیگر متمایز سازد و باورهای اعتقادی یا تعهدات رفتاری و اخلاقی خود را در گرو یک گروه اسلامی که دارای فلسفه و شخصیت مستقل فکری باشند قرار نداده‌اند، بلکه میان آنان و دیگران نهایت تعامل و تفاهم و داد و ستد فکری در سایهٔ آن روش مورد اتفاق بوده است و هرگز به خیال آنان خطور نمی‌کرده که در آینده مانعی پیدا خواهد شد که میان آنان و دیگران جدایی و مرزبندی پدید آورد و مسلمانان را در توالی نسل‌های اسلامی به دو گروه تقسیم کند که هر کدام افکار و تصوّرات و جهت‌گیری‌های خاصی به عنوان پیشینیان و پسینیان، (سَلَف و خَلَف) داشته باشد بلکه در ذهن آنان از دو واژهٔ خلف و

ص:۲۷۷

سلف، تنها یک مفهوم زمانی که از کلمهٔ قبل و بعد فهمیده می‌شود بوده است.(۱)

پس روشن می‌گردد که جشن برای میلاد پیامبر (ص) یا برخاستن برای قرآن و بوسیدن آن اگر از سوی یک مسلمان به این عنوان انجام گیرد که جزء دین است، اینها بدعت نیست، چون این‌گونه گرامی داشت برای پیامبر خدا یا قرآن، گرچه در شریعت اسلامی وارد نشده، ولی در اصول کلی دعوت‌کننده به تکریم و احترام پیامبر (ص) می‌گنجد. قرآن می‌فرماید:

آنان که به پیامبر ایمان آوردند و او را حمایت و یاری و احترام کردند و به نوری که همراه او نازل شده ایمان آوردند، آنان رستگارند.(۲)

در این آیه، خداوند متعال مؤمنان را با سه صفت توصیف می‌کند:

ایمان به پیامبر، احترام و تعظیم پیامبر، یاری او.

خداوند خطاب به پیامبر (ص) می‌فرماید: وَ رَفَعْنا لَکَ ذِکْرَکَ ؛ «تو را بلندآوازه کردیم» . (شرح: ۴) روشن است که جشن گرفتن برای آن حضرت، بلند آوازه ساختن اوست که خدا از آن خبر داده است. دوستی پیامبر و خاندان او، دعوتِ قرآن و سنت است، جشن گرفتن برای او، اظهار آن محبت است. برخاستن به احترام قرآن و بوسیدن آن نیز همین‌گونه است، به تعبیر قرآن، کتاب‌های آسمانی در نوشته‌هایی

۱- السلفیه، محمد سعید بوطی، صص۱۳ و ۱۴

۲- اعراف: ۱۵۷.

ص:۲۷۸

ارجمند و به دست سفیرانی والامقام و فرمانبردار و نیکوکار است صُحُفٍ مُکَرَّمَهٍْ. . . . (عبس: ۱۳ – ۱۶) احترام به کتاب خدا احترام به پیامبران و فرستادگان و فرشتگان و اوامر اوست. ازاین‌رو در کتاب‌های فقهی احکام ویژه‌ای در مورد قرآن است که مسلمانان را به نگهداری آن و پرهیز از بی‌احترامی نسبت به آن فرا می‌خواند.

ص:۲۷۹

فصل دوم: شبهات متفرقه

شبهه ۱: عزاداری در عاشورا، با امر به صبر در مصیبت

چه معنی دارد؟

می گویند: در آیات قرآن، سفارش به صبر بر مصیبت‌ها شده چنان‌که می‌فرماید:

الَّذِينَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ (بقره:۱۵۶)

کسانی که چون آسیبی به آنان رسد می گویند ما از خداییم و به‌سوی او باز می گردیم.

پس چرا شیعیان در شهادت حسین، این همه گریه می کنند؟

پاسخ

گریه بر عزیزان، امر طبیعی است و پیامبر خدا (ص) ، حتی خلفا در مصایب سخت می گریستند و کسی که فاقد این احساسات و ترحم باشد از فطرت انسانی دور است. ولی عزاداری برای حسین بن

ص:۲۸۰

علی (ع) دلیل بر بی‌صبری نیست، بلکه عزاداری برای احیای مکتب حسین بن علی (ع) است که می‌فرماید:

إِنِّی لا أرَی الْمَوتَ إلاّ سَعادةً وَلَا الْحَیاةَ مَعَ الظّالمینَ إلاّ بَرماً.

من مرگ در راه خدا را جز خوشبختی و زندگی با ستمگران را جز دلتنگی و ناراحتی نمی‌دانم.

حرکت‌های میلیونی در ایام عاشورا در تمام نقاط شیعه‌نشین بلکه در برخی از نقاط سنّی‌نشین به‌خاطر احیای این مکتب است و به خاطر این نوع حرکت‌های دسته‌جمعی، مکتب عاشورا زنده مانده و به صورت مدرسه‌ای برای نسل‌های آینده آموزنده است، و حرکت‌های آزادی‌بخش در نقاط مختلف جهان، پرتوی از جهاد حسینی و نمونه‌ای از درس‌های عزّت بخش و سعادت آفرین او است و به قول گوینده:

پایان زندگانی هرکس به مرگ اوست

جز مرد حق که مرگ وی آغاز دفتراست آغاز شد حیات حسینی به مرگ او این قصه رمز آب حیات است و کوثر است سربازی حسین و سرافرازی حسین امروز زینت سر هر تاج و افسر است

ص:۲۸۱

شبهه ۲: دلیل بر عزاداری برای فرزندان زهرا (علیها السلام) چیست؟

پاسخ

عزاداری به دو صورت، انجام می گیرد:

۱. انسان هنگامی که عزیزی را از دست می‌دهد، در درونش نوعی دگرگونی روانی پدید می‌آید که آثار جسمانی آن با اشک و اندوه ظاهری نمایان می‌شود و این یک امر طبیعی است. آن‌گاه که پیامبر گرامی (ص) ، ابراهیم را از دست داد، اشک‌های او بر صورت مبارکش سرازیر شد و گریه را سرداد، حتی هنگامی که برخی از افراد نادان به پیامبر اعتراض کردند، و گفتند: شما ما را از گریه بر مردگان نهی می کردید، اکنون چگونه در سوگ فرزند خود، اشک می‌ریزید؟ پیامبر (ص) در پاسخ او فرمود: من هرگز نگفته‌ام که در مرگ عزیزان خود گریه نکنید، زیرا این احساس‌ها نشانه دلسوزی و مهربانی و ترحم است و شخصی که در دلش رحم نباشد، مورد رحمت الهی نیز قرار نمی گیرد.(۱)

۱- بحارالانوار، ج۲۲، ص ۱۵۱؛ فروغ ابدیت، ص ۸۹۸.

ص:۲۸۲

۲. همان‌طوری که در پاسخ به شبهه پیشین گفته شد عزاداری برای حسین بن علی (ع) به صورت راهپیمایی و سوگواری بر آن بزرگوار با اشعاری که در آنها پیام شهادت حسین به عالمیان بیان می‌شود، در حقیقت، دعوت مردم به ظلم‌ستیزی و مبارزه با ستمگران و حکام خودفروخته می‌باشد، و این در حقیقت، مظهر یک نوع امر به معروف جمعی است که کاخ‌های عنکبوتی ظالمان را به لرزه درمی‌آورد.

از اینها گذشته، بازگویی مصائب اهل‌بیت، آن هم در نخستین قرن تاریخ اسلام که آن را خیرالقرون می‌خوانند، روشن می‌سازد که پس از رحلت پیامبر (ص) چه ستم‌هایی بر خاندان او رفته است. پرده‌برداری از رفتار و جان آن روز و گروهی که بر آنان لباس قداست پوشانده شده، برای ناآگاهان سنگین است، ازاین‌رو با این راهپیمایی‌ها و شعارها مخالفند. در حقیقت شعارهای روز عاشورا دعوت انسان‌های آزاده است تا انتقام مظلومان را در لیبی و یمن و مصر و تونس و بحرین از ستمگران بستانند. این عزاداری‌ها در حقیقت، احیای مکتب مستضعفان به پاخاسته بر ضد مستکبران است و نباید این مکتب، فراموش شود. نام حسین و شهادت او، همه و همه سبب می‌شود که خون گرم در عروق جوانان به پاخاسته، حرکت کند و بر حکومت ظلم و ستم پایان بخشد.

ص:۲۸۳

شبهه ۳: جشن‌های غدیر و دلایل قرآنی و حدیثی آن

بعضـی می گویند: شـیعیان برخلاف سـنت رسول الله (ص) به بهانه اهل‌بیت (علیهم السلام) مراسم جشن و سرور غدیر برپا می کنند و در آن به صورت مختلط، زنان و مردان، به رقص می‌پردازند.

پاسخ

۱. رویـداد غـدیر، یکی از حادثه‌های قطعی و انکارناپـذیر در سیره رسول خـدا و تاریـخ اسـلام است، و کمتر حدیثی از نظر تواتر و کثرت راویان به پای این حـدیث می‌رسـد؛ زیرا ۱۲۰ صـحابی و نود تابعی، و ۳۶۰ دانشـمند سنّی گفتار رسول خدا (ص) را در روز غدیر درباره امیرمؤمنان (ع) نقل کرده‌اند.

بـا توجه به این کثرت طرق، هیـچ خردمنـدی نمی‌توانـد آن را انکـار کنـد و پیشوای وهابیـان ابن تیمیه در کتاب «العقیـدة الواسـطیة» (۱)آن را می‌پذیرد و حتی تلمیذ مکتب او حدیث‌شناس معاصر جناب البانی نیز

۱- العقیدة الواسطیة، رساله نهم، ص ۴۰۷.

ص:۲۸۴

آن را در شمار احادیث صحیحه آورده است (۱)، امّا گروهی که در دل مهر اهل‌بیت (علیهم السلام) را ندارند، پیوسته در طول تاریخ کوشیده‌اند که این حدیث را به دست فراموشی بسپارند و از این جهت شیعیان برای حفظ این سنت رسول خدا (ص) می‌کوشند که این خاطره زنده و پاینده بماند و این جشن‌ها به خاطر تجدید یاد و خاطره این حادثه تاریخی است و در حقیقت نوعی خدمت به سنّت رسول خدا (ص) است تا گفتار او محفوظ بماند آنجا که گفت:

«ألست أولی لکم من أنفسکم؟ قالوا: اللّهم بلی! فقال: من کنت مولاه فهذا علی مولاه. . .» .

۲. تعیین خلیفه از جانب خدا که پیام حدیث غدیر است، یک نعمت و موهبت آسمانی است و شایسته است انسان به خاطر این موهبت، جلسه شکرگزاری برپا کند و آن را روز جشن و سرور بشمارد و ما این آموزه را از قرآن و از رفتار حضرت مسیح (ع) آموختیم که در روزی که مائده آسمانی بر او و حواریون نازل شد، آن را عید اعلام کرد و قرآن از زبان حضرت مسیح نقل می‌کند:

اللَّهُمَّ رَبَّنا أَنْزِلْ عَلَیْنا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ تَکُونُ لَنا عِیداً لِأَوَّلِنا وَ آخِرِنا (آل‌عمران: ۱۱۴)

خداوندا بر ما سفره‌ای از آسمان بفرست که برای ما و پیشینیان و پسینیان ما عید باشد.

آیا در جایی که نزول یک وعده غذا از آسمان ارزش عید گرفتن را داشته باشد، نعمت رهبری الهی و آسمانی که مانع از گمراهی امت تا

۱- سلسلهٔ الاحادیث الصحیحهٔ، ج۴، ص ۳۳۰، ح ۱۷۵۰.

ص:۲۸۵

روز قیامت است ارزش عید گرفتن و جشن و شادی ندارد؟

۳. شیعیان در این مورد از سیره پیامبر (ص) پیروی می‌کنند، به نقل بسیاری از محدّثان اهل‌سنت، رسول گرامی (ص) ، عمامه‌ای بر سر علی (ع) پیچید و به او فرمود در خیمه‌ای بنشیند تا بزرگان صحابه برای تبریک به نزد او آیند و با او بیعت کنند و حتی شیخین یعنی ابوبکر و عمر نیز به نزد او آمدند و با او بیعت کردند و این جمله تاریخی را گفتند:

«هنیئاً لک یَابنَ أبی‌طالبٍ أصْبَحتَ مولای و مولی کُلِّ مُؤمنٍ و مُؤْمنةٍ» .(۱)

۴. امروز در جهان حتی در میان دول اسلامی رسم است که سالروز رویدادهای بزرگ را گرامی داشته و برای آنها جشن و بزرگداشت برپا می‌کنند، حتی ملک فهد در سال ۱۳۱۹ه. ق به‌عنوان گذشت یکصدسال از حکومت آل‌سعود، مراسم جشن و شادمانی و یادبود برگزار کرد و از همه کشورهای اسلامی دعوت کرد که در این جشن شرکت کنند و پیشوایان شما در آن مجالس شرکت کردند یا سکوت کردند و چیزی نگفتند. آیا این حادثه از نظر عقل و شرع اهمیت بیشتری دارد یا روزی که در آن هشتاد هزار نفر مورد خطاب رسول گرامی قرار گرفتند و در پایان، پیامبر (ص) به آنها فرمود:

«ألا فلیبلغ الحاضر الغائب» و این برگزاری جشن‌ها، تجسم بخشیدن به همان

۱- تفسیر طبری، ج۳، ص ۴۲۸، المصنف، نگارش ابن ابی‌شیبه [شیخ بخاری]، ج۱۲، ص ۷۸، ح۱۲۱۶۷ و غیرهما.

ص:۲۸۶

سفارش رسول خداست.

۵. آقایان نه تنها درصدد اخفای حقیقت هستند، بلکه تهمت ناروایی به مؤمنان می‌زنند و می گویند شیعیان در مجالس جشن خود، زن و مرد به رقص و پایکوبی می‌پردازند.

مدرک این تهمت را ولو در یک مجلس به ما نشان دهند، درحالی‌که شما مارک امر به معروف و نهی از منکر را بر خود زده‌اید باید گروهی مأمور خود شما بشوند و شما را از تهمت زدن باز دارند.

***

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ . . . إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ الْغافِلاتِ الْمُؤْمِناتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ (نور: ۱۹ و ۲۳)

همانا کسانی که دوست می‌دارند که زشتکاری در میان آنان که ایمان آورده‌اند فاش و آشکار شود، آنها را در این جهان و آن جهان عذابی است دردناک و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. . . همانا کسانی که زنان پاکدامن بی‌خبر با ایمان را به زنا نسبت می‌دهند در این جهان و آن جهان لعنت شده‌اند و آنان راست عذابی بزرگ.

ص:۲۸۷

شبهه ۴: مجوز گرامی‌داشت اولیای الهی چیست؟

چرا مسلمانان، روز میلاد پیامبر (ص) را جشن می گیرند؟

پاسخ

گاهی تصور می‌شود که جشن گرفتن در روز میلاد پیامبر (ص) ، نوعی بدعت در دین است، ولی بدعت در دین، این است که انسان کاری را به عنوان امر دینی انجام دهد که در شریعت مقدس اسلام دلیلی کلی یا جزئی بر آن نباشد، ولی هرگاه انسان، کاری را انجام دهد و آن را به دین نسبت ندهد، هرگز این کار بدعت نیست، مانند بازی‌های متنوع ورزشی امروز مانند فوتبال، والیبال و. . . .

البته مجرد اینکه بدعت نیست، دلیل بر حلال بودن آن نیست، بلکه باید حکم آن را از حلال و حرام از کتاب و سنت استفاده کرد. همچنان‌که اگر کاری را به عنوان دینی و اینکه در شریعت اسلام هست، انجام دهد و در شریعت برای آن اصل کلی یا دلیل قرآنی باشد، از بدعت خارج می‌شود.

ص:۲۸۸

جشن و شادمانی در روز میلاد پیامبر (ص) ، کاری است که به عنوان یک امر دینی انجام می گیرد، هرچند در این خصوص، دلیل خاصی نیامده که بگوید: مستحب است روز میلاد پیامبر (ص) جشن بگیرید، اما در قرآن و در سنّت، محبت و مهرورزی به پیامبر (ص) ، یکی از اصول قرآنی است و آیات متعددی در این مورد، وارد شده است:

قُلْ إِنْ کانَ آباؤُکُمْ وَ أَبْناؤُکُمْ وَ إِخْوانُکُمْ وَ أَزْواجُکُمْ وَ عَشِیرَتُکُمْ وَ أَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَ تِجارَةٌ تَخْشَوْنَ کَسادَها وَ مَساکِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَیْکُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهادٍ فِی سَبِیلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّی یَأْتِیَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقِینَ (توبه: ۲۴)

بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما، و اموالی که به دست آورده‌اید، و تجارتی که از کساد شدنش می‌ترسید، و خانه‌هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب‌تر است، در انتظار این باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند! و خداوند جمعیّت نافرمانبردار را هدایت نمی‌کند!

اکنون سؤال می‌شود: آیا این جشن و سرور که از آلودگی‌ها و معاصی پیراسته است و آیاتی که در مدح پیامبر (ص) است، تلاوت شود و سخن‌سازان خوش ذوق، اشعار و مدایح خود را بخوانند، جز اظهار محبت به پیامبر (ص) چیزی هست؟

البته در این مورد، در کتاب‌های «راهنمای حقیقت» و «جوان شیعی پاسخ می گوید» به‌طور گسترده پاسخ گفته شده است.

ص:۲۸۹

شبهه ۵: آیا رفتن به غار حراء بدعت است؟

می گویند: چرا مسلمانان به ویژه شیعیان، به زیارت «غار حراء» می‌روند درحالی که در روایات، چنین زیارتی وارد نشده است؟

پاسخ

پیامبر گرامی (ص) قریب به پانزده سال در غار حراء به عبادت خدا و راز و نیاز پرداخته و سال‌ها در ماه‌های مختلف در آنجا معتکف بوده است، و در آنجا امین وحی او را به رسالت از جانب خدا مفتخر ساخت، و نور وحی و جبرئیل امین را در آن نقطه مشاهده کرد. بنابراین آن مکان به وجود او متبرک شده است، و زیارت چنین مکانی و اقامه نماز در آنجا، نوعی تبرک جویی به آثار پیامبر است و تبرک به آثار انبیا به‌ویژه اثری که با تن مبارک آن حضرت در تماس بوده، حتی از سوی وهابیان نیز پذیرفته شده است، بنابراین رفتن به آن نقطه و اقامه دو رکعت نماز به عنوان تبرک مطابق اصول اسلام است، چنان که قرآن می‌فرماید: وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِیمَ مُصَلًّى ؛ «از جایگاه توقف

ص:۲۹۰

ابراهیم برای خود نمازگاهی انتخاب کنید» . (بقره:۱۲۵)

رفتن بـه غـار حرا علاوه بر تبرک، خـود آموزنـده یـک اصـل عقیـدتی است و آن اینکه زنـدگی در غـار، زنـدگی یـک عابـد در کوهسارهاست و چنین محیطی نمی‌توانـد کسـی ماننـد پیامبر و کتابی ماننـد قرآن را به بار آورد، زیرا پرورش شخصـی ماننـد رسول خـدا، علاوه بر اسـتاد و کتاب و منبع، نیاز به یک محیط علمی دارد که بتوانـد چنین معارف بلند و احکام اسـتوار و تاریخ صـحیح و اخلاق متینی را تحویل جامعه بدهد.

از آنجا که، غار حراء فاقد این شـرایط است، این گواه بر این است که این کتاب، و سخنان او میوه محیطی دیگر است، نه محیط غار حراء.

بنابراین اولاً رفتن به غار حرا بـدعت نیست؛ زیرا تبرک به آثار پیامبر از مسـلمات اسـلام است، بالأخص اثری که با بدن پیامبر (ص) در تماس بوده است، ثانیاً رفتن به غار حرا بسـیار آموزنده و سـبب تحکیم عقیده اسـلامی است، قرآن مجید به این حقیقت در ضمن آیه‌ای اشاره می کند:

قُلْ لَوْ شاءَ اللَّهُ ما تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَ لا أَدْراكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَفَلا تَعْقِلُونَ (یونس: ۱۶)

بگو: اگر خدا می‌خواست، من این آیات را بر شـما نمی‌خواندم و (خداوند) از آن آگاهتان نمی کرد؛ چه اینکه مدّت‌ها پیش از این، در میان شما زندگی نمودم؛ (و هرگز آیه‌ای نیاوردم) آیا نمی‌فهمید؟

ص:۲۹۱

شبهه ۶: رستگاری افراد در گرو پایداری تا آخر عمر است

می گویند: قرآن درمورد خلفا و صحابه پیامبر گفته است: رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ، ولی شما صحابه و خلفا را دشنام می‌دهید.

امام صادق (ع) به اینکه نوه ابوبکر است افتخار کرده است.

علی فرزندان خود را عمر و ابوبکر و عثمان نام گذاشته است.

پاسخ

همان‌طوری که ملاحظه می‌فرمایید در این شبهه‌به سه نکته اشاره شده است:

۱. نظر شبهه‌کننده در موضوع نخست، آیه ۱۰۰ سوره توبه است که می‌فرماید:

وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ (توبه: ۱۰۰)

خدا از پیشگامان نخستین از مهاجر و انصار و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کرده‌اند، خشنود شده و آنها هم از او خشنود هستند.

ص:۲۹۲

اوّلاً: آیه مبارکه همه صحابه را نمی‌گوید. پیامبر (ص) متجاوز از صد هزار صحابی داشته است، این آیه فقط پیشگامان از مهاجر و انصار را می‌گوید؛ یعنی نخستین کسانی که به او ایمان آورده‌اند و کسانی که به خوبی از آنها پیروی کرده‌اند.

ثانیاً: این نوع رضایت‌ها مشروط بر این است که بر همین حالت تا پایان زندگی بمانند وگرنه اگر در پایان زندگی دگرگونی حاصل شود، این رضایت، چاره‌ساز آن نیست. موقعیت صحابه بالاتر از موقعیت کسی نیست که قرآن درباره‌اش می‌گوید:

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِى آتَيْناهُ آياتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطانُ فَكانَ مِنَ الْغاوِينَ (اعراف: ۱۷۵)

برای آنان سرگذشت کسی را بگو که نشانه‌های خود را به او دادیم، و او از آنها تهی شد، و شیطان او را به دنبال خود برد و از گمراهان شد.

این فرد، هر که باشد، به عالی‌ترین مقام از نظر انسانی رسیده بود، امّا در پایان عمر، گمراه شد.

بخاری در صحیح خود بابی به نام «الأعمال بالخواتیم» دارد، و در آنجا روایاتی نقل می‌کند که: چه بسا افرادی در آغاز زندگی بهشتی بوده‌اند و در پایان زندگی منحرف شده‌اند. (۱)بنابراین مجرد اظهار رضایت در نخستین روزها دلیل بر رستگاری آنان در تمام عمر نیست، بلکه باید

۱- صحیح بخاری، کتاب الرقا فی باب الاعمال بالخواتیم، ح ۶۴۹۳.

ص:۲۹۳

پرونده تمام عمر را بررسی کرد و سپس درباره آنها داوری نمود.

به عبارت دیگر، این گونه رضایت‌ها حاکی از نیکی آنان در هنگام نزول آیه است، ولی ارزیابی نهایی بستگی دارد که به همان حالت بمانند یا نه و اگر دلیل قطعی بر انحراف برخی به دست آمد با این آیه منافاتی ندارد، و لذا قرآن مجید، هنگامی که یاران پیامبر را می‌ستاید و می‌فرماید:

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَماءُ بَيْنَهُمْ. . .

محمد فرستاده خداست و کسانی که با اویند بر کافران سرسخت و در میان خود مهربانند.

در پایان می‌فرماید:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً

خدا به‌خصوص آن گروهی از آنها (یاران پیامبر) که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، نوید آمرزش و پاداشی بزرگ داده است نه همه آنان.

واژه «من» در «منهم» برای تبعیض است و حاکی از آنکه همگان مشمول مغفرت و پاداش نیستند.

اگر واقعاً همه صحابه، از نظر شما پاک و بهشتی هستند، پس چرا صحیح بخاری از ارتداد گروه عظیمی از آنها خبر می‌دهد؟ که به دو نمونه اشاره می‌شود:

۱. بخاری و مسلم می‌نویسند:

إنَّ رَسولَ الله (ص) قالَ: يَرِدُ عَليَّ يَومَ القِيامةِ رَهْطٌ مِنْ أَصحابِي

ص:۲۹۴

فَيُجْلَوْنَ عَنِ الْحَوضِ فأقولُ: يا ربِّ أصحابى، فَيَقولُ: إنّه لا عِلمَ لكَ بِما أَحْدَثُوا بَعدَك، إنَّهُم ارْتدُّوا على أدْبارِهم القَهْقرىٍّ وَ فى روايةٍ فيحلّؤون. أخرجه البخارى و مسلم .(۱)

رسول خدا [(ص)] می‌فرماید: در روز قیامت گروهی از اصحاب من بر من وارد می‌شوند، ولی آنها را از حوض می‌رانند. می‌گویم خدایا! آنها یاران من هستند، خطاب می‌آید: تو نمی‌دانی بعد از تو چه بدعت‌هایی گذاردند؟ آنان مرتد شدند و به حال پیشین بازگشتند. این حدیث را بخاری و مسلم در صحیح خود نقل کرده‌اند.

۲. بخاری در صحیح خود نقل می‌کند: پیامبر [(ص)] فرمود: من در کنار حوض می‌ایستم، ناگهان گروهی ظاهر می‌شوند، آن‌گاه که آنان را شناختم، یک نفر میان من و آنها پدیدار می‌شود، و می‌گوید: «بیایید برویم» . می‌گویم: «آنها را کجا می‌بری؟» می‌گوید: «به‌سوی آتش» . می‌گویم: «آنها چه کرده‌اند؟» می‌گوید: «مرتد شده‌اند و به حالت پیشین بازگشته‌اند» .(۲)

باز گروه دیگری ظاهر می‌شوند. آن‌گاه که آنها را شناختم مردی میان من و آنان بیرون می‌آید، می‌گوید: «بیایید» . می‌گویم: «کجا؟» می‌گوید: «به‌سوی آتش» . می‌گویم: «چه کرده‌اند؟» می‌گوید: «آنان مرتد شده به حالت پیشین بازگشته‌اند. کسی از آنان نجات نمی‌یابد مگر

۱- جامع الأُصول، ج۱۰، ص ۴۶۹، شماره۷۹۹۸

۲- همان. برای اختصار، از نقل متن عربی خودداری شد.

ص:۲۹۵

گروهی اندک» .

ما این دو حدیث را به عنوان نمونه نقل کردیم بقیه احادیث نیز به همین مضمون است. ۱

آیا با وجود این احادیث آن هم در صحیح‌ترین کتاب‌های اهل سنت، جا دارد که ارتداد صحابه را به شیعه نسبت دهند، درحالی‌که صحیحین راویان این ده حدیث هستند.

***

درباره پرسش دوم، این سخن که از زبان امام صادق (ع) نقل شده که می‌فرماید:

«ولـدنی أبوبکر مرتین» اصـلاً از طریق منابع شـیعه نقل نشـده است و اگر اربلی در کشف الغمه نقل کرده، آن را از کتاب عبـدالعزیز جنابذی که یکی از علمای اهل‌سنت است نقل می‌کند و می‌گوید: قال جعفر:

«ولدنی أبوبکر مرّتین» .

أوّلاً: ناقل حدیث، فردی از اهل سنت است و گفتار او برای شیعه «حجّت» نیست.

ثانیاً: بر فرض حجت بودن نقل سنی باید توجه نمود که: روایت کاملاً بی‌سند و در اصطلاح، «حدیث مرسل» است و «حدیث مرسل» (بی سند) ، فاقد حجیت و غیر قابل احتجاج است. آیا می‌توان با یک حدیث بی‌سند بر یک اصل اعتقادی، استدلال کرد؟

شما نبردهای خونین و کشمکش‌های روشنی را که بعد از سقیفه

۱) . لطفاً به جامع الاصول، ج ۱۰، فرع دوم از کتاب حوض، شماره‌های ۷۹۹۵ تا ۸۰۰۴ مراجعه کنید.

ص:۲۹۶

رخ داده، نادیده می‌گیرید و به یک حدیث بی‌اصل و ریشه، استدلال می‌کنید و می‌خواهید بر این حقایق تلخ، سرپوش بگذارید؟ !

***

درباره سؤال سوم که علی (ع) نام خلفا را بر فرزندان خود نهاده‌اند، باید توجه داشت که این نوع نام‌ها، در زمان رسالت رایج بوده و زیبایی نام، ارتباطی به مسمّی ندارد، چه بسا ممکن است نام زیبا باشد، امّا مسمّی بسیار نازیبا، ابوجهل، در اصل کنیه‌اش ابوالحکم بود، ولی شایستگی آن را نداشت، گفتیم که این اسما، نامهای رایج بودند. جزری در اسدالغابه، بیش از ۲۲ نفر از صحابه پیامبر (ص) را نام می‌برد که عمر نام داشته‌اند، مانند: عمر الاسلمی، عمر بن سالم و. . . و نامگذاری به عمر و ابوبکر و عثمان در قبایل عربی پیش از تولد آن چند نفر، و همزمان و پس از آنها رایج بوده و ارتباطی به آن سه نفر ندارد. بنابراین با یک اسم‌گذاری نمی‌توان آن همه ظلم و ستم را که در تاریخ بر ضدّ اهل‌بیت (علیهم السلام) ثبت شده، انکار کرد.

از این گذشته، اگر شرایط خفقان وحشت‌آور و فشار بر شیعیان آن روز را در نظر آوریم، خواهیم دید گذاردن نام خلفا روی فرزندان یا تزویج با فرزندان صحابه، برای آن بود که از این فشارها بکاهند تا دستگاه ظلم بنی‌امیه و بنی‌عباس نتوانند به بهانه اینکه آنها با خلفای سه‌گانه مخالف هستند، بر شیعیان بیش از پیش فشار بیاورند و آنها را قتل و غارت کنند.

ص:۲۹۷

و امّا مسئله دشنام به صحابه، یک تهمت و افترا بیش نیست. قسمت اعظم صحابه برای مسلمانان شناخته شده نیستند و آن قسمت شناخته شده مورد احترام همگان هستند، جز چند تن از آنها که با دلایل قرآنی و حدیثی و تاریخی پرونده سیاهی دارند.

ص:۲۹۸

شبهه ۷: چرا برای پرندگان در بقیع دانه می‌پاشید؟

پاسخ

انسان نه تنها در مورد خود، و فرزندان و بستگانش وظیفه دارد، بلکه در مقابل همه جانداران نیز دارای وظیفه است. در فقه اسلامی بابی است به نام «حقوق حیوانات» و فقیه بزرگ شیعه، صاحب جواهر (۱۱۹۳- ۲۰۶۶) بحث گسترده‌ای در این مورد دارد.(۱)

امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید:

إِتَّقُوا اللَه فِی عِبادِه وَ بِلادِه فَاَنَّکُم مَسؤولونَ حَتّی عَنِ الْبِقاعِ وَ الْبَهائِم.(۲)

از مخالفت خدا در مورد بندگان و سرزمین‌های او بپرهیزید، حتی شما در برابر سرزمین‌ها و حیوانات مسئول هستید.

دادن دانه به کبوتران حرم، سنّتی است که همه مسلمانان به آن عمل

۱- جواهرالکلام، ج ۳۱، صص ۳۹۲، ۳۹۴ - ۳۹۹

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰.

ص:۲۹۹

می‌کنند و هیچ نظری جز عمل به مسئولیت در برابر پرندگانی که گرد حرم هستند، ندارند و اگر کسی غیر این بگوید جز دروغ چیز نگفته است.

ص:۳۰۰

شبهه ۸: آیا صاحبان قبور در بقیع مشخص هستند؟ !

می گویند: قبوری را که شیعیان و یا دیگر مسلمانان زیارت می کنند، بیش از ۱۴۰۰ سال است در آن مردگان به خاک سپرده می‌شوند و هرگز معلوم نیست چه کسانی در آنها مدفونند.

پاسخ

طراح این شبهه نه تنها می‌خواهد صاحبان این قبور را زیر سؤال ببرد بلکه با این اندیشه خام، قبور شیخین و حتی پیامبر گرامی (ص) را زیر سؤال می‌برد؛ زیرا همه آنها بیش از هزار سال پیش به خاک سپرده شده‌اند و هرگز معلوم نیست صاحبان آنها چه کسانی هستند. به راستی اندیشه‌ای به این خامی و پوچی از انسان‌های دور از فرهنگ، شنیده نمی‌شود تا چه رسد به انسان‌هایی که درصدد ارشاد مردمند.

این قبور، بیش از هزار سال است سینه به سینه به مردم رسیده و تا چندی پیش همه این قبور، دارای سایبان و گنبد و بارگاه بودند و اسامی صاحبان آنها مشخص بود و در طول این ۱۴۰۰ سال مردم به

ص:۳۰۱

زیارت آنها می‌آمدند. اگر کلنگ وهابیان در سال ۱۳۰۴ه. ش این مقابر را خراب نمی‌کرد، تمام آثار این صاحبان قبور، به روشنی مشاهده می‌شد، جهانگردان در طول سال‌ها، که به زیارت بقیع آمده‌اند، حتی کسانی که سفرنامه‌های حج نوشته‌اند، خصوصیات همه قبور را ضبط کرده‌اند.

۱. مسعودی (متوفای۳۴۵) مورخ معروف، قبور ائمه اهل‌بیت (علیهم السلام) در قبرستان بقیع را چنین بیان می‌کند:

روی قبر آنان سنگی است که در آن نوشته شده است: به نام خدای رحمان و رحیم، سپاس خدای را که امت‌ها را نابود و مردگان را زنده می‌کند. این قبر فاطمه بنت پیامبر، سرور زنان جهانیان، و قبر حسن بن علی بن ابی‌طالب و قبر علی بن الحسین بن ابی‌طالب و قبر محمد بن علی و قبر جعفر بن محمد است.(۱)

مسعودی از مورخان قرن چهارم است. سلفی‌های متعصب، این قرن و قرن‌های پیش از آن را، بهترین قرون تاریخ اسلام می‌شمارند و اعمال رایج در بین مسلمانان آن زمان را، نشانه مشروعیت آن اعمال می‌دانند. متأسفانه این سنگ بزرگ که مسعودی از آن یاد کرده است، در اثر سلطه وهّابیان زیر خروارها خاک پنهان گشته و امروزه این قبور اساساً به صورت مشخص از هم شناخته نمی‌شوند.

۱- مسعودی: مروج الذهب، ج۲، ص ۲۸۸، از نظر مسعودی قبر معروف به قبر فاطمه، به دخت پیامبر گرامی ص تعلق دارد، در حالی که از نظر ما، متعلق به فاطمه بنت اسد است.

ص:۳۰۲

۲. ابن جبیر (۱)(۵۴۰-۶۱۴) ، جهانگرد معروف، مشاهد انبیا و صالحان و ائمه اهل‌بیت را در مصر، مکه معظمه، مدینه منوره، عراق و شام مشاهـده کرده و خصوصـیات هر یک را به تفصـیل در سـفرنامه مشـهور خود آورده است که نقل همه آنها برای ما امکان‌پـذیر نیست.

۳. محمد بن محمود معروف به «ابن النجار» ، جهانگرد معروف مسلمان، در کتاب «اخبار مدینهٔ الرسول» می‌نویسد:

گنبـد بسـیار بلنـدی که از قـدمت خاصـی برخـوردار است در اول بقیـع موجـود است، که دو در دارد که هر روز یکی از آنهـا برای زیارت باز می‌شود. (۲)

اینها نمونه‌هایی است که از سـفرنامه‌ها نقل کردیم، و چنانچه به دیگر سـفرنامه‌ها مراجعه شود روشن می‌گردد که ساختن بنا بر قبور انبیا و اولیا، یک سنت دیرینه در میان موحّدان بوده است.

ابن حجاج بغدادی (۲۶۲-۳۹۲) از شـعرای بزرگ عراق می‌باشد که قصـیده‌ای را در مدح امیرمؤمنان سـروده و در حرم آن حضرت در محضر جمعی ایراد کرده است. او در آغاز این قصیده می‌گوید:

یا صاحب القبّهٔ البیضاء علی النجف

من زارَ قبرَک و استشفی لدیک شُفِی

۱- محمد بن احمد بن جبیر اندلسـی از جهانگردان معروف اواخر قرن شـشم است او سه بار به جهانگردی پرداخته و مشرق زمین را سه بار زیر پا نهاده است و یکی از سفرهای او در ۵۷۸ه. ق آغاز و در ۵۸۱ه. ق به پایان رسیده است. اعلام، ج ۵، ص ۳۱۹

۲- اخبار مدینهٔ‌الرسول، تحقیق صالح محمد جمال، چاپ مکه مکرمه.

ص:۳۰۳

ای صاحب گنبد سپید در سرزمین نجف، هرکس قبر تو را زیارت کند و نزد تو (از خدا) شفا بطلبد، خدا او را شفا خواهد داد.

اصولاً صاحبان این قبرها به صورت متواتر نقل شده‌اند و همه مسلمانان جهان، صاحبان آنها را می‌شناسند. انکار و یا تجاهل سبب نمی‌شود که صاحبان این قبور شناخته نشوند.

امروز، قبور انبیا و اوصیا در اردن، و مصر و عراق، فلسطین همه جای جهان اسلام برپاست بنابراین نباید بگوییم صاحبان این قبرها، هزاران سال پیش به خاک سپرده شده‌اند و هرگز کسی نمی‌داند که صاحبان آنها کیست؟

صاحبان این قبور به صورت تواتر سینه به سینه نقل شده‌اند و نباید بااین اندیشه‌های خام، تاریخ اسلام و رهبران دینی را نادیده بگیریم و اگر به این سخن واهی گوش بدهیم، تمام آثار اسلامی زیر سؤال می‌روند و به فراموشی سپرده می‌شوند.

ص:۳۰۴

شبهه ۹: چرا حسنین (علیهما السلام) برای مادر خود، بارگاه نساختند؟

اشاره

می گوینـد: اگر سـاختن بارگاه برای اولیای خـدا خوب است، چرا حسـنین (علیهما السـلام) چنین کاری را برای مادر خود، حضـرت زهرا (علیها السلام) انجام ندادند.

پاسخ

طراح شـبهه، از تاریـخ مـادر حسـنین (علیهمـا السـلام) آگـاه نیست. اصولاً یکی از سـفارش‌های مادر حسـنین به شوهر گرامی خود، امیرمؤمنان این بود که شبانه او را غسل دهد و شبانه دفن کند و کسی را از محل قبر او آگاه نسازد. زهرای مرضیه به خاطر مصالحی که یکی از آنها اعتراض به خلافت خلفا بود چنین وصـیت کرد و در نتیجه به صورت ناشـناخته دفن شـد و قبر او ناشـناخته ماند، در این صورت چگونه امکان داشت بر قبر ناشناخته بارگاه بسازند؟

البته قبری که در کنار قبر ائمه اربعه (علیهم السلام) قرار گرفته، قبر فاطمه بنت‌اسد است و ارتباطی به قبر حضرت زهرا (علیها السلام) ندارد.

ص:۳۰۵

تـا اینجا درباره ظاهر شـبهه سـخن گفتیم ولی یادآور می‌شویم که طراح شـبهه اساساً معتقـد است که حفاظت از قبور اولیای الهی به وسـیله ساختن سایبان و بارگاه، شرک است و حرام؛ برای اینکه طرف را محکوم کند، با گفتار پیشین، استدلال می کند که اگر جایز بود، چرا حسـنین این کار را نکردند. اکنون که ظاهر شـبهه پاسخ داده شد، در مورد حفظ قبور اولیا و بزرگان به‌طور فشـرده، سـخن می گوییم:

اوّلاً: روزی که رسول خـدا (ص) درگـذشت، او را در خانه خود دفن کردنـد. اگر واقعاً ساختن سایبان شـرک و حرام بود، چرا همه صحابه پیامبر (ص) اتفاق کردند که او را در زیر سقف خانه خود، به خاک بسپارند. اگر سقف و سایبان حرام است چه فرق می کند که از اول دارای چنین حالتی باشد یا بعدها برای آن بسازند؟

ثانیاً: قرآن مجید بر ترفیع و تکریم بیوت خاصی دستور می‌دهد و می‌فرماید:

فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیها بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ * رِجالٌ لا تُلْهِیهِمْ تِجارَهٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ إِقامِ الصَّلاهِٔ وَ إِیتاءِ الزَّکاهِٔ یَخافُونَ یَوْماً تَتَقَلَّبُ فِیهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصارُ (نور: ۳۶ و ۳۷)

(این چراغ پرفروغ) در خانه‌هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند (تا از شیاطین در امان باشد) ؛ خانه‌هایی که نام خدا در آنها برده می‌شود، و صبح و شام در آنهاتسبیح او می گویند. مردانی که نه تجارت و نه معامله‌ای آنان

ص:۳۰۶

را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کند؛ آنها از روزی می‌ترسند که در آن، دل‌ها و چشم‌ها دگرگون می‌شود.
مقصود از این بیوت، خانه‌های انبیا و اولیاست، و هرگز مساجد مقصود نیستند. سیوطی در الدرالمنثور نقل می‌کند: هنگامی که این آیه فرود آمد، شخصی از پیامبر (ص) سؤال کرد: «مقصود از این بیوت چیست؟» پیامبر (ص) فرمود: «خانه‌های پیامبران» . در این هنگام، ابوبکر برخاست، و از پیامبر (ص) پرسید: (درحالی‌که به خانه علی (ع) اشاره می‌کرد) : «آیا این خانه هم از بیوتی است که قرآن درباره آنها سخن می‌گوید؟» پیامبر (ص) فرمود: «آری، از بهترین و بالاترین آنهاست» .(۱)

حالا ـ مقصود از این ترفیع در آیه خواه بالا ـ بردن دیوارهای آن باشد، یا تکریم و تعظیم آنها، در هر حال، حفظ این بیوت، از نظر قرآن، لازم و فریضه است، بنابراین تکریم و ترفیع آن، یک فریضه است و اتفاقاً نه تنها پیامبر گرامی (ص) در خانه خود به خاک سپرده شده، بلکه گروهی از پیشوایان ما در خانه‌های خود، به خاک سپرده شده‌اند، مانند حضرت هادی و امام عسکری (علیهما السلام) که در خانه‌های خودشان که معبد آنها نیز بود، به خاک سپرده شدند و آنان رجالی بودند که تمام اوصاف یادشده در آیه بر آنها منطبق می‌باشد.

۱- الدرالمنثور، ج۶، ص ۲۰۳، تفسیر سوره نور؛ روح المعانی، ج۱۸، ص ۱۷۴، عبارت پیامبر چنین است: «نعم من أفاضلها» .

ص:۳۰۷

حفظ اصالت‌ها

اصولاً برای ترویج دین و گسترش ارزش‌های اسلامی لازم است اصالت‌ها محفوظ باشد، تا مبادا آیندگان، در اصل وجود پیامبر و دعوت او تردید کنند. امروز آیین مسیح به همین سرنوشت دچار شده است، چون اثر ملموسی از او در دست نیست، نه قبر مادرش معلوم است و نه قبر حواریون، و نه آثار دیگر. یک جوان غربی، امروز فکر می کند، نکند مسئله مسیح و انجیل هم به سان قصه لیلی و مجنون و شیرین و فرهاد، افسانه و مخلوق خیال‌ها باشد.

امّا مسلمانان در این چهارده قرن، آثار اسلامی را حفظ کردند تا اسلام، به سرنوشت مسیحیت دچار نشود. آنان، با روی گشاده و چهره‌ای شاد می گویند مردم جهان! چهارده قرن قبل مردی از دودمان بنی‌هاشم به امر الهی مردم را به آیین اسلام، که خاتم آیین‌ها است دعوت کرد. اینجا زادگاه اوست، آنجا معبد و عبادتگاه اوست و در آن نقطه سربازان او با مشرکان نبرد کردند، و این محل، مدفن و آرامگاه اوست و همچنین نسبت به سایر آثار اسلامی. . .

بنابراین اگر ما تمام آثار اسلامی را به کلنگ و بلدوزر بسپاریم و همه را نابود کنیم و از اسلام جز قرآنی محفوظ نماند، مطمئن باشید وضعی بهتر از مسیحیان نخواهیم داشت.

ما از وهابیون سؤال می کنیم: مگر یکی از مدارک فقهی، اجماع علما نیست؟ همگان معتقدند اگر دانشمندان اسلامی، بر اصلی اتفاق نظر پیدا کردند، این حکم قطعی الهی می‌شود. مسلمانان چهارده قرن این

ص:۳۰۸

بناها را حفظ کرده‌اند و در راه آنها جان و مال داده‌اند، چرا این سیره را دلیل بر حکم شرعی نباشد؟

متأسفانه بر اثر ناآگاهی روحانیان وابسته به دربار، در فترت هشتاد ساله، بخش اعظم آثار اسلامی از بین رفته و اکنون شهرهای مکه و مدینه به صورت دو شهر اروپایی درآمده‌اند که هیچ چهره اسلامی ندارند.

پیشوایان فقهی اهل‌سنت یعنی ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد بن حنبل همگان قرن‌ها دارای گنبد و بارگاه بوده‌اند. هم اکنون قبر ابوحنیفه در بغداد، قبر امام شافعی در قاهره دارای چنین موقعیتی است و قبر مالک در بقیع دارای ساختمانی بود که با کلنگ وهابیت، ویران گشت و احمد بن حنبل تا زمانی که سیل قبر او را برد، دارای گند و بارگاه بود.

ص:۳۰۹

شبهه ۱۰: حسابرسی در روز قیامت

می گویند: شیعیان، معتقدند حسابشان در قیامت با ائمه خواهد بود.

پاسخ

اوّلاً ـ از نظر قرآن، حساب روز رستاخیز با خداست، چنان که می‌فرماید: إِنَّ إِلَیْنا إِیابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَیْنا حِسابَهُمْ ؛ «همانا بازگشتشان به‌سوی ماست آن گاه حسابشان بر ماست» . (غاشیه: ۲۵ و ۲۶)

بنابراین، همه شیعیان در مقابل این آیه محکم که شب و روز آن را تلاوت و تفسیر می کنند، هیچ گاه حساب و کتاب را از آن غیر خدا نمی‌دانند.

ثانیاً: قرآن مجید خدا را به عنوان کاتب اعمال معرفی می کند و می‌فرماید: إِنَّا کُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ؛ «ما آنچه را انجام می‌دادند، نسخه‌برداری می کردیم» . (جاثیه: ۲۹)

و در آیه دیگر می‌فرماید: سَنَکْتُبُ ما قالُوا وَ قَتْلَهُمُ الْأَنْبِیاءَ بِغَیْرِ حَقٍّ ؛

ص:۳۱۰

«ما آنچه را گفته‌اند و کشتن پیامبران را به ناروا بر آنها خواهیم نوشت» . (آل‌عمران: ۱۸۱)

ولی در جای دیگر فرشتگان را کاتبان اعمال معرفی می‌فرمایـد: وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحافِظِينَ * كِراماً كاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ ما تَفْعَلُونَ . (انفطار: ۱۰ – ۱۲)

مسلماً بین این دو گروه از آیات تناقضی نیست، زیرا فرشتگان مأموران الهی هستند که به امر او اعمال بندگان را می‌نویسند. بنابراین اگر حساب بندگان به برخی از اولیای الهی سپرده شود به معنی اسـتقلال آنان در امر محاسـبه نیست بلکه مقامی است که خداوند به آنان عطا می‌فرماید، هرچند محاسب واقعی خود او است.

حساب‌رسـی اولیای الهی معنی دیگری نیز دارد و آن اینکه از برخی آیات اسـتفاده می‌شود که در همین جهان خدا و پیامبر و برخی از مؤمنان از اعمال پنهان برخی افراد، آگاهند؛ چنان‌که می‌فرماید: وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ . (توبه: ۱۰۵)

از این آیه استفاده می‌شـود که پیـامبر (ص) و برخی از مؤمنـان گواهـان اعمـال مردم، در روز رسـتاخیزند و در حقیقت، شـهادت بر اعمال، نوعی حسابرسی، به شمار می‌آید.

بنابراین، کوچک‌ترین دوگانگی میان انحصار حساب در دست خدا و حضور امامان در روز قیامت برای حسابرسـی نیست، مهم این است که آقایان نه پیامبر را شـناخته‌اند و نه امامان را، آنان با گل‌های سرسـبد آفرینش، معامله یک انسان عادی می‌کنند که نه به امر خدا از غیب آگاه و نه شاهد بر اعمال دیگران است.

ص:۳۱۱

شبهه ۱۱: در فقه شیعه، زن از زمین و عقار ارث نمی‌برد، پس چگونه حضرت زهرا (علیها السلام) فدک را از پدر به ارث برد؟

پاسخ

این شبهه مصداق مثل معروف است که می گویند خَسن و خسین هر دو دختران معاویه‌اند، که اولاً خسن و خسین نبودند، بلکه حسن و حسین بودند، از آن معاویه نبودند، بلکه از آن علی بن ابی‌طالب بودند و سرانجام پسر بودند نه دختر.

درست، این مثل بر این مورد تطبیق می کند.

۱. اگر در فقه شیعه آمده که زن از عقار و زمین ارث نمی‌برد، مراد زوجه و همسر است، و زهرا دختر پیامبر بود، دختران و پسران، همگی از همه چیز ارث می‌برند: یُوصِیکُمُ اللَّهُ فِی أَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ . (نساء: ۱۱)

۲. فدک میراث نبود، بلکه نحله و هدیه پیامبر اکرم (ص) به دخترش زهرا (علیها السلام) بود، آن گاه که آیه مبارکه وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ وَ الْمِسْکِینَ وَ ابْنَ

ص:۳۱۲

السَّبِيلِ وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذِيراً ؛ «به خویشاوند نزدیک حقشان را بده و به مستمند زمین گیر و در راه مانده نیز و هرگز اسراف کار مباش» . (بقره:۱۵۶) نازل شد. پیامبر گرامی (ص) فدک را که جزء انفال بود، به دخترش زهرا (علیها السلام) بخشید و سال‌ها در اختیار زهرا بود و کارگران او در آنجا کار می کردند، بعداً به خاطر یک حدیث مجعول، «

نحن معاشر الأنبياء لا نورث» از دست زهرا گرفتند و در زمان عثمان از آن مروان و بعدها هم از آن آل‌مروان شد.

ص:۳۱۳

شبهه ۱۲: تبلیغ اسلام با زور شمشیر!

معنی لا إِكْراهَ فِي الدِّينِ این نیست که شیعیان، اعمال مشرکانه انجام دهند و ما ساکت باشیم. پیامبر خدا (ص) با شمشیر و با زور، مردم را به اسلام دعوت می‌کرد، شما موظفید ظاهر اسلام را درست کنید.

پاسخ

ما فعلاً پیرامون آیه مبارکه بحثی نداریم ولی یادآور می‌شویم که نخست باید دید معیار توحید و شرک چیست؟ آیا همان است که مسلمانان از روز نخست تا به امروز، آن را معیار تلقی کرده‌اند یا چیزی که در قرن هشتم به وسیله احمد بن تیمیه (۶۶۱-۷۲۸) پایه‌گذاری شد و سپس محمدبن عبدالوهاب آن را بار دیگر احیا کرد و اکنون پیروان او همان معیار را بر مردم تحمیل می‌کنند؟ هیچ طایفه‌ای از مسلمانان حق ندارد عقیده خود را بر طایفه دیگر تحمیل کند سؤال می‌شود: شما به چه دلیل مذهبی را که در قرن هشتم پیدا شده است بر همه مسلمانان جهان تحمیل می‌کنید. اصولاً این نوع

ص:۳۱۴

انحصارطلبی در باب شرک و توحید چه معنی دارد، از کجا ثابت می‌کنید که هرچه شما می‌گویید حق همان است و آنچه مسلمانان از سنی و شیعه می‌گویند باطل است؟ به چه دلیل و مناسبت در حرمین شریفین عقاید خود را بر مردم تحمل می‌کنید؟ دیگر مسلمانان و پیروان مذاهب نیز حق اجتهاد دارند.

از این گذشته، آفرین بر این منطق که می‌گوید: پیامبر خدا (ص) با شمشیر و زور مردم را مسلمان کرد. این همان سخن مسیحیان است که متأسفانه از حلقوم یک وهابی شنیده می‌شود. علمای اسلام در این دو قرن در مقابل این تهمت ایستاده‌اند و ثابت کرده‌اند که پیشرفت اسلام به دلیل منطق نیرومند آن و خستگی جهان بشریت از نظام‌های عقیدتی و سیاسی و اقتصادی آن زمان بوده است، و امروز وهابی می‌گوید: پیامبر (ص) با شمشیر و زور، مردم را به اسلام دعوت کرد! !

ص:۳۱۵

شبهه ۱۳: پذیرش روایات اهل سنت

آیا شیعه روایاتی را که در صحاح و سنن اهل سنت است، نمی‌پذیرد؟

پاسخ

شکی نیست که سنت پیامبر (ص) به‌سان کتاب خدا، یکی از مصادر و مدارک عقیدتی و فقهی است و ردّ گفتار پیامبر (ص) جز شرک و خروج از اسلام، چیزی نیست.

ما اگر سخن پیامبر (ص) را از خود او می‌شنیدیم طبعاً صددرصد می‌پذیرفتیم و بدان عمل می‌کردیم، ولی چون به مرور زمان، بین ما و پیامبر واسطه‌هایی قرار گرفته‌اند، شیعه می‌گوید باید درباره این واسطه‌ها دقّت کرد. هرگاه ثقه و پرهیزکار باشند برای ما حجت است.

از این نتیجه می‌گیریم هرگاه روایاتی که در صحاح و سنن آمده، با این میزان تطبیق کند، فرقی بین این کتاب‌ها و کتب اربعه شیعه نیست. اینکه شایع کرده‌اند ما روایات آنها را نمی‌پذیریم، برخلاف واقعیت

ص:۳۱۶

است. ما روایاتی را نمی‌پذیریم که وثاقت راوی زیر سؤال رفته باشد یا مجهول باشد. بهترین گواه بر گفتار ما، این است که در کتب فقهی ما به روایاتی که در صحاح آمده، استدلال می‌شود، که ما به برخی اشاره می‌کنیم:

۱. نهی النبی عن الغرر؛

۲. علی الید ما أخذت حتی تؤدیه؛

۳. المسلمون عند شروطهم؛

۴. البیّعان بالخیار ما لم یفترقا؛

و....

در اینجا نکته‌ای را متذکر می‌شویم: قسمت عظیمی از روایات اهل بیت در کتب اهل سنت است، چطور ما نسبت به این کتاب‌ها خوشبین نیستیم؟ دو استاد درگذشته آیت‌الله سید مهدی روحانی و آیت‌الله میرزا علی احمدی میانجی، مطالب گسترده‌ای در ۱۰جلد در این مورد آماده کرده‌اند و در آنها روایات اهل‌بیت (علیهم السلام) را که در کتب اهل سنت است، یکجا گرد آورده‌اند و نخستین جلد آن، منتشر شده است و این حاکی از این است که در قرون گذشته - برخلاف امروز - فقیهان و محدثان اهل‌سنت به روایات اهل‌بیت ارزش قائل شده و به آن عمل می‌کردند.

ص:۳۱۷

شبهه ۱۴: آیا صدّیقه لقب عایشه است؟

گفته‌اند: صدیقه لقب عایشه است، نه لقب فاطمه زهرا (علیها السلام) .

پاسخ

ما فعلاً درباره لقب دختر گرامی پیامبر سخن نمی گوییم؛ زیرا قطعاً او صدیقه طاهره است و پیشوای ششم حضرت امام صادق (ع) او را صدیقه می‌خواند.(۱)اما اینکه صدیقه لقب عایشه باشد، دلیلی بر آن نیست. چگونه می‌توان او را صدیقه خواند با اینکه قرآن درباره او و حفصه می‌فرماید:

إِنْ تَتُوبا إِلَی اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُکُما وَ إِنْ تَظاهَرا عَلَیْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلاهُ وَ جِبْرِیلُ وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمَلائِکَةُ بَعْدَ ذلِکَ ظَهِیرٌ (تحریم: ۴)

اگر از کار خود توبه کنید به نفع شماست، زیرا دل‌هایتان از حق منحرف شده و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید، کاری از

۱- کافی، ج ۱، باب مولد الزهراء، ح ۴.

ص:۳۱۸

پیش نخواهید برد، زیرا خداوند، یاور اوست و جبرئیل و مؤمنان نیکوکار و فرشتگان نیز در پی آنان از او پشتیبانی می‌کنند.

آیا کسی که این نوع، مورد خطاب باشد، می‌توان گفت: او صدیقه است؟ این آیه به اتفاق مفسران اهل سنت در مورد عایشه و حفصه وارد شده است.

در صحیح بخاری از ابن‌عباس نقل شده است که می‌گوید: از عمر پرسیدم: «آیا دو نفر از همسران پیامبر (ص) که بر ضد او دست به دست هم داده بودند، چه کسانی بودند؟» عمر گفت: «حفصه و عایشه بودند» . سپس افزود:

به خدا سوگند ما در عصر جاهلیت برای زنان چیزی قائل نبودیم تا اینکه خداوند آیاتی را درباره آنان نازل کرد و حقوقی برای آنان قرار داد (و آنها جسور شدند) . (۱)

۱- صحیح بخاری، ج۶، ص ۱۹۵، ذیل سوره تحریم.

ص:۳۱۹

شبهه ۱۵: چرا با معاویه کاتب وحی ناسازگارید؟

از فضایل معاویه یکی این است که کاتب وحی بوده است، چرا با او ناسازگاری می کنید؟

پاسخ

معاویه در سال هشتم هجرت پس از آنکه اسلام، بر اکثر نقاط شبه‌جزیره حاکم شد، با پدرش تحت فشار عمومی به ظاهر اسلام را پذیرفتند و فتح مکه در اواخر سال هشتم هجرت بوده و پس از آن، پیامبر (ص) دو سال و چند ماه زنده بوده است. بنابراین، اگر او بخواهد نویسنده وحی باشد باید در آن دو سال و اندی باشد که از مکه به مدینه هجرت کرده‌اند و پیامبر به او اعتماد کند تا وحی را بنویسد، ولی امیرمؤمنان علی (ع) از آغاز بعثت تا پایان هجرت، کاتب وحی بوده، آیا می‌توان این دو کاتب را یکسان دانست؟ فرض کنید او چند آیه را هم در کنار دیگر کاتبان نوشته باشد، ولی آیا این حسنه می‌تواند مایه مغفرت آن گناهان بزرگ او باشد؟

ص:۳۲۰

بزرگ‌ترین گناه او این است که در مقابل خلیفه برگزیده مردم علاوه بر تنصیص خدا و رسول، مقاومت کرد و جنگی را به راه انداخت که در آن هفتاد هزار مسلمان کشته شدند و مسئله دستگیری قاتلان عثمان بهانه‌ای بود که در مقابل علی (ع) بایستد درحالی که وظیفه او این بود که بیعت کند، آن‌گاه از علی بخواهد که قاتلان عثمان مجازات شوند.

یکی از گناهان بزرگ او این است که حکومت شورایی اسلام را به حکومت سلطنتی و موروثی تبدیل کرد و لذا سالیان درازی، خاندان ابی‌سفیان و مروانیان بر تخت خلافت اسلامی تکیه کرده و حکمرانی نمودند و فساد و بی‌عدالتی، آن‌چنان جهان را فرا گرفت که با یک خیزش عمومی، به سلطنت آل ابی‌سفیان ومروانیان خاتمه داده شد.

رشید رضا در تفسیر المنار می‌نویسد: در آستانه (استانبول) یک نفر از اندیشمندان آلمان به یکی از سران اسلامی گفت: ما باید مجسمه معاویه را با طلا بسازیم و در میدان برلین نصب کنیم؛ زیرا او حکومت شورایی اسلام را به شیوه سلطنتی تبدیل کرد و از پیشروی مسلمانان به‌سوی غرب جلوگیری نمود و اگر او نبود هم اکنون مسلمانان در قلب اروپا حکومت می‌کردند. ۱

البته سخن درباره معاویه فراوان است به همین مقدار بسنده می‌شود.

۱) . المنار، ج۱۱، ص ۲۶، تفسیر سوره یونس.

ص:۳۲۱

شبهه ۱۶: ابوسفیان، صحابه پیامبر بوده، چرا نسبت به او بی‌مهری می‌کنید؟

می گوینـد: ابوسـفیان از نامـداران صـحابه بوده و از جمله فضایل او، شکسـتن بت‌های کعبه بود که نشانگر توجه خاص پیامبر به وی بود.

پاسخ

ابوسـفیان، جرثـومه‌ای بود که از روز نخست، در مقابـل پیـامبر (ص) ایسـتاد تـا در مکه بود به همراهی ابولهب از آزار پیـامبر دسـت نکشـید، پس از رحلت پیامبر در بیشتر غزوه‌ها دست‌انـدرکار بود. در جنگ بـدر که کاروان قریش، نزدیک بود در محاصـره نیروی اسـلام قرار گیرد، او پیـامی به سـران قریش فرسـتاد که هرچه زودتر کـاروان تجـارتی خود را دریابنـد و به‌طور مجهز حرکت کنیـد. کـاروان قریش بـا حیله ابوسـفیان از محاصـره درآمـد ولی قریش پس از رسـیدن به سـرزمین بـدر از نجات کاروان آگاه شدنـد، مع الوصف اصرار ورزیدند با پیامبر (ص) بجنگند که تفصیل آن در کتب سیره آمده است.

ص:۳۲۲

در جنگ احد، او جنگ را رهبری می‌کرد و اصولاً او بود که قریش را ساماندهی کرد و برای انتقام‌گیری از مسلمانان به احد آمد و خسارات سنگینی بر مسلمانان وارد کرد.

در جنگ خندق، وی با فعالیّت میدانی توانست ده هزار سرباز از نقاط مختلف شبه جزیره گرد آورد و مدینه را محاصره کند تا به ندای اسلام خاتمه دهد که در پرتو رشادت‌های سربازان اسلام و مقاومت‌های شبانه‌روزی آنها و فداکاری علی (ع) بزرگ‌ترین قهرمان قریش، عمرو بن عبدود کشته شد و آنها ناچار شدند مدینه را رها کنند و برگردند.

سال هشتم، فرا رسید و پیامبر (ص) با نیروی ده هزار نفری، مکه را محاصره کرد و ابوسفیان غافلگیر شد و برای حفظ جان، برنامه را عوض کرد و آماده پذیرش ظاهری اسلام شد، درحالی‌که در دل، یک ذره به رسالت پیامبر ایمان نداشت.

شگفت اینجاست که طراح شبهه می‌گوید: ابوسفیان بت‌های دور کعبه را شکست و این یک غلط واضح تاریخی است که احدی نگفته است، بلکه این بت‌ها قسمتی به دست پیامبر و قسمتی دیگر به وسیله علی (ع) شکسته شد.

آنچه در تاریخ است، برای شکستن بت‌های ثقیف، پیامبر او را با دو نفر دیگر ارسال کرد که آنها را بشکنند، آن هم در مقابل ثروتی هنگفت که از غنایم جنگی اسلام، به او بخشیده شد تا دل او به دست

ص:۳۲۳

آید و از فتنه‌انگیزی دست بردارد.

ولی متأسفانه، پس از درگذشت پیامبر (ص) نیز از فتنه‌انگیزی دست برنداشت. هنگامی که امیرمؤمنان مشغول تجهیز پیامبر بود و دنیاطلبان هم در سقیفه مشغول مصادره خلافت بودند، درِ خانه علی (ع) را زد و گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم. هدف او بیعت کردن نبود هدفش این بود که گروهی از بنی‌امیه پشت سر علی (ع) قرار گیرند و گروه‌هایی پشت سر خلیفه برآمده از سقیفه، تا یک جنگ داخلی تمام عیار درگیرد و اسلام نابود گردد و شرک پیروز شود و لذا امیرمؤمنان در پاسخ او گفت: برو من نیازی به بیعت تو ندارم، تو از اول نسبت به اسلام حسن نیت نداشتی و اکنون نیز نداری.(۱)

روزی که عثمان به خلافت نشست، در خانه خلیفه، با حضور بزرگان بنی‌امیه، جلسه‌ای سرّی تشکیل شد و این پیر خرفت که نابینا شده بود در آنجا حضور داشت و گفت: آیا در این جلسه غیر از ما هم کسی هست؟ گفتند: نه، فقط اموی‌ها هستند، او با صدای بلند گفت:

تلقفوها تلقف الکرهٔ فوالله ما من جنهٔ و لا نار.(۲)

گوی خلافت را به یکدیگر پاس دهید، به خدایی که جان ابوسفیان در دست اوست نه بهشتی در کار است و نه دوزخی.

۱- تاریخ طبری، ج۲، ص ۴۴۹

۲- اغانی، ابوالفرج، ج۶، ص ۳۵۶؛ انساب الاشراف، بلاذری، ج۴، صص ۱۲ و ۱۳.

ص:۳۲۴

عثمان گفتار او را شنید، اظهار ناراحتی کرد از آن ترسید این سخن به خارج درز کند.

درباره شناخت ابوسفیان به کتاب علامه مقریزی «النزاع والتخاصم بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم» مراجعه شود.

ص:۳۲۵

شبهه ۱۷: اعتقادات وهابیان، مورد تأیید بزرگان اهل سنت است

می گویند: عقاید وهابیان، مورد تأیید علما و بزرگان اهل سنّت است و هیچ نوع تعارضی با آموزه‌های اسلامی ندارد.

پاسخ

شکی نیست که ادعا، کاری سهل و آسان است، اما اقامه دلیل بر آن، از کندن کوه از جا مشکل‌تر است. چگونه می‌تواند عقاید وهابیان، مورد تأیید بزرگان اهل سنت باشد، درحالی‌که این مذهب، در اوایل قرن هشتم، به وسیله ابن‌تیمیه (متوفای ۷۲۸) پدید آمد، و او نیز در زندان درگذشت؛ زیرا علمای مذاهب چهارگانه، بر دوری عقاید او از اسلام، و بی‌پایگی آن شهادت و گواهی دادند، و لذا حکومت وقت، او را به زندان انداخت و او در زندان درگذشت. اگر عقاید او مورد تأیید علما بود، چنین سرنوشتی پیدا نمی‌کرد و در دمشق و مصر مناظره‌هایی با او داشتند و همگی بر ضلالت او تصریح کردند.(۱)

۱- بحوث فی الملل والنحل، ج۴، صص ۴۹- ۸۲، متن کلمات آنان در این مدرک آمده است.

ص:۳۲۶

اینک ما رؤوس عقاید او را یادآور می‌شویم که همه اهل‌سنت با آنها مخالف هستند:

۱. او خدا را جسمی می‌داند که بر تخت‌چوبی نشسته است و تخت کمی کوچک‌تر از اوست که بر اثر سنگینی مانند کجاوه شتر صدا می‌کند.

۲. او معتقد است روز قیامت، آتش پایان می‌پذیرد.

۳. او سفر برای زیارت پیامبر را حرام می‌داند، درحالی‌که همه علمای اسلام، آن را یک سفر مستحبی برای زیارت قبر پیامبر (ص) می‌دانند.

او برای پیامبر و دیگر اولیای الهی معتقد به زیارت نیست، بلکه زیارت پیامبر (ص) را به‌سان زیارت اهل‌قبور می‌داند که با یکی دو سلام پایان می‌پذیرد مانند: «ألسلام علی أهل الدیار من المسلمین. . .» .

۴. او تبرک به آثار پیامبر را شرک می‌داند، درحالی‌که صحابه پیامبر و تابعان و همه مسلمانان، به آثار منتسب به پیامبر (ص) ، تبرک می‌جویند.

۵. او ساختن سایبان و اتاق با گنبد و بارگاه را بر روی قبور اولیای الهی شرک می‌داند و نابودی و ویران کردن آنها را از مظاهر توحید می‌شمارد.

۶. او هر نوع نذر برای اولیای الهی که هدف از آن وصول ثواب آن به اولیاست، حرام می‌داند.

۷. او طلب شفاعت را از پیامبر (ص) ، حرام و شرک می‌داند، هرچند اصل شفاعت را منکر نیست.

۸. او سوگند به اولیای الهی را که نشانه عظمت و پاکی روح آنان است، حرام می‌داند، درحالی‌که خدا به جان پیامبر (ص) سوگند یاد می‌کند: لَعَمْرُکَ إِنَّهُمْ لَفِی سَکْرَتِهِمْ یَعْمَهُونَ .

ص:۳۲۷

۹. همه مسلمانان غیر از پیروان خود را مشرک می‌داند، لذا از روزی که محمدبن عبدالوهاب در نجد و حجاز، قدرت گرفتند، پیوسته جنگ و جدال با مسلمانان اطراف را ادامه دادند و در حقیقت، حکومت وهابیان بر ویرانه‌های مسلمانان ساخته شده است.

۱۰. بزرگداشت روز تولد پیامبر (ص) را بدعت می‌شمارد، درحالی‌که این نوع جشن‌ها، نوعی اظهار محبت به رسول خاتم است که قرآن به اظهار محبت به آنان دستور داده و از اصول مهم اعتقادی و عملی اسلام، دوستی با آنان است.

روشن‌ترین دلیل بر عدم پذیرش آرای وهّابیان از طرف علمای اهل‌سنّت، این است که تاکنون، متجاوز از هزار کتاب که بیشترین آنها را اهل سنت نوشته‌اند، در ردّ او تألیف شده است.(۱)

اصولاً عصاره آیین وهابیت، سه چیز است:

۱. نشر عقاید یهود درباره تجسیم و تشبیه در صفات خدا

۲. پایین آوردن مقام انبیا و اولیا در حدّ یک انسان معمولی، و اینکه مرگ آنان پایان یافتن وجود و هستی آنهاست.

۳. ویران کردن آثار تاریخی اسلام که با کلنگ وهّابیان، با خاک یکسان شده‌اند، و به جای آن از آثار اقوام مشرک پیش از اسلام و فرهنگ شرک‌آلود عرب حفاظت می‌کنند.

۱- معجم المؤلفات الاسلامیهٔ فی الردّ علی الفرقهٔ الوهابیهٔ، در این کتاب به شمارش اسامی کتاب‌هایی در ردّ مسلک وهابیت نوشته شده پرداخته است.

ص:۳۲۸

این عقایـد باطـل، نوعی اختلاـف در میان مسـلمانان پدیـد آورد، و آنان برای پوشـش عیب‌های خود، کلمه سـلفی را برگزیدنـد که بگویند ما پیرو مسـلمانان اولیه هستیم، درحالی‌که مسلمانان نخستین، درست خلاف عقاید و رفتار آنان را پیشه خود ساخته بودند، و به همین دلیل توانستند اسلام را گسترش دهند.

آنـان به سـان انسان‌هـای جاهـل، مغرور به انـدیشه‌های موروثی خود از ابن‌تیمیه و شاگرد مکتب او محمـد بن عبـدالوهاب هسـتند و هرگز حاضـر نیستند که در یک نشست علمی، موضوعات اختلافی را مطرح کنند تا دلایل دیگران را بشنوند تا شاید این شکاف که مسـلمانان را بر دو دسـته تقسـیم کرده، به نحـوی ترمیم شود، و مسـلمانان بـا مشورت و هم‌اندیشـی از دانش یکـدیگر بهره بگیرنـد، چنان‌که دستور اسلام است.

با توجه به آنچه که گفته شد، درمی‌یابیم که وهابیان، نسبت به جمعیت عظیم مسـلمانان جهان اعم از سنی و شیعه، یک اقلیت بسیار کوچک هسـتند که با استفاده از زور و تروریسم و همچنین پول‌های نفتی می‌کوشند عقاید خود را در میان مسلمانان ترویج کنند، و تنها دو حربه اتهام دارند که آن را هم فقط بر ضد مسلمانان به کار می‌برند، یعنی اتهام دیگران به «شرک» و «بدعت» ، درحالی‌که با مشـرکین واقعی و غیر مسـلمانان) و بانیـان انحراف‌هـای اخلاقی و عملی در میان مسـلمانان (مروّجان فرهنگ الحادی و فساد اخلاقی غرب) نه تنها کاری ندارند، بلکه به راحتی با آنها متحد می‌شوند.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الأعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای


WWW